

شماره استاندارد بین المللی : ۱۹۹۳ - ۹۲۹۹

کاوش

مجله علمی-پژوهشی در زمینه زبان، ادبیات و فرهنگ فارسی

۲۰۱۸ میلادی

شماره ۲۳

سردییر:

پروفسور دکتر محمد اقبال شاهد



گروه زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه جی سی لاهور - پاکستان

کاوش

محلهٔ تحقیقی در زمینهٔ زبان، ادبیات و فرهنگ فارسی

دارای درجهٔ علمی - پژوهشی، مصوب کمیسیون آموزش عالی پاکستان

شماره استاندارد بین‌المللی (شاپا) : ۹۲۹۳ - ۱۹۹۳

شماره: ۲۳ ، سال ۲۰۱۸ میلادی

سردیبر: پروفسور دکتر محمد اقبال شاهد

معاون سردیبر: دکتر طاهرہ یاسمین

هیئت داوران و مشاوران علمی:

پروفسور دکتر سید محمد اکرم شاه	پروفسور دکتر محمد رضا نصیری
رئیس گروه اقبالیات، دانشگاه پنجاب، لاہور	دیر فرهنگستان زبان و ادب فارسی، جمهوری اسلامی ایران، تهران
پروفسور دکتر محمد سلیم مظہر	پروفسور دکتر حکیمہ دیران
رئیس گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پنجاب، لاہور	استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تربیت معلم تهران، ایران
پروفسور دکتر سلطان شاہ	پروفسور دکتر حضرتی حقی
دین فکیتی آف لینگویجز، اسلامک اینڈ اریتل لرننک، دانشگاہ جی سی، لاہور	استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فردوسی مشهد، ایران
پروفسور دکتر خورشید الحسن رضوی	پروفسور دکتر فرنجسکا اورسینی
متاز پروفسور اسلامک ستدیز، دانشگاہ جی سی لاہور	سکول آف اوریتل ستدیز، دانشگاه لندن، انگلیس
دکر سعادت حسن سعید	پروفسور دکتر سینیل شرما
متاز پروفسور اردو، دانشگاہ جی سی، لاہور	استاد زبان و ادب فارسی و مرکز مطالعات آسیای جنوبی دانشگاه بوسن، امریکا
دکر روزبه انجم	پروفسور دکتر عبدالامیر چناری
دانشیار فارسی، دی اسلامیہ دانشگاہ بھاولپور	استاد زبان و ادب فارسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران
دکر محمد سعید	پروفسور دکتر نصرالله پور محمدی املشی
رئیس گروه زبان و ادبیات فارسی، نمل یونیورسٹی، اسلام آباد	رئیس مرکز آموزش زبان فارسی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی، قزوین، ایران
دکر شہلا نوری	پروفسور دکتر قاسم صافی
رئیس گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه کراچی	استاد، زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تهران، ایران
	دکر مرتضی عمرانی
	استاد، زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور، مشهد، ایران
	پروفسور دکتر سید عراق رضا زیدی
	زبان و ادبیات فارسی، جامعه ملیہ اسلامیہ، دہلی، اندیما
	دکر عبدالکریم علی جرادات
	استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آل الیت، اردن

صفحه آرایی و حروف نگاری	:	سید غلام علی
چاپ و صحافی	:	دانشگاہ جی سی پریس، لاہور
نشانی	:	گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاہ جی.سی. لاہور، پاکستان
تلفن	:	۰۹۲-۹۹۲۱۴۵۹۸
پست الکترونیکی	:	kawish@gcu.edu.pk
و بگاه	:	http://www.gcu.edu.pk
بهای تک شماره	:	۵۰۰ روپیہ

فهرست مطالب

مقالات فارسی:

- نامی پدیده ای نادر پژوهشی در زندگینامه و خدمات علمی میرمعصوم بهکری ایران شناس و
نهضتین مورخ زبان فارسی در شبہ قاره / دکتر قاسم صافی ۲۴_۵
- محبوبیت و مقبولیت شاهنامه و استقبال تراجم آن در شبہ قاره / دکتر امیر یاسین ۳۶_۲۵
- صنعت ملمع در غزل حافظ شیرازی / دکتر مسرت واجد، فرزانه یوسف ۶۲_۳۷
- بازتاب وقایع سیاسی و اجتماعی در رقعتات میرزا قتیل دهلوی / دکتر نسیم الرحمن ۷۲_۶۳

مقالات اردو:

- مہدویت اور دور حاضر: ایک جائزہ / ڈاکٹر قمر بتول ۸۶_۷۳
- بانو قدسیہ کے افسانوں میں رسوماتی و توهماں عناصر / ڈاکٹر محمد مسعود عباسی، ڈاکٹر غلام اصغر ۱۰۶_۸۷
- انڈیکس / مدیر ۱۰۹_۱۰۷

نامی پدیده ای نادر

پژوهشی در زندگینامه و خدمات علمی میرمعصوم بهکری

ایران شناس و نخستین مورخ زبان فارسی در شبه قاره

دکتر قاسم صافی

استاد دانشگاه تهران

“Nami” the rare phenomenon

Research in the biography and literary constitutions of Mir Masoom

Behkari Iranologist and the first Persian language historian in the

Subcontinent

Abstract:

Nami is one of the famous men of history and literature of the Sindh region and one of the great Iranologists and promoters of the language and culture of Persian literature who has been the source of very valuable services in various forms and has constituted many literary works. He is not well known in the literary circles of Iran. Thus, he deemed it necessary to offer his biographical information alongwith this literary contribution of his motherland for the benefit of his readers. He has made significant constitution for the promotion of knowledge, literature and culture of Iran.

Keywords: #Mir Masoom Behkari #History and Historiography
#Inscription #Calligraphy #Persian Language and Literature #Sindh

region #Common Heritage.

چکیده:

یکی از چهره های برجسته علمی و از مورخان و سرآمدان فرهنگ و ادب فارسی که نگارنده این سطور، توفیق دیدارهای مکرر از درگاه و بارگاه و محیط اجتماعی زادگاه او را داشته و مطالعات دامنه داری را در زمینه خدمات علمی و آثار به جامانده وی انجام داده میرمحمد معصوم بهکری متخلص به نامی است.

وی از رجال نامدار و بزرگان تاریخ و ادب خطه سند و از ایران شناسان و مروجان بزرگ زبان و فرهنگ ادبیات فارسی است که به صور مختلف منشأ خدمات بسیار گرانقدری بوده و آثار عدیده ای پدید آورده است. در ایران چندان شهرتی ندارد به همین سبب نگارنده، خود را مکلف دانسته که بخشی از معلومات و اطلاعات خویش را از مشاهده محیط زندگانی و مطالعه آثار او در اختیار علاقه مندان پیشینه زبان و فرهنگ فارسی در خارج از قلمرو کشوری ایران بگذارد و خدمات گرانبهای این شخصیت کم نظیر و تأثیرگذار را در توسعه دانش و هنر و ترویج زبان و فرهنگ مردم ایران زمین مکنوب کند.

واژه های کلیدی:

#میرمucchom بهکری #تاریخ و تاریخ نگاری #کتبیه نگاری #خوشنویسی #زبان و ادب فارسی #سرزمین سند #میراث مشترک.

تحلیل و پژوهش:

سید نظام الدین میر محمد معصوم شاه، مورخ، ادیب، طبیب، خوشنویس و شاعر سده 11 قمری مقارن 1410 میلادی در 944 ق در بکر (بهگر- سهگر) از شهرهای قدیمی ایالت سند متولد شد. پدر میرمucchom سید صفایی الحسینی اصلاً ترمذی بود؛ به شهرستان بهگر آمد و در آنجا با خانواده سادات سیوستان وصلت کرد و بعد از وفات شاه قطب الدین هروی در 977

ق به عنوان شیخ الاسلام بهکر تعیین شد و پس از زندگی محترمانه در ۱۰۱۹ ق درگذشت (میرعلی شیرقانع، ۱۹۵۷، ۱۸۶/ همان، ۱۹۹۵، ۳۱۱، ۳۱۸).

میرمعصوم از محضر نام آورانی چون ملام محمد مقیم، درس صرف و نحو و نثر و نظم آموخت و از قاضی اللہ دتّا سیوستانی و شیخ حمید الدین و قاضی عبداللہ محدث، علم حدیث و کامل کتاب مشکوٰۃ و جز آن را فراگرفت. او پس از به پایان رساندن تحصیلات، به خدمت محمود خان ترخان حکمران محلی سند درآمد (ظہور الدین احمد، ۱۳۸۵، ۱۷۵/ آفتاب اصغر، ۱۳۸۴، ۱۶۷-۱۷۱).

میرمعصوم در جوانی عاشق شکار بود و ده ها کیلومتر پیاده برای شکار می رفت. در وقت تنگدستی همراه چندتن از دوستانش به گجرات آمد و با وساطت یکی از همدرسان خود شیخ اسحاق فاروقی که در آنجا زندگی می کرد با خواجه نظام الدین هروی نویسنده طبقات اکبری که دیوان آنجا بود ملاقات کرد و چون خواجه به علم تاریخ علاقه داشت میرمعصوم، مصاحب و ندیم وی شد (شیخ فرید بهکری، ۱۹۶۱، ۲۰۱/ ظہور الدین احمد، ۱۳۸۵، ۱۷۸). میرمعصوم مدتی بعد راهی لاهور شد و چون در سال ۹۸۲ ق، بهکر به تصرف تیموریان هند درآمد به دربار اکبر پادشاه گورکانی پیوست. در اکبرنامه از ۹۸۸ تا ۱۰۱۲ ق، نام وی در وقایع جاری و در نهضت آزادی سند همراه خان خانان از زمامداران وقت آمده است و ابوالفضل او را در میان دلاوران کارآگاه و خدمت گزینان و مجاهدین با اخلاص محسوب داشته است (ظہور الدین احمد، ۱۳۸۵، ۱۷۸/ صافی، ۱۳۸۷، ۱۳۱).

در سال ۱۰۰۳ ق، منصب دویست و پنجماهی به میرمعصوم اهدا شد و در ۱۰۱۰ ق در مقام سفیر به ایران فرستاده شد و شاه عباس صفوی او را با مراعم خسروانه نواخت. مأموریت وی در ۱۰۱۳ پایان یافت و راهی هندوستان شد. در ۱۰۱۵ ق، نور الدین جهانگیر او را که تا آن زمان به منصب یکهزاری دست یازیده بود به عنوان امین الملک به بهکر فرستاد. میرمعصوم سرانجام، جمیع ششم ذوالحجۃ ۱۰۱۹ ق در موطن خود بهکر وفات یافت (همان/ سبحانی، ۱۳۷۷، ۳۲۵).

ویژگی های علمی و خصوصیات اخلاقی:

میرمعصوم، ویژگی های متعدد و ممتاز و منحصر به خود داشت و در کمتر کسی از شخصیت ها و رجال مؤثر در زمینه های روابط فرهنگی ایران و شبه قاره می توان نظیر او را سراغ گرفت. به پاره ای از این ویژگی ها اشاره می شود:

دلیری و دلاوری:

یکی از ویژگی های میرمعصوم، با وجود روحیه سرشار از لطافت هنری در ابعاد مختلف، خوی سپاهی گری و شجاعت و دلیری بود که ملکه وی بود و در جنگ ها و فتوحات و تصمیم گیری ها نمایانده و دیده می شد. عبدالقادر بدایونی در منتخب التواریخ نوشته است: ”به اخلاق درویشانه متخلق و به فضایل و کمالات انسانی متصف و به دیانت و امانت و شجاعت و سخاوت“ مشهور بود (ظهورالدین احمد، ۱۳۸۵، ۱۷۹).

پزشکی و طبابت:

میرمعصوم در علوم پزشکی سرشناس و حاذقت داشت و طبیب ماهری بود. دو کتاب در علم طب نگاشته است که مورد مراجعه و استفاده قرار می گرفته است:

۱. طب نامی که نسخه ای از آن نزد سید منور علی معصومی در سه کنگه داری می شود.
۲. مفردات معصومی که چندبخش از آن در دست شیخ عبدالرحیم یکی از کارکنان شهرداری شهر روهری است (ظهورالدین احمد، ۱۳۸۵، ۱۷۹).

تاریخ نگاری:

میرمعصوم در علم تاریخ و فلسفه تاریخ ید طولانی داشت و تاریخ رانیکو می نوشت. شهرت او نیز بیشتر به سبب دانش وی در علم تاریخ و تاریخ نویسی و اثر ارزشمند و قابل اعتمادی است که او با عنوان ”تاریخ معصومی یا تاریخ سند“ تألیف کرده است. این تألیف وی، اولین کتاب تاریخ سند است که به فارسی نوشته شده است و از زمان فتح سند به دست محمد

ابن قاسم آغاز و در آن، وقایع دورهٔ غزنویان، غوریان و ممالیک آنان و خلجان و تغلقیان و خاندان سومره به اختصار، و وقایع دورهٔ ارغونیان و ترخانیان و پیش از آنان با ذکر علماء فضلای این دوره به تفصیل آورده شده است و این کتاب به علت اطلاعاتی که دربر دارد و اهمیتی که مستندات آن داراست مأخذ اکثر کتاب‌های تاریخی مهم مانند تاریخ طاهري، بیگل‌نامه، ترخان نامه و تحفة الكرام قرار گرفته است.

میرمعصوم، تاریخ معصومی را برای پسر خود "میربزرگ" تألیف کرده تا او از اخلاق و رفتار بزرگان عبرت بگیرد و از اخلاق مردم غافل و کاهل پرهیز کند. در متن کتاب از تعليم، تمدن، زبان، سیاست، اخلاق، آموزش و وقایع تاریخی بحث شده است. میربزرگ، خط نیکو می نوشت و در سرایش نظم و نگارش نثر مهارت داشت. دستگاهی داشت و مادهٔ تاریخ می‌گفت و کتیبه‌های فراوانی از نوشه‌های او باقی است (سبحانی، ۱۳۷۷، ۴۵۶/ به نقل از میرزا غازی بیگ، اثر حسام الدین راشدی، ص ۲۱۰-۲۳۱).

تاریخ معصومی علاوه بر جهات تاریخی و اجتماعی، از نظر ادبی هم ارزشمند است. روش نگارش آن، ساده، سلیس و روان و به شیوهٔ طبقات اکبری است. جملاتش محکم و انشایش عاری از پیچیدگی است. در آن از آیات و احادیث و اشعار هم استفاده شده است. در بعضی موارد، نثر آن مسجع است.

تاریخ معصومی در سال ۱۹۳۸ م در ممبئی به چاپ رسیده و دکتر داود پوته با ویرایش متن و تعلیقات خود، آن را منتشر کرده است و به زبان‌های انگلیسی، سندي و اردو نيز ترجمه شده است.

باری میرمعصوم، در تأليف طبقات اکبری تاریخی جامع و مشتمل بر احوال ممالک هندوستان در سه جلد تأليف خواجه نظام الدین احمد انصاری هروی (متوفی ۱۰۰۳ ق)، که در تذکره‌ها به نام‌های طبقات اکبرشاهی، تاریخ نظام، نظام التواریخ، تاریخ نظام الدین احمد بخشی و طبقات نظام بخشی یاده شده – و نخستین کتاب تاریخ مکتوب در بارهٔ هندوستان به شمار می‌رود – همکاری کرده است (ظهور الدین احمد، ۱۲۳). نظام الدین احمد، از نوادگان

خواجه عبدالله انصاری (متوفی ۴۸۱ق) و از رجال دربار اکبر شاه و جزء مقامات کشوری و لشکری بود.

شاعری و سخنوری:

میرمعصوم در شعر، "نامی" تخلص می کرد. او را می توان از برجستگان شعرای فارسی گوی به حساب آورد. ویژگی سخن او، داشتن خیالات باریک و بسیار دقیق و افکار فیلسفه ای در یافتن مضامین تازه و در هستی شناسی، جریان زندگی و عاقبت آن و داشتن زبان ساده متمایل به زبان محاوره است. مضمون و آهنگ برخی از سروده های وی، اشعار خیام و حافظ را در ذهن تداعی می کند و افکار این سخنوران به طور واضح در رباعیات و غزل های وی دیده می شود اگر چه او در شاعری بیشتر بر ذوق خود تکیه داشته است.

میرمعصوم، شاعری خوب، نقادی دقیق، عالمی مسلم و دولتمردی با اعزت و دانای علم عرض بود و رباعیاتش دلنیشین و بلندپایه تراز دیگر اشعار اوست. در اشعار او بخصوص در رباعیّاتش، عمق تجربه و درس زندگی نمایان است و بیان در آن روان و آهنگ و نغمه دلکش هویداست (صفی، ۱۳۷۷، ۹۶-۹۲/ ظهور الدین احمد، ۱۳۸۵، ۱۸۳-۱۸۵).

چند بیت از غزلیات وی که در مجموعه های مختلف پراکنده اند آورده می شود:

چه خوش است آنکه از خود روم و تو حال پرسی
به تو شرح حال گویم به زبان بی زبانی

* * *

چون گریه من دید نهان کرد تبسم

پیداست که این گریه من بی اثری نیست

* * *

از عشق نشئه ایست که عشق خسته را
ذوقی است در فراق که اندر وصال نیست

داد پیغام به قاصد منِ من خنده کنان
ظاهر است از سخن او اثر خنده هنوز

از منتخب التواریخ:

باز دل وصل جو مصلحت جان گذاشت
آرزوی درد کرد خواهش درمان گذاشت
نامی زندوه هجر سوی عدم رخت بست
وای که جان را به غم دست و گریان گذاشت

از طبقات اکبری:

نیم نگاهش به ناز دین و دل از من ربود
نیم نگاه دگر در گرو جان گذاشت

از تذکره مطربی:

دل کام خود از لعل لب یار طلب کرد
در خنده شد و خنده اش آرایش لب کرد

در دلم صد سیل اشک و بر لبم صد برق آه
عشق را نازم که پنهان آب و پیدا آتش است

از تذکره روز روشن:

مصلحت نیست که بی پرده حمالش بینی
دیده بر دوز که چشم تو حجاب نظر است

از تذکره ریاض الشعرا:

حسن است که او جلوه گر از پرده ناز است

عشق است که با حسن ازل محروم راز است
امشب به تم_نای م_ه روی تو تاروز
چشم چو در خانه ویران شد باز است
عقاب_ت برق محب_ت ز دل من سرزد
آتش ط_ور به بال مگسی افتاد است

از مجمع النفایس:

امشب به سوز سینه خوشم مهلت ای اجل
خاشاک نیم سوخته مهمان آتش است

میرمعصوم در مقابل پنج گنج نظامی، پنج مشنوی نگاشت . خمسه او از یک سنگ نیشته معلوم شده است که پسرش میربزرگ در 1013ق بر مزار شیخ حمیدالدین ناگوری (متوفی 621ق) از دانشمندان و شاعران عهد قطب الدین بختیار کاکی و صاحب اثر مشهور طوال الشّموس ثبت کرده است . از هر پنج کتاب، یک بیت نیز داده است (میرعلی شیرقانع، 800، 801). آن پنج کتاب عبارتند از:

۱. مشنوی معدن الافکار در برابر مخزن الاسرار نظامی گنجوی.
 ۲. مشنوی حسن و نار (که نظیر و بروزن یوسف و زلیخاست) در برابر خسرو شیرین.
 - عبدالحی حبیبی افغانی، نسخه ای خطی از این مشنوی را معرفی کرده است که در آن چهار هزار بیت وجود دارد (همان).
 ۳. اکبرنامه در برابر اسکندرنامه
 ۴. پری صورت در برابر لیلی و مجnoon
 ۵. خمسه متahirه در برابر هفت پیکر
- چند بیت از آغاز مشنوی حسن و ناز:

خداآنداذری ده شعله افروز
درو جـانـی زـبـرقـ عـشـقـ در سـوـزـ

بـه دل دـشـعلـه آـتـیـش گـداـزم
 بـرـیـزـان اـز مـژـه اـشـکـنـیـازـم
 بـه خـاشـاـکـی تـنـم درـآـتـیـش انـداـزـرـ
 کـه دـوزـخـ گـرـدـاـزـوـی شـعـلـه پـرـدـازـ
 چـنـانـ کـنـمـوـجـنـ اـشـکـمـ سـوـیـ اوـجـ
 کـه گـرـدونـ چـونـ خـسـیـ باـشـدـ بـرـآنـ موـجـ
 چـنـانـ دـه درـدوـنـ سـیـنـنـهـ سـوـزـمـ
 کـه درـوـیـ خـرـمـنـ هـسـتـیـ بـسـوـزـمـ
 چـنـانـ زـانـ آـتـشـمـ دـلـ زـنـدـهـ گـرـدانـ
 کـه اـزـغـیـرـتـ بـسـوـزـدـ آـبـ حـیـوانـ
 دـلـیـ دـهـ سـرـ بـهـ سـرـشـایـسـتـهـ درـدـ
 درـوـنـمـ چـونـ جـراـحـتـ خـسـتـهـ درـدـ
 دـلـیـ کـوـزـخـمـ اـزـمـ رـهـمـ نـدـانـدـ
 متـاعـ خـوـشـ دـلـیـ اـزـغـمـ نـدـانـدـ
 دـلـیـ خـوـاهـمـ زـدـدـ آـزـرـدـهـ وـرـیـشـ
 کـه اـزـ درـدـشـ بـهـ درـدـ آـیـدـ سـرـ نـیـشـ
 بـتـ فـکـرـمـ کـهـ رـخـ بـنـمـوـدـ اـزـغـیـبـ
 مـبـ رـاـ دـارـیـشـ اـزـتـهـمـتـ عـیـبـ
 درـوـنـمـ رـاـ چـنـانـ کـنـ آـتـیـشـ اـفـرـوـزـ
 کـهـ دـوزـخـ رـاـزـ آـنـ آـتـیـشـ فـتـدـ سـوـزـ
 جـمـالـیـشـ رـاـبـهـ اـرـتـازـگـیـ دـهـ
 چـوـ حـسـنـ اوـ بـلـنـدـ آـواـزـگـیـ دـهـ
 اـزـ اـیـنـ نـامـهـ کـهـ نـامـشـ جـاـوـدـانـ بـادـ

مرازو نام و نامم را نشان باد
لباس نیک ناممی در برش کن
چون ناممی در جهان نام آورش کن

* * *

رس_ید اینک به_هار عالم افروز
ز گل_هاشد چمن روشن تراز روز
هوا شست_هه زش بنم روی گل_زار
چمن راغمازه کرده رنگ و رخسار
نسیم صبحدم از جنبش خاص
ز سرتاپای گلبن کرده رقصاص
ز فیض صبحدم شد فیض گستـر
هوا افشارانه هرس_ولولوی تر
بـرآم_د بـره_وا بـر طـربـنـاـك
ز طـنـازـی كـشـیدـه سـرـبـرـاـلـاـك

میرمعصوم دو دیوان دارد . نسخه ای از یک دیوان او ، در اختیار پیر علی محمد راشدی

در منطقه سند است . این دیوان شامل حمد و نعمت و منقبت و مراثی است ، محمد تقی الدین کاشی تذکره نویس نامی ، دو ساقی نامه نیز متعلق به وی دانسته که اکنون مفقود الاثرند (ظهورالدین احمد ، 183). چند بیت از قصیده منقبت که میرمعصوم برای ملا عبدالقدیر بدایونی از سورخان و مؤلفان دانشمند دوره اکبر و مؤلف کتاب مشهور منتخب التواریخ به احمدآباد

فرستاده ، آورده می شود :

داغی کـه بـود هـر دـم اـز عـشـق درـاـزـدـل
از دـولـت فـرـاق توـبـا درـدـشـدـبـدـلـ
طـوفـان آـشـیـ کـه دـل اـز درـد بـرـکـشـید

افکنده در مزاج زمین و زمان حلل
 یاد غم تو می ده_دم چاش_نی درد
 طعم فراق می دهم لذت اج_ل
 خوش آنکه در طریق محبت قدم نهاد
 چون شوق بی ملاحظه چون عشق بی حیل
 بی تاییم ز عشق به دیوانگی کشید
 آخر شدم من از تو به دیوانگی مثل
 ناگشته حش_روز قیامت شود پدید
 زین آتشی که از جگرم گشت مش_تعل
 در هر دو ک_ون آتش_ش دیوانگی زدم
 زمربی سرّ عشق تو ناگفته در غزل
 آن دل که داشتم ز تو آمیخته به عشق
 خوناب گشت و از مژه ها ریخت بر طلل
 آرایش عروس سخن چون به مدح توست
 بریس_تم از معانی رنگین برو حلل

یکی دیگر از آثار ارزشمند و یادگارهای ادبی میرمعصوم، مجموعه رباعیات او با نام ”نشر عشق“ است. نسخه ای از آن در کتابخانه دولتی رامپور هند وجود دارد. عبدالقدیر بدایونی در منتخب التواریخ، تعداد زیادی از رباعیات را نقل کرده است و راقم این سطور نیز تعدادی از آن را از روی مرقد و اضلاع بنای آرامگاه او که به خط خوش نسخ و نستعلیق نوشته و کنده کاری شده ضبط کرده است (صافی، ۱۳۸۷، ۱۳۱-۱۳۴). نمونه هایی از آن برای آگاهی از روش بیان و شیوه فکرونگاه میرمعصوم به زندگی و سرانجام حیات و مفاهیم آن آورده می شود:

در عشق بتان عشق جنون باید کرد
 جان را به فراق رهنمون باید کرد

چون شیشه تمام پر خون باید شد
و آنگاه دل از دیده برون باید کرد

گل_زار_جـمـال_ع_ارض_دل_دارم
چون جلوه دهد به خاطر افکارم
دریا دریا، جهان جه_ان خونریزم
بستان بستان، چمن چمن گلبارم

در بحر دلم، قلزم خون می جوشد
صد دوزخ در دم به درون می جوشد
دروضع زمانه آتشی خواهم زد
زین گونه که در جنون می جوشد

دلدار مجو تا همه دل خون نشوی
وزوی نشوی تاتود گر گون نشوی
شوریده و شیدایی و مجنون نشوی
تاز روش زمانه به رون نشوی

در دیده زان_دوه خب_رمی باید
در نـالـه زدد دل اث_رمی یابد
درس_ینه به جای دل ش_رمی باید
در دیده به جای خون جگرمی باید

هر سال که گل به بوس_تان می آید
 شادی و نشاط در جهان می آید
 بر صفحه گل زبی و فایی حرفی
 سهل است که ببلبل به فغان می آید

کتیبه نگاری و خوشنویسی:

میرمعصوم، از شخصیت های علمی، ادبی و فنی و مهندسی عصر خود بود. وی عاشق ساخت بنا و معماری ساختمان و کتیبه نویسی و کنده کاری بود و خوشنویسی از مشاغل وی به شمار می رفت. او به هر جایی که سفر می کرد و در جنگ ها و غزوات، همراه خود سنگتراش می برد تا در جاهای مناسب، کتیبه ها بنویسد و نصب کند چنان که در طاق بابر، یک کتیبه اضافه کرد و در آن با نوشتن نام همایون و اکبر شاه به ذکر همه ممالک مفتوحه و تصرف شاهی پرداخت که تا آن زمان شامل پادشاهی گورکانیان شده بود. در دکن نیز همراه پادشاه به هر جایی که رسید، خود کتیبه ای می نوشت و دیگران می کنند و نصب می کردند نظیر کتیبه هایی که از او در مسجد براتات در ایالت بیهار و در سادلپور و کالبادیه وجود دارد، هنگام فتح اسیر گره بر ستون مسجد جامع، کتیبه یادگاری نوشته و در مسیر برگشت در ماندو، قصر نیل کنت و مهیشور نزدیکی اندور، و در جاهای مناسب دیگر و از جمله در فتحپور سیکری و در پهلوی دروازه کلان و مقبره شیخ سلیم چشتی، و در عمارتی بلند در سهکر که در ۱۰۰۲ ق برای مدفن و مزار خود ساخته بود کتیبه ها نگاشت. خود تاریخ بنای عمارت را چنین گفته است:

چو از دیگر خرد سال این بنا جستم
 قلم گرفت و رقم زد عمارت سر کوه

شهرسازی و آبادانی:

میرمعصوم، توجه ویژه به آبادانی شهرها و ایجاد بستر آرامش برای عامه مردم داشته و به هر جا می رفته به واسطه روح بلند و شخصیت هنرمندانه و لطیفی که وی را مشتمل می شده در چمن آرایی و ساخت بناهای پایدار و عمران و آبادی شهرها و سرای ها با نگاهی به آینده ای بهتر اهتمام می کرده است و موفق شده است کار و فعالیت خود را در بستر آرامش و درستکاری

و راستگویی به شمر رساند. از میان بنها، مسجدها، چاه‌ها و باغ‌هایی که میرمقصوم در نتیجه علاقه به عنوان و آبادی نواحی ساخته است، منارهٔ مخصوص با مقبره و گنبد دریابی آن در شهرک، معروفیت دارد و از جاذبهٔ خاص و دلپذیری برخوردار است.

مناره بلند و بسیار هنرمندانه آرامگاه، با گنبدی به صورت هشت ضلعی متصل به آن، دارای خطوط نستعلیق و مزین به اشعار حکیمانهٔ فارسی است. این بنا، جلوهٔ خاص تاریخی، فرهنگی و توریستی به شهر سهکر بخشیده است. گورستان خانوادهٔ میرمقصوم نیز همچوار این گنبد مشمن است و در آن کتیبه‌های فارسی زیادی که نشان اعتلای زبان فارسی در آن دیار بوده دیده می‌شود.

بر درگاه و اضلاع گنبد میرمقصوم و گورستان خانواده او، و در عیدگاه نمونه‌هایی از ایات حکیمانه با مهارت و ظرافت هنرمندانه بر کتیبه‌های فارسی نقش بسته که در آن عمق تجربه و درس زندگانی نمایان است و در بیان آن هیچ گونه تعقید و ابهام نیست بلکه بیانی است ساده و روان و یادآور افکار خیام و نملک اشعار سعدی و جوشش احساسات دلنشیان که بر خاطر خواننده تأثیر می‌گذارد.

نمونه‌های ایات حکیمانه (کنده کاری شده بردرگاه):

”عزیزی را گفتند

دلهای ما خفته است و

سخن تو در او اثر نمی کند

چکنیم؟ گفت:

کاشکی که خفته بودی، که

چون خفته را بجنبانی

بیدار شود

دلهای شما مرده است

هرچه می‌جنبانید، بیدار نمی شود“

امیر سید فاضل محمد معص_وم

به روی کوه بنا کرد منزلی بشکوه
 عجب خجسته مقامی که خلق می آیند
 پی زیارت ش از هر طرف گروه گروه
 چوار دیگر خرد سال این بنا جستم
 قلم گرفت و رقم زد عمارت سرکوه

_ 1002 ه

می_رم_عص_وم آن رفی_ع الق_در
 که ازو ک_ار دی_ن به آمی_ن است
 ک_رد ط_رح من_ارت_اگ_وین_د
 کی_ن پی_یادگ_ار دی_رین است

پی_رج_رخ از بـرای تـاریخ_ش
 طـاق عـرشـی بـرین بـگـفت اـین اـست

_ 1013 ه

ما آمده بودیم درین بـاغ بـگـشـت
 چون ابر به روی سبزه چون باد به دشت
 چون نرگـس پـر خـمارـنـاـگـاهـزـخـوابـ
 تـاـچـشـمـ گـشـادـیـمـ زـهـمـ،ـعـمـرـ گـذـشتـ

در دهراگـرـگـداـوـگـرـمـحتـشمـ اـسـتـ
 آخر هـمـهـ رـاـ روـیـ بـهـ سـوـیـ عـدـمـ اـسـتـ

عمر تو اگر بیش بود کم زکم است
زیرا که چونیک بنگری یک دم است

* * *

این اهل قب وریان بخواب اند همه
آسوده زدادن ج واب اند هم
از نشاء حمام و اپسین تادم حشر
در زیر زمین مس ت خراب اند همه

* * *

ما فصنه نگفتیم ک لام آخ رشد
ح رفی ننوش تیم پی ام آخ رشد
صبح طربم ناش ده شام آخر شد
چون نوبت مارس ید حام آخ رشد

* * *

نامی من از این دیر پشمیمان رفتم
ناچیده گلی از این گلس تان رفتم
بسودم دو ه زار آرزو در دل ییش
ناکرده یکی از آن به سامان رفتم

* * *

شادی زمانه جز غمی بیش نب ود
وین عم ر گرانمایه دمی بیش نب ود
سودای بتان جزالمی بیش نب ود
خونابه دی ده جز نمی بیش نب ود

* * *

تنه با خود در انجم ن باید ب ود
 با خویش همیشه در سخن باید بود
 هم بلبل و هم گل چمن باید ب ود
 دیوان ه کارخ ویش تن بای دب ود

چون خاک شود زغم وجود پاکت
 وز حادثه ب رب اد ده د افلات
 جز باد کسی پ آن نه د برخ اکت
 جز سبزه کسی سر نکشد بر گورت

آنان که به ده در تفع م بودند
 هر لحظه به مال و جاه می افزودند
 امروز از آنان اث ری پی دانیس ت
 یک یک رفتند و زیر خاک آسودند
 ترا گر آسمان من زل نش بن است
 هم آخ رجای تو زی رزمی ن است

نامی بگشا چشم بصیرت دریاب
 بنیاد زمانه همچو نقش است بر آب

ای آنکه ترانظام دی ن می خواند

تو مفتخر_ری مرا چنین می خوانند

گر در ره دین ازت _ و خطای افت _ د

شک نیست که ترا کافر لعین می خوانند

نتیجه و حاصل کلام:

شخصیت چند بعدی و خدمات و آثار به جا مانده از نامی، بی تردید گواهی است بر ذوق لطیف و توانایی گستره ا او در ترویج بخش هایی درخور از ادب و هنر و سنت های ادبی و عرفانی ایرانی و اسلامی چه به لحاظ محتوا و چه از نظر کمیت و چه از نظر زبان که اغلب در خدمت نوعی حکمت اندیشه حسرت آمیز آغشته و آمیخته با شعر و نثر و هنر فارسی و تعالیم اخلاقی همراه است. نفوذ و تأثیر نامی در نمایاندن قدر و اعتبار زبان فارسی و شناسایی فرهنگ و ادب ایرانی و مبانی عرفان نظری و عملی و به حق یکی از سرآمدان جلیل القدر و دانشمندی صاحبنظر و فرهیخته به شمار می رود. او به دلیل وسعت اندوخته ها و دانسته هایش با اعتماد به نفسی بسیار نمایان، در راه خدمتگزاری به مردم و فرهنگ پارسی، نمونه های ارزشمندی در نواحی سند به یادگار گذاشته و روزگاری مردم آن نواحی را به مبانی حکمت ایرانی و اسلامی و عرفانی و مراتب تقوا و تکمیل نفس کشانده است و مشوق مردم در خدمتگزاری به یکدیگر در انواع رشته های علمی و هنری و دوری از مریدپروری سوق داده است و منطقه را از گنجینه نظم و نثر فارسی و فرهنگ خدمتگزاری در شهر و دشت و بیابان، پرباری بخشیده است و مراوده و رابطه دولستانه ای با دولت ایران عهد صفوی برقرار کرده است. مطالعه زندگی و شرح احوال و خدمات او برای دولتمردان، روشنفکران و هنرمندان و سفارتکاران و علاقه مندان به روابط

فرهنگی و آشنایی با رحال تأثیرگذار مغتنم است و آثار او، سرمایه ارزشمندی است که ایران شناسان و مورخان و کسانی که در فرهنگ و ادب و تاریخ ایران و شناخت مردان موفق تحقیق می‌کنند می‌توانند از آن بهره ببرند.

فهرست منابع:

- # # آفتاب اصغر. (1394) *تاریخ نویسی در هند و پاکستان*. لاهور.
- # # سبحانی، توفیق. (1377) *نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند*. تهران. شورای گسترش زبان فارسی.
- # # شیخ فرید بهکری. (1961) *ذخیرة الخواص*. کراچی.
- # # صافی، قاسم. (1377) *تاریخ زبان و ادب فارسی در سند و پیوندگی‌های آن با ایران*. تهران. دانشگاه تهران.
- # # صافی، قاسم. (1387) *سفرنامه سند*. تهران. دانشگاه تهران.
- # # ظهورالدین احمد. (1385) *تاریخ ادب فارسی در پاکستان*. ترجمه و تحسیه شاهد چوده‌دری. تهران. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- # # قانع تنوی. سید میرعلی شیر. (1995) *تحفة الکرام*. مرتبه نبی بخش خان بلوچ. ترجمه مخدوم امیر احمد. حیدرآباد.
- # # قانع تنوی. سید میرعلی شیر. (1957) *مقالات الشّعرا*. تصحیح و حاشیه پیر حسام الدّین راشدی. کراچی. سندی ادبی بورد.

دکتر قاسم صافی / پژوهشی در زندگینامه و خدمات علمی میرمعصوم بهکری
ایران شناس و نخستین مورخ زبان فارسی در شبه قاره

محبوبیت و مقبولیت شاهنامه و استقبال تراجم آن در شبہ قاره

دکتر امیر یاسین

استاد یارگروه زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه ملی زبان های نوین اسلام آباد، پاکستان.

The Popularity and Acceptance of the Shahnameh and the Reception of its Translation on the Continent

Abstract:

Among the poets of past thousand years, nearly ten have remained successful in maintaining their reputation and becoming immortal. Ferdowsi and his Shahnameh are as bright as stars in the literary sky. Ferdowsi is not only known as a great poet but also a famous, wise, thoughtful leader and teacher of Iranian Nation. Moreover, he is also recognized for portraying the immorality of an individual's freedom, independence and honor of the nation. Universal fame and acceptance of Shahnameh has honored every Iranian. The present study aims at finding answers to how Ferdowsi cleared the Concept of Iran and Iranians in literary circle worldwide through his Shahnameh? Who translated Ferdowsi's beliefs and convictions to bring them to the world?

In this article, acceptance, significance of Shahnameh and its translations in subcontinent will be discussed in detail.

Key Words: #Ferdowsi #Shahnameh #Translations #Iranian Culture Immortality #Global Acceptance.

چکیده:

از میان شاعران هزار سال گر شته نزدیک به ده تن درجات مختلف شهرت خود را حفظ نموده اند و سر نوشت جاودانگی یافته اند و در میان آنها فردوسی و شاهنامه اش چون خورشید میان ستارگان می درخشید. فردوسی ناتنها یک شاعر بزرگ ایران بلکه حکیم، متفکر، راهبر، معلم بزرگ ملت ایران، استوار کننده زبان فارسی و جاودانگی بخش آزادی و استقلال ایران شناخته می شود و افتخار ملت ایران می باشد. محبوبیت و مقبولیت جهانی شاهنامه هر ایرانی را مفتخر ساخته است. فردوسی چطور بوسیله شاهنامه مفهوم ایران و ایرانیان را در میان ادب شناسان جهان ارزشمند ساخته و چه کسانی پیام و باورها و اعتقادات فردوسی را به صورت ترجمه به جهانیان رسانیده اند. این سوال های اصلی این تحقیق هستند. در این مقاله مقبولیت و اهمیت شاهنامه و راجع به تراجم معروف آن در شبه قاره در زبان های مختلف به طور مفصل بحث می شود.

واژه های کلیدی: #فردوسی #شاهنامه #استوار کننده #تراجم #فرهنگ ایرانی #مقبولیت جهانی

مقدمه:

از زبان و ادبیات فارسی در شبه قاره آثار بسیار ارزنده و گرانبهایی را در دست داریم اما سوالی که در ذهن ماتلنگر می زند این است که چگونه این آثار ارزنده را به نسل جدید خود منتقل کنیم؟ تا نسل امروز ما میراث گذشته ادبی خود آشنا گردد. در جامعه و حشتتاکی امروز،

ما سخت نیاز مند به ترجمه هستیم تا به ادبیات کهن خود بازگشت کنیم و ادب کلاسیک خود را حفظ کنیم و آثار گرانبهای اعم از حکمت و اخلاق و پند و نصایح را بربان های خود چنین تراجمه کنیم که نسل جوان ما نافرط از ادب خود آشنا گردد بلکه از آن الهام گرفته شهر و ند قدرتمند و ثمر بخش جامعه شود. در این راستا کسانی هستند که آنها را پیشگام این سلسله می‌توان گفت. در این جستار ذکر کسانی می‌شود که در ترجمه شاهنامه پیشی جستند و داستان های پند آموز و الهام بخش شاهنامه را بربان های مختلف ترجمه کرده در خدمت ادب دوستان عرضه کردند.

روش:-

در این تحقیق از روش توصیفی استفاده شده است. گردآوری اطلاعات بر مبنای یادداشت ها و منابع مورد مطالعه و اطلاعات به دست آمده با شیوه توصیفی انجام شده است. شاهنامه فقط کتابی نیست قطور و ضخیم و پراز داستان های حماسی و تاریخی بلکه شاهنامه هویت و شناخت ایران و ایرانیان است. این حمامه سترگ یک بزرگ فقط متعلق به سرزمین ایران نیست بلکه به جهانیان تعلق دارد. شاهنامه چنین دریایی پهناور است که هر کس که در آن فرو می‌رود تهی دست بر نمی‌گردد. وطن پرستی، عشق راستین، ستایش از عدل و نکوهش از ستم، جوانمردی و فداکاری، مقاومت و پایداری در برابر جور و ستم، وظایف پدر و مادر و شوهر و همسر، پند و نصایح، علم و حکمت، خرد و دانش، همه ویژگیهای بزرگواری در آن موج می‌زنند. می‌توان گفت "هر بیتی ازو حکمتی و هرورقی ازو کتابی است. کلامش مثل آهن محکم است و مانند آب روان است." (فروغی، ۱۳۱۳ ش، ص: ۱۴)

خوانندگان شاهنامه فقط در ایران وجود ندارند بلکه محبوبیت و مقبولیت شاهنامه در جهان از اندازه بیشتر است. ادب شناسان اروپایی و آسیایی پیام های انسانی و اندیشه های والای فردوسی را پی برده اند و آنرا از میراث جاودانی فرهنگ بشری شناخته اند. روایی و مقبولیت جهانی شاهنامه را ازین می‌توان پی برد که شاهنامه تا کنون بیشتر از ۳۰ زبان زنده جهان ترجمه شده است. مترجمان کشور های مختلف بربان های گونا گون از جمله انگلیسی،

آلمانی، فرانسوی، ترکی، روسی، عربی، ایتالیایی، دانمارکی، لاتینی، سوئدی، لهستانی، مجارستانی، ازبکی، سربی، اوکراینی، ارمنی، چک، ژاپونی، گرجی، عبری، بنگالی، اردو، هندی، گجراتی، پشتو، سندھی و دیگر پیام‌ها، باورها اندیشه‌های فردوسی را به مردم خودشان رسانیده اند. از این رو می‌توان گفت که "شاهنامه" کتابی نیست که تنها مال ایران باشد، بلکه از جمله کتب محدود فارسی است که منحصرًّا متعلق به ایران و ایرانی نیست. مال دنیاست، نوع بشر از آن استفاده می‌کند. کتابی است که هر قومی و هر فردی می‌تواند بهره‌ای از آن بگیرد. پس باید که قدر فردوسی و قدر شاهنامه را بدانیم." (یغمایی، ۱۳۵، ص ۱۳۴)

در فردوسی شناسی هزاران نفر مسامعی‌های خستگی ناپذیر دارند. تنها اگر از تمام کسانی که در این زمینه همت گماشتند ذکر شود فهرست طولانی خواهد شد اما سعی می‌شود که از ترجمه‌های معروف شاهنامه بحث شود. بدون تردید "نخستین ترجمه بزرگ شاهنامه ترجمه معروف البنداری یا الشاهنامه است که مترجم آن قوام الدین فتح بن علی بن محمد بنداری اصفهانی در سال ۶۲۰ق در دمشق آنرا بزبان عربی برگرداند." (صفا، ۱۳۵۲ش، و ۲۱۶) همچنین تراجم معروف دیگر به زبان ترکی بتوسط علی آفندی، "ترجمه ژول مول" به فرانسوی و "ترجمه شاک" به آلمانی صورت گرفت. اما بعلت محدودیت موضوع از شرح آن‌ها صرف نظر هی کنیم و به محدوده جغرافیایی شبه قاره بسته می‌کنیم. از افکار و اندیشه‌های فردوسی استقبالی که در شبه قاره به عمل آمد در هیچ کشور مثال آن وجود ندارد. مردم شبه قاره نا فقط از افکار فردوسی الهام گرفته آثار گرانبهایی به وجود آورده‌اند بلکه برای ابلاغ اندیشه‌های وی به عame مردم دست به ترجمه شاهنامه به زبان‌های بومی خود زدند. تراجم معروف شاهنامه که بزبان‌های مختلف بتوسط شاعران و نویسنده‌گان نامی در شبه قاره صورت گرفت شرح آن به این قرار می‌باشد:

ترجمه‌های اردو:

پس از تلاش حمد الله مستوفی در ویرایش شاهنامه در سده هشتم و شاهنامه بایسنقری در سده نهم هجری نخستین ویرایش شاهنامه در دوران معاصر در کلکته بر اساس نسخه‌های

محدودی انجام گرفت. این شاهنامه در قرن هجدهم به صورت چاپ سنگی منتشر شد - اما "نخستین ترجمه اردوی شاهنامه بنام "سراج التواریخ" از نذر علی است - و هی آنرا در ۱۰۶۵ هـ ق به نام نواب سراج الملک، از امرای حیدرآباد دکن به اردو برگرداند. نسخه ای از آن در کتابخانه سالار جنگ حیدرآباد دکن نگه داری می شود - پس از آن باید از ترجمه شاهنامه از لال بهیم چند نام برد - سراینده نام خود را به طور تخلص به کار برد است - این ترجمه در ۱۲۰۷ هـ ق پس از پنج سال تالیف شد - " (حسن، ج ۴، ۱۳۷۵ ش، ص ۱۴۸۵) همچنین در شبه قاره از "شاهنامه دلگشای شمشیر خانی" تراجم معروف - مرتب و منظم بزبان اردو در دست داریم. "دلگشای شمشیر خانی" در حقیقت تلخیص شاهنامه است که توکل بیک در سال ۱۰۶۳ هـ ق (عهد شاهجهان) بنا به خواهش استاندار غزنی، شمشیر خان بعمل آورد" - (اصغر، ۱۳۶۴ ش، ص ۳۸۴) این ترجمه منتشر شاهنامه است ولی نرش آمیخته به نظم است - سه ترجمه اردو که مستقیماً از نسخه شمشیر خانی صورت گرفت که به قرار زیر می باشد -

۱- شاهنامه اردو از مولجند منشی در سال ۱۲۰۵ / ۱۸۱۰ م نگاشته شدو نام تاریخی آن

"قصه خسروان عجم" است -

۲- شاهنامه اردو تالیف میزرا مهدی خان مقبول است که در سال ۱۲۷۶ / ۱۸۵۱ م سروده شد - نسخه آن در انگلستان در کتابخانه اندیا آفس موجود است -

۳- سرود سلطانی، این ترجمه به وسیله رجب علی بیک سرور به تقاضای حاکم اود سلطان واجد شاه اختر به عمل آمد -

به گفته دکتر طاهره پروین: "هدف این تراجم به تبع شمشیر خوانی این است که شاهنامه را مجملأ به زبان اردو منتقل کنند - از میان این تراجم مطالب ترجمه مولجند منشی به شمشیر خانی نزدیک تر است" - (محله دانش، شماره ۶۲-۶۳، ص ۹۴-۹۵)

همچنین ذکر چند تراجم اردوی دیگر از جمله ترجمه ملخص شاهنامه به نظم از سید باقر حسین دهلوی (دہلی ۱۳۲۲ هـ - ق) ترجمه منتخبی از شاهنامه از دیوی سنگه، شاهنامه اردو با نظم و تصاویر از مترجمی ناشناس که در ۱۳۱۸ هـ ق در لکھنو بچاپ رسیده، در کتب

تاریخی آمده است.

در سرزمین پاکستان شاهنامه ای پرارزش به زبان اردو در باب سرگذشت پر افتخار اسلام شاهنامه حفیظ جالندھری بنام "شاهنامه اسلام" است. حفیظ جالندھری از شاهنامه فردوسی الهام گرفته، شاهنامه مزبور را نگاشته است - "شاهنامه اسلام" در چهار مجلد چندین بار به چاپ رسیده است. گریده ای از شاهنامه اسلام به زبان فارسی و زبان ترکی ترجمه و از طرف اداره میراث بومی، اسلام آباد چاپ شده است. گوینده در این اثر با ذکر مجدد عظمت گذشته اسلام، مسلمانان را برای احیای آن عظمت دعوت کرده است. " (محله دانش، شماره ۲۷-۲۸، ص ۱۴۴-۱۴۵) حفیظ جالندھری در شاهنامه اش با سرودن شعر زیبایی زیر از فردوسی چنین توصیف می نماید:

کیا فردوسی مرحوم نے ایران کو زندہ
خداتوفیق دے تو میں کروں ایمان کو زندہ

تقابل کا کیا کروں دعوی، یہ طاقت ہے کھان میری
تخیل میرا ناقص، نامکمل ہے زبان میری

زبان پھلوی کی همزبانی ہو نہیں سکتی
ابھی اردو میں پیدا وہ روانی ہو نہیں سکتی

کھان ہے اب وہ دور غزنوی کی فارغ البالی
غلامی نے دبار کھی ہے میری ہمت عالی

(جالندھری، ج ۱، ص : ۲۰)

ترجمہ های سندي:

"ترجمہ سندي شاهنامہ عبارتند از شاهنامہ سند از میر حسن علی خان تالپور، حاکم

حیدرآباد (۱۳۲۴ هـ - ق) که ترجمه سندی فتح نامه میر صوبدار خان است. این ترجمه را که برگردانی آزاد و تالندازه ای بی موزون است در سال ۱۳۱۰ هـ - ق به انجام رساند. گزیده ای از آن به چاپ رسیده است. شاهنامه از مولوی محمد عاقل عاقلی در ترجمه بخشی از شاهنامه فردوسی که آن را در سال ۱۳۴۷ هـ - ق به فرمان مرشد خود صبغت الله راشدی برای کسانی که فارسی نمی دانند، به نثر سندی نوشت. مولف بر آن بود که هشت مجله به انجام برساند، اما پس از پایان مجله نخست در گذشت. نسخه ای از این مجله در کتابخانه ای اکادمی ادبی سندی نگه داری می شود. «حسن، ج ۴، ش ۱۳۷۵، ص ۱۴۸۵ - ۱۴۸۶» همچنین ترجمه منظوم چند داستان فردوسی به زبان سندی از غلام مرتضی شاه مرتضای تموی (۱۸۹۹ م) به چاپ رسیده است. گویندگان و سرایندگان محلی سندی نیز بعضی از داستان های شاهنامه را به زبان سندی ترجمه نمودند و این داستان ها در عامه مردم استقبال زیادی پیدا کردند.

ترجمه های بلوجی:

از آنجا که شاهنامه یکی از مهمترین مأخذ تاریخی منطقه و مردم بلوجستان می باشد، علاقه مندی بلوجان به این کتاب کاملاً طبیعی است. شاعری موسوم به سید محمد تقی شاه قندهاری که ابتدا ساکن در لسیله بود سپس به دستگاه سردار نور الدین منگل پیوست، مثنوی رزمیه به سبک شاهنامه در زبان بلوجی، درباره، مرگ نا به هنگام مری اش همراه با هفتاد و یك تن از یارانش در برخوری با حریفانش تحت عنوان گلشن شهادت در سال ۱۸۷۹ / ۵۱۲۹۶ م پرداخت و مهارت شد را در شعر رزمی به اثبات رساند. (محله دانش، ۹۳، ش ۱۳۸۷، ص ۶۹)

ترجمه های پشتو:

زبان پشتو از مهمترین زبان های مشرق زمین است و مانند عربی و فارسی از ادبیات غنی برخوردار است. شاعران و نویسندهای زبان پشتو نافرط در زبان فارسی سخنسرایی کردند بلکه در ترجمه آثار ارزنده فارسی هم نقش مهمی دارند مانند "ترجمه منظوم شاهنامه فردوسی به زبان پشتو از مولانا محمد رفیق شاعر بلند پایه زبان پشتو در دست داریم و فقط یک جلد ناقص آن ترجمه در آرشیو اکادمی پشتو پیشاور موجود است" (محله دانش، شماره ۲۸ - ۲۷، ص

۱۴۳) همچنین ترجمه زبان پشتونی دیگری "ترجمه منظوم به زبان پشتون از ملا نعمت ساکن شهرستان نوشهره از توابع ایالت خیبر پختونخوای پاکستان است. این شاعر پشتون زبان در فن داستان سرایی به زبان پشتون آنقدر چیرگی داشت که اگر روی را فردوسی پشتون بگوییم بیجا نخواهد بود. از جمله داستان‌های وی یکی شاهنامه است که احتمالاً تلخیص شاهنامه می‌باشد" (همان، ص: ۱۴۴)

اخیراً دکتر صالح محمد زیری وزیر اسبق بهداشت و یکی از شخصیت‌های چهاردهم تاریخ افغانستان شاهنامه را بعنوان "د فردوسی شاهنامه" به نثر شیوه‌ای پشتون برگردانده است. شاهنامه صالح محمد زیری دو ویژگی عمدۀ دارد رسانی و سادگی - زبان و امانتداری در بازگردانی متن اصلی البته هر جا که افاده‌های دشوار یا ب نیاز مند آگاهی بیشتر اند، توصیحات مختصّری آورده‌اند. گنجانیدن پاره‌هایی از شعر فردوسی در آغاز و پایان هر فصل داستانی، شیوه سودمند دیگری است. این آمیزش آگاهانه فرهنگی خواننده‌پشتون زبان را وامی داردتا بادلگرمی بیشتر به آموزش فارسی بپردازد و از هر دو زبان یکسان بهره گیرد.

ترجمه‌های کشمیری:

منطقه کشمیر نیز یک مرکز عمدۀ فرهنگ و تمدن ایرانی و زبان و ادب فارسی بوده است شاعران و نویسنده‌گان نامی از این منطقه شهره جهانی را بدست آورده‌اند. "در قرن گذشته حمید الله شاه آبادی (۱۲۶۴ / ۱۸۱۸) رزمیه‌ای به اسلوب شاهنامه تحت عنوان اکبر نامه منظوم ساخت که موضوع آن سه جنگ افغانان است علیه تجاوز کاران انگلیسی و قهرمان آن شاهزاده محمد اکبر فرزند دوست محمد خان والی افغانستان بوده. این مثنوی را "فردوسی کشمیر" عبدالوهاب پری (۱۸۴۵ - ۱۹۱۴) به شعر کشمیری برگرداند. بعد از آن خواجه سناالله خراباتی (۱۲۹۷ - ۱۲۲۴) که سی سال عمر خود را در شهر جمود بسر برده بود، بنا به فرمایش مهاراجه گلاب سینگه، حاکم آنجا، مهاراجه نامه در تاریخ حکمرانان کشمیر به وزن و سبك شاهنامه سرود" (محله دانش، شماره ۸۳، ۱۳۸۷ ش، ص ۶۹)

ترجمه های هندی:

اولین ترجمه مرتب شاهنامه به زبان هندی در سال ۱۸۴۶ م به کوشش مال چند به عمل آمد که بعد از آن در کلکته انتشار یافت - به گفته دکتر ذبیح الله صفا در کتابش "حماسه سرایی در ایران" شاهنامه نثر "اثر یکی از پارسیان هند است که هنگام گفتار از احوال زردشت از منظومه زردشت نامه زردشت بهرام بن پژو نیز استفاده کرده است از این کتاب دو خاورشناس انگلیسی هاید و سروسلی قطعاتی را چاپ و منتشر کرده اند." (صفا، ۱۳۵۲ ش، ص ۲۱۶) ناگفته نماند که در کتابخانه مدرسه امداد العلوم، در ایت آباد، پاکستان، نسخه خطی شاهنامه منظوم (به شعر و زبان هندی و رسم الخط فارسی و اردو) محفوظ می باشد که سروده مولچند شاهجهان آبادی است که در سال ۱۸۳۷ این کارا به پایان رسانید. وی این ترجمه را چنین آغاز می نماید:

سربنامه حمد خدای کریم نبی کرد گار غفور رحیم

بلندی دهی جسروان بهی سی بخش شاهنشاهان هی دهی

(تسیبیحی، ۱۹۷۷ م، ص ۲۳۰)

همچنین شخصی بنام آچاریا دارمندارنات شاهنامه فردوسی را در (۱۹۲۷ م) به شعر سنسکرت و به نثر هندی برگردانده است. (حسن، ج ۴، ۱۳۷۵ ش، ص ۱۴۸۵) ترجمه های دیگر به زبان هندی نیز در شهر های کانپور، میرنگه، لکھنو و آگره چاپ رسیده است که متاسفانه اطلاعات زیادی راجع به آن نداریم -

ترجمه های بنگالی:

اهمیت و محبوبیت شاهنامه بزبان بنگالی به این حدی است که تنها پیرامون شاهنامه به زبان بنگالی ۲۳ کتاب در قرن نوزدهم در شبه قاره تالیف شده اند. "قدیمترین ترجمه شاهنامه فردوسی بدست محمد خاطر که اهل بنگال غربی بود 'بنام شاهنامه بزرگ صحیح' انجام گرفت - این ترجمه در نظم آورده شده است که به خط فارسی، اما بزبان بنگالی بود." (حسن، ج ۲، ۱۳۷۵ ش، ص ۱۴۸۶) این ترجمه سه بار به طبع رسید بار دوم در سال ۱۸۸۶ م سومین بار در سال ۱۹۳۷ م در کلکته به چاپ رسید.

دومین ترجمه بزبان بنگلا از مزمول حق در سال ۱۹۰۹ و ۱۹۱۸ م به چاپ رسیده است. بخش اول این در دست است که از شماره ۲۹ خیابان کینگ کلکته (بنگال غربی) منتشر شده و بخش دومش به تکمیل نرسیده است. (محله دانش، شماره ۳۹-۳۸، ص ۲۱) مزمول حق و نیز نویسنده‌گان بنگالی دیگر از جمله بنده علی، شادروان عبدالجلیل و قاضی ابوالحسین کتابهای کودکان بنام "شاعر شاهنامه"، "بلبل شاهنامه" و داستان شاهنامه را تالیف نموده اند که در آن زندگینامه فردوسی و قصه‌های شاهنامه را بطور مختصر بزبان بنگلا تعریف کرده اند که در آن زندگینامه فردوسی و قصه‌های شاهنامه را بطور مختصر بزبان بنگلا تعریف کرده اند. ترجمه قابل ذکر و معتبر زبان بنگلا بعنوان "شاهنامه فردوسی (منظوم)" می‌باشد که مترجم آن منیر الدین یوسف (۱۹۱۹ - ۱۹۸۷) مرد فاضل و باسود و از خانواده شعرا و ادبای فارسی و اردو از مملکت بنگلادیش بود. وی این ترجمه را در سال ۱۹۶۳ م آغاز کرد و به سال ۱۹۸۱ م به پایان رسانید. به گفته دکتر محمد کلیم سهرامی: "حقیقت امر این است که پس از مruk، ارزش و اهمیت مترجم بر علاقه مندان فارسی و فردوسی آشکار شد تا آنجا که امروزه او را یکی از بزرگترین شاعر و مترجم یاد می‌کنند." (همان، ص ۱۵)

ترجمه‌های گجراتی:

متاسفانه راجع به ترجمه‌های زبان گجراتی اطلاعاتی جامع در دست نداریم. نویسنده کتاب "سرزمین هند" علی اصغر حکمت، سفير اسبق ایران در هند در کتابش می‌نویسد: که آتش پرستان که در هندوستان بنام پارسیان معروف اند در حدود صد و بیست هزار نفر می‌باشند. از آن جمله نزدیک نود هزار تن در نواحی بمبی سکونت دارند و چهل هزار از آنان در خود شهر بمبی متوطن اند. چنانکه اسم آنها حکایت می‌کنند این جماعت در اوایل قرن هشتم م از جنوب ایران (فارس) به هندوستان مهاجرت کرده اند تا از تعرض عرب که در آن تاریخ ایران را فتح کرده بودند محفوظ بمانند. در این مدت دوازده قرن با سکنه محلی گجرات آمیزش و اختلاطی بسیار حاصل کرده و زبان ایشان اقتباس نموده اند، ولی مذهب و آداب نیاکانی خود را نگاهداشته، تا حدی زبان پهلوی و آثار و ادبیات آن زبان در نزد ایشان محفوظ مانده. بسیاری از کتب ایران باستان از جمله شاهنامه فردوسی را به گجراتی ترجمه کرده و محترم می‌شمارند، هر چند هر فرد

پارسی نامی گجراتی دارد ولی در همان حال بیک اسم ایرانی نیز نامیده می‌شود.“ (حکمت، ۱۳۳۷ ش، ص ۲۲۲) در دانشنامه ادب فارسی ج ۴ اسم چند ترجمه‌های گجراتی آمده است از جمله ”ترجمه شاهنامه از مودی - ف- م (بمبی ۱۸۵۰) ترجمه شاهنامه از منسوخ م - ک - ش (بمبی، ۱۸۷۲ م) و ترجمه شاهنامه از مودی - ج - ج که از آغاز تا پادشاهی منوچهر با خاتمه ای در ذکر شاهان بر طبق اوستا و دیگر منابع پهلوی است.“ (حسن، ج ۲، ۱۳۷۵ ش، ص ۱۴۸۶)

ترجمه‌های پنجابی:

منطقه پنجاب از لحاظ آثار ادبی و مولفان بسیار پر بار است- در این سرزمین تا فقط آثار زبان فارسی به زبان پنجابی ترجمه شدند بلکه ترجمه‌های داستان‌های معروف پنجابی نیز به فارسی صورت گرفت. همچنین مردمانی به ترجمه داستان‌های شاهنامه فردوسی هم پرداختند مانند داستانی بعنوان ”بهرام شاه“ از شاهنامه فردوسی به قلم امام بخش سیالکوتی در سال ۱۲۷۹ هـ - ق ترجمه گردید. ”ترجمه پنجابی این داستان چندان پسند مردم این دیار افتاد که در شب نشینی‌های روستایی پنجاب آن را می‌خوانند. ترجمه دیگر پنجابی شاهنامه جنگنامه رستم / گلزار کیومرث نام دارد. این ترجمه از مولوی نظر محمد، پیش امام روستای بهرام شاه توابع سیالکوت پنجاب است و در آن داستان‌های شاهنامه را از کیومرث، نحسین پادشاه پیشدادی تا پایان دوره ساسانی به اختصار به شعر درآورده است. از شاهنامه ترجمه منتشر پنجابی نیز در دست است که به کوشش رنجیت سنگھ گیل و جنگ سنگھ انعام گرفته - این ترجمه به همت اداره زبان حکومت استان پنجاب هند در پتیاله در چهار مجلد به چاپ رسیده است.“ (برای اطلاعات بیشتر - ک حسن، جلد ۴، ۱۳۷۵ ش، ۱۴۸۶)

نتیجه گیری:

در آخر سخن باید گفت که با وجود این که هزار‌ها مقاله تحقیق و کتاب‌ها تا کنون در موضوع شاهنامه و فردوسی تخلیق و انتشار شده است اما باز هم شاهنامه نیاز مند پژوهش‌ها و شناخت‌های تازه‌تر است. مترجمان هم در برگرداندن کلیه افکار فردوسی از نویسنده‌گان و شاعران عقب نمانده‌اند و در ترویج فردوسی شناسی سهم فوق العاده ای دارند. سعی و کوشش مترجمین در این زمینه قابل تحسین می‌باشد - ایشان با ترجمه افکار گرانبهای فردوسی در زبان‌های خودشان آثار گرانبهای را تالیف نمودند و هنوز هم مترجمین نسل جدید دست اندکار اند.

منابع و مأخذ:

- # # اصغر، آفتاب، ۱۳۶۴ ش، تاریخ نویسی فارسی در هند و پاکستان، انتشارات خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، لاھور-
- # # تسبیحی، محمد حسین، ج ۱، ۹۷۷ م، کتابخانه های پاکستان، ج ۱، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد-
- # # جالندھری، حفیظ، شاهنامه اسلام، ج ۱ (بی تا)، انتشارات مکتبه تعمیر انسانیت، لاھور-
- # # حسن، انوشه، ۱۳۷۵ ش، دانشنامه ادب فارسی، ج ۴، (بخش ح - ع) انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران
- # # حکمت، علی اصغر، ۱۳۳۷ ش، سرزمین هند، انتشارات دانشگاه تهران، تهران-
- # # صفا، ذبیح اللہ، ۱۳۵۲ ش، حماسه سرایی در ایران، انتشارات موسسه امیر کبیر، تهران-
- # # فروغی، محمد علی خان، ۱۳۱۳ ش، خلاصه شاهنامه، انتشارات مجلس، تهران
- # # محمد زیری، صالح، (۱۳۹۳ خ / ۱۰۱۴ م)، دفردوسي شاهنامه، انتشارات کراچی، پاکستان-
- # # یغمایی، حبیب، ۱۳۵۱ خورشیدی، مقالات فروغی، انتشارات انجمن آثار ملی، تهران-

نشریه ها:

- # # دانش، (فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان) ۱۳۷۹ ش، شماره ۲۷-
- # # ۲۸، (مقاله دکتر مهر نور محمد خان)، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد-
- # # همان ۱۳۷۳ ش، شماره ۳۹ - ۸۳، (مقاله دکتر محمد کلیم سهسرامی)، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد-
- # # ۱۳۷۹ ش، شماره ۶۲ - ۶۳، (مقاله دکتر طاهره اکرم)، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد-
- # # ۱۳۸۷ ش، شماره ۹۳، (مقاله دکتر محمد سلیم احتر)، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد-

صنعت ملّمع در غزل حافظ شیرازی

دکتر مسّرت واجد

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی،
دانشگاه اسلامیه بهاولپور

فرزانه یوسف
محقق، دکتری، گروه زبان و ادبیات فارسی،
دانشگاه اسلامیه بهاولپور

Macaronic Verse in the Lyrics of Hafiz Sherazi

Abstract:

Poet and writer, is an important and sensitive person of a society. He try to express his feelings by his poetry and writings. Poet, for beautify his poetry and writings, he try to use some kind of rhetorics. One of them is marconic verse and phrase. Hafiz sherazi, a well known poet, also apply so many type of rhetorics. He also apply macronic verses in his lyrics. It is a type, in which poet apply two different languages. Espacially Persian and Arabic. mean In his poetry there are so many verses can be read, carrying this type. In this article we try to show all type of examples in the lyrics of Hafiz sherazi. hopefully readers will be benifited by reading

this article.

Keywords: #Literary Term Macaronic #Persian Ghazal #Charactistics of lyrical poetry of Hafiz

چکیده:

شعر او نویسنده‌گان در نظم و نثر خودشان، گاهی به صناعات ادبی، آراسته می‌کنند؛ یکی از آنها ملمع است. و در اصطلاح، صنعتی که یک مصرع عربی و یک مصرع فارسی یا بیتی عربی و بیتی فارسی داشته باشد. این صنعت در شعر کلاسیک خیلی زیاد دیده می‌شود. مانند: سعدی، مولوی و حافظ وغیر آنها. در این مقاله، سعی کرده شده است که در غزل حافظ شیرازی این صنعت ملمع، دیده بشود. این صنعت بدیع در غزل حافظ خیلی زیاد است. گاهی، یک مصرع یا شعر به فارسی و دیگری به عربی است. گاهی بالعکس. حافظ گاهی از مصرع یا شعر از شاعر دیگر استفاده کرده، یا مصرعه عربی را تضمین کرده است. گاهی ضرب المثل عربی را، بکار برده است. گاهی آیه یا حدیث را، استفاده کرده است. گاهی غزل کامل به این صنعت آراسته، دیده می‌شود.

واژه‌های کلیدی: #صنعت ملمع #لغوی #اصطلاحی #غزل حافظ شیرازی.

مردم به دو ویژه، مافی الضمیر خودشان را، اظهار می‌نمایند. یکی به طور نثر و دیگری به ویژه نظم. سخن منظوم را، شعر می‌نامند. شعر به چند ویژه سروده می‌شود، مانند: قصیده، غزل، مثنوی، رباعی، قطعه، مسمط، مخمس، ترجیع بند، ترکیب بند. و این مذاق شعراء است، که ایشان زیبایی را، دوست دارند برای این، می‌خواهند که شعر را، به چند صناعات آراسته کنند، تا شعر آنها برای خوانندگان و شنوندگان خوب و زیبا به نظر رسد. برای این آنها از سه علوم استفاده کنند، مانند:

علم بیان: تشبيه، استعاره، کنايه، مجاز مرسل.

علم معانی:

ایجاز، مساوات، اطناب، وصل و فصل، قصر و حصر وغیره آنها.

علم بدیع:

تجنیس، اشتقاد، تضاد، ایهام، ترادف، تلمیح، لف و نشر، مراعات النظیر،

ذوقافیتین، تجاهل العارف، سوآل و جواب، توشیح، مقطع و موصل، رقطا، خیفا، عماما، لغز،

تضمنی، حسن تعلیل، استدراک، ابداع، تعجب، طرد و عکس و ملمع وغیره آنها.

ملمع که آن را، تلمیح هم می نامند یکی از صنایع علم بدیع است. اوّل معرفی

صنعت ملمع، از لغت و فرهنگ ها و کتاب های علم بدیع آورده شود:

محمد معین (در گذشت: ۱۳۵۰ ش) در فرهنگ فارسی، صنعت ملمع را، به الفاظ زیر

معرفی کرده است:

شعری که یک مصraig یا یک بیت آن به فارسی و مصraig یا بیت دیگر به عربی یا به

زبانی دیگر باشد، ذولسانین. (محمد معین، فرهنگ فارسی، جلد ۴، صص ۴۳۵۱ . ۴۳۵۰)

در فرهنگ فارسی، از حسن عمید (۱۹۷۹ . ۱۹۱۰ م)، ملمع طوری توصیف شده

است:

در اصطلاح علم بدیع شعری را، میگویند که یک مصraig یا بیت آن بزبان فارسی و یک

مصraig یا بیت آن بزبان عربی بازیان دیگر باشد. (حسن عمید، فرهنگ فارسی عمید: سه جلدی:

جلد سوم ع. ی، صص ۱۲۱۱ . ۱۲۱۲)

محمد پادشاه متخلص به شاد، در فرهنگ جامع فارسی، ملمع را، به الفاظ زیر تعریف

کرده است:

در اصطلاح، صنعتی که یک مصraig عربی و یک مصraig فارسی یا بیتی عربی و بیتی

فارسی داشته باشد.

محمد پادشاه متخلص به شاد، فرهنگ جامع فارسی (آندراج)، جلد ششم، ص ۱۲۳

در غیاث اللغات، در باره ملمع نوشته شده است:

در اصطلاح صفتی که یک مصraig عربی و یک مصraig فارسی یا بیتی عربی و بیتی

فارسی داشته باشد. (غیاث اللغات، ص ۴۹۶)

همایی، جلال الدین، (۱۲۷۸ - ۱۳۵۹ش) در فنون بلاغت و صناعات ادبی، می نویسد

که:

مُلَمَّع آن است که فارسی و عربی را در نظم به هم آمیخته باشند، چنانکه مثلاً: یک مصراع عربی، یا یک بیت یا چند بیت فارسی و یک بیت عربی بگویند. ساختن این نوع شعر را، به نام صنعت تلمیع در جزو صنایع بدیع نیز شمرده اند. (همایی، جلال الدین، فنون بلاغت و صناعات ادبی، جلد اول، ص ۱۴۶)

رشیدالدین وطوطاط (۴۸۱ - ۵۷۳ق) در "حدائق السحرفی دقایق الشعر" ملمع را، به

طریق زیر معرفی نموده است:

الْمُلَمَّعُ: این صنعت جنان باشد کی یک مصراع تازی و یکی پارسی و روایوی کی یک بیت تازی و یکی پارسی و یا دو بیت تازی و دو پارسی و یا ده بیت تازی و ده پارسی بیاورند، مثالش از شعر پارسی مراست:

خـذاـونـدـاـتـرـاـدرـکـامـرـانـی
هـزـارـانـسـالـبـاـذـاـزـنـدـکـانـی
وـقـاـكـالـلـلـهـنـائـيـةـالـلـيـلـاـلـی
وـصـانـكـمـنـمـلـمـمـاتـالـزـمـانـ
توـآنـصـدـرـیـکـیـاـزـصـدـرـتـوـیـابـنـدـ
هـمـهـاـرـبـابـدـانـشـکـامـرـانـیـ
جـنـنـاـبـاـکـرـوـضـهـالـاـقـبـالـتـزـرـیـ
أـكـاـيـهـاـبـرـوـضـاتـالـجـنـانـ

(رشیدالدین وطوطاط، حدائق السحرفی دقایق الشعر، ص ۶۳)

شرف الدین حسن بن محمد رامی تبریزی (در گذشت ۷۹۵ - ۵۷۰ق) در کتاب خودش

"حقایق الحدائق" ملمع را، به الفاظ زیر توصیف کرده است:

ملمع: این صنعت چنان باشد که شاعر مصرعی به عربی گوید، و مصرعی پارسی، نظم:

زمن که مهر تو دارم بکینه روی چوتاپی

آلَمْ تَعْرِضُ عَنِّيْ وَأَنْتَ تَعْلَمُ مَا بِيْ

لَقَدْ قَصَدْتَ بِقَتْلِيْ وَمَا فَعَلْتَ خَطَاءً

نکرده هیچ گناهی بکشتم چه شتابی

و شاید که بیتی عربی گوید و بیتی پارسی، چنانک ۲:

إِذَا نَرَأْتَ يَمْغَدَادَ وَهِيَ دَارُ الْسَّلَامِ

فَفُلْ مُنَازِلَ سَلْمَى إِلَى حِمَاكَ سَلَامِيْ

شمال اگر تو غباری ز کوی دوست یاری

فدای خاک تو بادا هزار جان گرامی

إِذَا مَرَرْتَ بِقَبْرِيْ وَكُنْتَ فِيْهِ تُرَابًا

وَحَدُّتَ رَائِحَةَ الْوُدُّ مِنْ رَمِيمٍ عِظَامِيْ

چو سبزه سر بدر آرم ز خاک و پای تو بوسم

چو سرو بر سر خاکم بناز اگر بخرامی

و شاید که بیتی عربی را، بیتی پارسی ترجمه کنند: مثال ۳

لَوْلَا الدُّمُوعُ وَفِي ضَهِنِ لَاحْرَقَتْ

أَرْضَ الْوِدَاعَ حَرَارَةً الْأَكْبَادِ

اگر نه اشک گهر بار عاشقان بودی

بـسـوـخـتـى زـتـفـسـيـنـهـاـزـمـيـنـ وـدـاعـ

(شرف الدین حسن بن محمد رامی تبریزی، حقایق الحدائق، صص ۸۹ - ۹۰)

ادوارد براون (۱۸۶۲ - ۱۹۲۶ م) در کتاب خودش که به نام، تاریخ ادبیات ایران، از

دست، فتح الله مجتبائی (متولد ۱۳۰۶ ش) ترجمه شده، نوشته است:

ملمع شعری است که از دو یا سه زبان تشکیل شود، یعنی ایيات یا مصراعهای آن یکی

به فارسی، و یکی به عربی و گاه به لهجه ای از لهجه های محلی ایران باشد. و این ترتیب و تناویب، تا پایان منظومه تکرار شود. و نیز ممکن است که شعری سراسر به یکی از لهجه های محلی باشد. ایگونه اشعار، که فهلویات نامیده می شود، تا قرن سیزدهم میلادی (هفتمن هجری) رواج کامل داشته، و در دوره های بعد نیز کم و بیش دیده می شود.

این صنعت در این شعر بیت نمایش داده شده است:

سوخت در آتشم، چه می گویم
آخر قتنی الهوی بغير النّار

(ادوارد براون، تاریخ ادبیات ایران، ترجمه، فتح الله مجتبائی، صص ۷۳. ۷۲، ص ۹۵)

آغاز ملمع در شعر فارسی:

وقتی ما به تاریخچه صنعت ملمع نگاه کنیم که این صنعت در کدام دوره و عهد شروع شد؟ چه حالات و واقعات بودند؟ چند حقایق زیر، به نظر می رسد.

رضا زاده شفق (۱۲۷۴. ۱۳۵۰ ش)، در مقدمه تاریخ ادبیات ایران، در باره اسباب نفوذ

زبان عربی به زبان فارسی را توضیح داده است او می گوید:

”در حدود سال ۲۱ بعد از هجرت، آخرین جنگ مهم ایرانیان و عرب که آنرا تازیان ”فتح الفتوح“ نام نهادند، واقع شد. و بزد گرد سوم؛ آخرین پادشاه ساسانی که بعد از مبارزه های اوّلین باز برای مقاومت چندین بار لشکر گرد آورده بود، شکست یافت. . . بعد از این واقعه ایران یکجهت میدان تاخت و تار عرب شد و سلطنت ایران تابع خلافت گشت و تازیان نزدیک دویست سال بر ایران حکومت کردند و اداره امور کشوری و لشکری بدست آنان یا دست نشاندگان آنان افتاد و مخصوصاً آثار علمی و ادبی ایران در تحت نفوذ و استیلای زبان تازی قرار گرفت.“ (تاریخ ادبیات ایران، صص ۲۶. ۲۷)

زیرا که عرب فاتح بودند و این مزاج و مذاق مردمان است که مفتوح همیشه تحت تأثیر فاتحان می شوند ولی معامله ایران، بر خلاف شد و اوّل بجای نفوذ عربی به فارسی، نفوذ فارسی زبان به عربی زبان نفوذ کرد. در باره این رضا زاده شفق در کتاب خودش می نویسد:

”گرچه غلبهٔ سیاسی به واسطه انتشار دین اسلام به غلبهٔ معنوی منجر شده و نفوذ عرب به اعمق روح ایرانی راه یافت ولی باز همین دورهٔ استیالی عرب ایران مغلوب در معنی مقاومت کرد و با نفوذ عرب مقابله نمود و تعلیمات عرب را بروفق مزاج و ذوق خود پذیرفت و تمدن و افکار خود را در عرب سرایت داد... و ایران در عرب تأثیر علمی کرد و زبان فارسی در عربی نفوذ پیدا نمود و مقدار زیادی از کلمات فارسی را گرفتهٔ معرب کرد... حتی شعرای عرب از اینگونه کلمات در اشعار خود بکار برداشتند، و عدهٔ زیادی از عرب، زبان فارسی را فراگرفتند و مهمترین آنکه این زبان در ادارهٔ مملکتی داخل شد، به طوری که تازمان حاجج بن یوسف، دفاتر مالی را به زبان فارسی می‌نوشتند.“ (همان، ص ۲۷-۲۸)

این هم به طبع مردم است که مفتوح همیشه زندگانی را، در عادات و مراسم تحت تأثیر فاتح می‌شود ولی در این موقع عرب‌ها نه فقط زبان فارسی بیامونختند بلکه عادات و اطوار ایرانیان را هم پذیرفتند، در همین مقدمهٔ کتاب نوشته شده است:

”ولی این اندازهٔ تأثیر زبان فارسی در عربی نسبت به نفوذ و استیالی زبان عرب در فارسی جزئی است و عمدۀ نفوذ ایران در عرب نفوذ علمی و معنوی بود، نه لفظی. زیرا آنان نه تنها در عادات و مراسم و اصول اداره ایران را سر مشق خود قرار دادند، بلکه در سیر و تواریخ و حکایات و علوم و اخلاق و آداب از کتب‌های ایرانی استفاده‌های بزرگ کردند. جمعی از دانشمندان ایران، بعضی از کتابهای پهلوی را بی‌عربی نقل کرده، باب علوم را به روی عرب باز کردند. (همان، ص ۲۹)

شفق دیگر، دربارهٔ اثر و نفوذ زبان عربی به زبان فارسی می‌نویسد:

”در مقابل نفوذ علمی و ادبی و اجتماعی ایران در عرب و زبان عرب نیز در ایران نفوذ پیدا کرد و در مدت دویست سال طوری رواج یافت که در تاریخ عالم کمتر نظری آن دیده شده است. دایرهٔ این نفوذ به اندازهٔ وسیع و تأثیر آن بطوری عمیق بود که اغلب علمای ایرانی به آن زبان سخن گفتند و مراسله کردند و در تعلیم و ترویج آن کوشیدند و تقریباً تمام دانشمندان ما، در دورهٔ استیالی عرب، حتی در قرن‌های بعد تأثیفات خود را به عربی نوشتند و زبان عرب در ایران

زبان علم و ادب شدو کسی به فارسی نوشتند توجه نکرد.“ (همان، صص ۲۹ . ۳۰)

بدیع الزمان فروزانفر(۱۳۴۹ . ۱۲۷۶ . ش) در مقدمه“احادیث مثنوی” در باره اثر

زبان عربی به فارسی چند اسباب را، تذکر نموده است که در زیر است:

”تصوف که از قرن دوم هجری، از زهد جدا شده و مسلکی بود متنی بر عشق و شور و وجود و شوق و بیان اسرار قرآن و حدیث نبوی ﷺ همواره مورد توجه متفکرین و اصحاب ذوق و روشن بینان و ژرف اندیشگان ایران و دیگر ممالک اسلامی واقع می شد و شعراء باطن بین، حکمت اندیش از دیرباز بدین روشن گراییده و گرویده بودند و اشعار آتشین جان بخش، دل افروز گویندگان صوفی مسلک از قبیل ابوالحسین نوری و شبی، شعله شوق و نایره عشق در دل و جان این طایفه می افکند و صوفیان به علل بسیار، سخنان خود را همواره به احادیث و آثار می آراستند و تأیید می نمودند و در شرح رموز و نکات آنها لطف ذوق کار می بستند و باریک اندیشی های عجب می کردند و نکته های لطیف ذوق انگیز شاعرانه در تأویل و بیان آنها می آوردن و از این راه، حدیث و خبر را به مذاق هوشمندان ظاهر شگاف حقیقت جوی و نکته یاب نزدیک می ساختند.“ (احادیث مثنوی، ص و)

مؤلف ”تاریخ ادبیات ایران“ در باره اسباب و علت های نفوذ زبان عربی را، به الفاظ زیر

نوشته است:

”یکی از علل بزرگ استیلای سریع زبان عرب این بود که ایرانیان دین اسلام را پذیرفتند و چون مسلمین آن زمان هر کتاب غیر از قرآن مجید و هر زبان غیر از عربی را، بیهوده و زائد می دانستند. ناچار پارسی و کتب پارسی بتدریج، متروک گردید و مردم به فراگرفتن زبان عربی اهتمام نمودند. دیگر از اسباب نفوذ عربی شاید وسعت این زبان باشد که نسبت به پهلوی لغات آن زیاده تر و برای شرح و بسط علوم آن زمان بهتر بود.“ (تاریخ ادبیات ایران، ص ۳۰)

بدیع الزمان، برای اختلاط عربی و فارسی و آوردن آیات قرآنی و احادیث و اقوال عربی

به نظم و نثر فارسی، جای دیگر بی همین مقدمه، می نویسنده:

”از اوآخر قرن چهارم که فرهنگ اسلامی انتشار تمام یافت و مدارس در نقاط مختلف

تأسیس شد و دیانت اسلام بر سائر ادیان غالب آمد و مقاومت زردشتیان در همه بلاد ایران با شکست قطعی و نهایی مواجه گردید و فرهنگ ایرانی بصبغه اسلامی، جلوه گری آغاز نهاد و پایه تعلیمات بر اساس ادبیات عربی و مبانی دین اسلام قرار گرفت بالطبع توجه شعراء و نویسنده‌گان به نقل الفاظ و مضامین حدیث فزو نی گرفت و کلمات و امثال و حکم پیشینیان در نظم و نثر کمتر می‌آمد.“ (احادیث مشوی، ص ۵)

شمس قیس الرازی (سده ۷-۵ ق) در ”المعجم فی معاير اشعار العجم“ در صناعات ادبی، ملمع را نیاورده است. ازین ظاهر می‌گردد که تازمان شمس قیس الرازی ملمع به عنوان صنعت ادبی مرسوم نشده بود.

جلال الدین همایی در فنون بلاغت و صناعات ادبی می‌نویسد:

”ملمع گویی در شعر فارسی از نیمة اوّل قرن چهارم هجری شروع شده و یکی از ملمع گویان بزرگ آن زمان ابوالحسن شهید بن حسین بلخی، حکیم و شاعر معروف است که با رودکی (متوفی ۳۲۹) معاصر بود و پیش از وی در حدود سال ۳۲۵ وفات یافت، و بعد از وی نیز شعرای عربی دان ملمعات بسیار ساخته اند، چنانکه عربی گویان، فارسی دان خیلی جلوتر از آن زمان به ساختن اشعار ملمع پرداخته بودند.“ (فنون بلاغت و صناعات ادبی، ص ۱۴۶)

به وجوهات بالا شعراء و ادباء ایران هر دوره این روش را، پذیرفتند و به طریق مختلف

این ویژه را اختیار نمودند. مانند:

۱. این معمول شده بود که ترکیبات عربی در شعر خود می‌آوردن.

۲. گاهی یک مصطلح عربی و دیگری به فارسی می‌سرودند، مانند:

فِذَاكَ أَبِيْ وَأُمِّيْ أَيْنَ تَسْمِيْ

بِرَاقَ آمَدَ مَغْرِبَ عَزْمَ عَرْشِيْ

(دیوان عطار، ص ۸۴۱)

۳. این روش دیده می‌شود که یک شعر فارسی و دیگری به عربی می‌آورند، این غزل از کلیات دیوان شمس از مولوی (۱۲۰۷-۱۲۷۳ م) است، که مشتمل بر ۲۲ شعر است و یک شعر

عربی و دیگری فارسی است، و این غزل همین طور کامل می شود، اینجا چند اشعار آن برای خوانندگان نوشته می شوند:

الْيَوْمَ مِنَ الْوَصْلِ نَسِيمٌ وَسَعُودٌ
 الْيَوْمَ أَرَى الْحُبَّ عَلَى الْعَهْدِ فَعُودُوا
 رفتست رقیب و برآن یار نبود او
 بی زحمت دشمن دم عشق شنود او
 يَا قَلْبُ أَبْشِرُكَ بِوَصْلٍ وَرَحِيقٍ
 مَا فَاتَكَ مِنْ دُهْرٍ كَالْيَوْمَ يَعُودُ
 شکرست عدو رفته و ما همدم جامیم
 ماسرخ و سپید از طرب و کورو کبود او

(کلیات شمس، ص ۱۵۲۳)

- ٤. بعضی شعراء، دو سه شعر به فارسی و دو سه شعر به عربی می سروند.
- ٥. در دیوان و کلیات بعضی شعراء دیده می شود که غزل کامل آنها دارای این صنعت است، مثال از غزل حافظ شیرازی (در گذشت: ۷۹۱ هـ. ق) که داری این ویژگی است، مانند:

از خون دل نوشتمن نزدیک دوست نامه
 إِنِّي رَأَيْتُ دَهْرًا مِنْ هُجْرَكَ الْقِيَامَةُ
 دارم من از فراقش در دیده صد علامت
 لَيَسْتُ دَمْوَعَ عَيْنِي هَذَا لَنَا الْعَلَامَةُ
 هر چند کازمودم ازوی نبود سودم
 مَنْ جَرَّبَ الْمُجَرَّبَ حَلَّتْ بِهِ النَّدَامَةُ
 پرسیدم از طبیی احوال دوست گفتا
 فِي بَعْدِهَا عَذَابٌ فِي قُرْبَهَا السَّلَامَةُ

گفتم ملامت آید کر کرد دوست کردم
 وَالْلَّهِ مَا رَأَيْنَا حُبًّا بِلَامَامَهُ
 حافظ چو طالب آمد جامی بجان شیرین
 حَتَّى يَذُوقْ مِنْهُ كَأسًا مِنَ الْكَرَامَهُ

(دیوان حافظ شیرازی، ص ۲۹۵ - ۲۹۶)

۶. گاهی شعرای فارسی زبانان، قصائد و اشعار به زبان عربی می سروند. و در دیوان های آنها به عنوان "ملمعات" دیده می شوند.
۷. آن اشعار که داری ملمع است؛ گاهی فقرات عربی بکار رفته اند.
۸. گاهی آیات قرآن را، اقتباس کرده اند، مثالی از خاقانی شروانی (۵۹۵ - ۵۲۰ ق.) نوشته می شود؛ مانند:

دل چون قلم در آتش دین کاغذ اندر آب
 فَالنَّارُ أَحْرَقَتْهُ وَالْمَاءُ حَلَّ بِهِ

(دیوان خاقانی، ص ۶۷۴)

شعر دارای صنعت ملمع به این ویژه از مسعود سعد سلمان (۴۳۸ - ۵۱۸ ق.) ملاحظه

بفرمائید:

آمد عید شریف فرخ و فرخنده باد
 فِيهِ كُلُوا وَ اشْرَبُوا يَا أَيُّهَا الصَّابِرُونَ

(دیوان مسعود سعد سلمان، ص ۵۵۷)

۹. بعضی وقت احادیث نبوی ﷺ را در اشعار خودشان آورده اند، مانند:
- به راین گفتند اکابر جهاد
 رَاحَةُ الْأَنْسَانِ فِي حَفْظِ الْلِسَانِ
- (مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص ۱۰۶)

۱۰. گاه گاهی اقوال عربی هم بکار برده شده است.

۱۱. این هم طریق بود که شعرای بعدی، اشعار شعرای قبل شان را، ترجمه می کردند، و این ترجمه گاهی از فارسی به عربی، یا عربی به فارسی بود.

در آغاز همین مقاله، در معرفی صنعت ملمع دیده می شود که مصنف حدایق الحقائق آن اشعار ترجمه شده از زبان عربی به فارسی و فارسی به عربی را، هم در صنعت ملمع شامل کرده است:

”و شعرای آن عصر برای این صنعت ملمع، روش ترجمه هم، اختیار نموده اند؛ مثال زیر، یکی از شعرای دورهٔ غزنویان خوانده می شود. یعنی قطعهٔ عربی از ابوالفتح بُستی (سال وفات: ۴۰۳ هـ) در اصل ترجمهٔ قطعهٔ فارسی ابوشکور بلخی (متوفی ۴۰۵ هـ) است که زیر است:

رَمَيْتَ عَنْ حُكْمِ الْقِضَاءِ بِنَظَرَةٍ
وَمَالَى عَنْ حُكْمِ الْقِصَاصِ مَنَاصِ
فَلَمَّا جَرَحَتْ الْخَدْمَنَكَ بِمُقْلَاتِي
جَرَحَتْ فُؤَادِيْ وَالْجُرُوحُ قَصَاصُ

که ترجمه این دو بیت از ابوشکور:

از دور بدیدار تو اندر نگرستم
محروم شد آن چهره پر حسن و ملاحت
وز غم زده تو خسته شد آزرده دل من
وین حکم قضائیست جراحت بجراحت

(تاریخ ادبیات در ایران، صص ۴۵۷ - ۴۵۸)

مثال دیگری از منطقی رازی (میان ۳۶۷ تا ۳۸۰ هـ) که شعر عربی او را،

بدیع الزمان همدانی (۳۹۸ - ۴۵۸ هـ) به شعر فارسی ترجمه نموده است، مانند:

سَرَقْتُ مِنْ طُرَّتِهِ شَعْرَةً
حِينَ غَدَأْ يُمْشِطُهَا بِالْمُشَاطِ

ئِنَّمَا تَدَلَّلُ حَتَّىٰ بَهْ سَأُشْقَالُ
 تَدَلَّلُ النَّمْلٍ بِحُبِّ الْحَنَاطِ
 قَالَ أَبِيُّ مَنْ وَلَدَ مُنْكَمًا
 كَلَّا كَمَّا يَدْخُلُ سَمَّ الْجَيَاطِ

ترجمه بدیع الزمان همدانی از این قطعه منطقی رازی:

یک م_____وی ب_____لزدی_____م از دو زلف
 چون زلف زدی ای صنم بشانه
 چون نانش بسختی همی کشیدم
 چون سورکه گندم کشد بخانه
 باموی بخانه شدم پدر گفت
 منصور کدامست ازین دو گانه

(همان، صص ۴۳۲. ۴۳۱)

این اشعار بالا را، مصنف "فنون بلاغت و صناعات ادبی" هم تذکر کرده است، با کمی اختلاف به شعر اول، مصرع دوم بالا یعنی بجای "زلف" "موی" آورده است. و مصنف تاریخ ادبیات در ایران، فقط "بدیع الزّمّان" نوشه، ولی همایی، "همدانی" هم نوشته است. یک چیز دیگر است که صفا گفت: که اشعار عربی منطقی را، بدیع الزمان به فارسی ترجمه کرده است، و همایی می نویسد که شعر فارسی منطقی رازی را، بدیع الزمان همدانی به تازی منتقل کرده است.

(همان، صص ۴۳۱. ۴۳۲؛ فنون بلاغت و صناعات ادبی، ص ۳۷۵)

اشعار فارسی ناصر خسرو (۴۸۱. ۳۹۴. ۵. ق) را، رشید الدّین وطوطاط به عربی ترجمه

کرده است، زیرا نه:

کردم بسی ملامت، مردھر خویش را
 بر فعل بد، ولیک ملامت نداشت سود
 دارد زمانه تنگ دل من ز دانشش
 خرم دلا که دانشش اندر میان نبود

رشید الدین و طواط آن را، به تازی برگردانده است:

عَدْلَتْ زَمَانِيُّ مُسَأَةً فِي فِعَالِيَّه
وَلِكُنْ زَمَانِيُّ لَيْسَ يَرْدُغُهُ الْعُدْلِيَّه
يَضِيقُ صَدْرِيُّ الدَّهْرَ بِغُضَاظَ الْفَضْلِيَّه
فَطُوبَيِّ لِصَدْرِ لَيْسَ فِي ضَمْنِهِ فَضْلٌ

(فنون بلاغت و صناعات ادبی، جلد دوم، ص ۳۷۵؛ حدایق السحر فی دقایق الشعر، ص ۶۹)

مصنف "فنون بلاغت و صناعات ادبی" رباعی به زبان عربی، از صاحب بن عباد (۳۲۴)

یا ۳۲۶ . ۳۷۴ یا ۳۷۵ هـ) که آن را، عراقی به زبان فارسی ترجمه کرده نوشته است، که زیر

نوشته می شود:

رَقَ الْزُّجَاجُ وَرَقَتِ الْخَمْرُ
فَتَشَابَهَ سَاوِتَشَاكَلَ الْأَمْرُ
فَكَانَهَا خَمْرٌ وَلَا قَذْحٌ
وَكَانَهُ قَذْحٌ وَلَا خَمْرٌ

ترجمه فارسی از عراقی:

از صفاتی می و لطفاً فت جام
در هم آمیخت رنگ جام و مدام
همه جام است و نیست گویی می
یا مدام است و نیست گویی جام

(همانی، جلال الدین، فنون بلاغت و صناعات ادبی، جلد دوم، ص ۳۷۸)

رشید الدین و طواط، در حدایق السحر فی دقایق الشعر، اوّل اشعار تازی از یحیی بن

صاعد، نوشته مانند:

أَقُولُ كَمَاءِيْ قُولُ حِمَارُ سُوِّيْ
وَقَدْ سَامُوْهَ حَمْلًا لَأَيْ طِيْقُ

سَاصِرُو الْأَمْوَالَهَا اتِّسَاعُ
 گَمَّا أَنَّ الْأَمْوَالَهَا مَضِيقُ
 فَامَّا إِنْ أُمُوتُ أَوْ الْمَكَارِي
 وَامَّا يَسْتَهِي هَذَا طَرِيقُ

و بعد ازین ترجمه در اشعار فارسی از خودش آورده است:

من همان گویم کان لاشه خرك
 گفت و می کند بسختی جانی
 چـه کـنـم بـارـکـشم رـاهـ بـرم
 کـه مـراـ نـیـسـت جـزـین درـمانـی
 يـاـ بـمـیـرم مـنـ يـاـ خـرـ بـنـدـه
 يـاـ بـوـدـ رـاهـ مـرـاـ پـایـانـی

(وطواط، رشیدالدین، حدائق السحر فی دقایق الشعر، ص ۶۹)

از لحاظ دوره ادبی، فهرستی از شعرای معروف که در شعر خودشان از صنعت ملمع

استفاده نموده اند، زیر است:

شعرای دوره سامانیان:

ابوشکور بلخی، رابعه قزداری و ابو شهید بلخی.

شعرای دوره غزنویان:

ابوالفتح بُستی، فرخی سیستانی، عنصری بلخی، مسعود سعد سلمان و منوچهری

دامغانی.

شعرای دوره سلجوقیان:

ابوسعید ابوالخیر، امیر معزی، انوری ابیوردی، بابا طاهر عربیان، جمال الدین اصفهانی،
 خاقانی شروانی، رشیدالدین وطواط، حکیم سنائی غزنوی، فریدالدین عطار، ظهیر فاریابی، مجیر
 بیلقانی، ناصر خسرو و نظامی گنجوی.

شعرای دوره ایلخانیان:

اوحدی مراغائی، سعدی شیرازی، عراقی همدانی، محمود شبستری، جلال الدین
رومی و همام تبریزی.

شعرای دوره تیموریان:

ابن یمین، عبدالرحمان جامی، حافظ شیرازی، خواجو کرمانی، سلمان ساوجی، قاسم
انوار، کمال خجندی و نعمت الله ولی.

صنعت ملمع در غزلهای حافظ شیرازی:

این وقت، دیوان حافظ شیرازی، به تصحیح، محمد قروینی و دکتر قاسم غنی، به
سرمایه، کتابخانه زوّار، چاپ سینا تهران، است. این دیوان مشتمل بر ۴۹۵ غزلیات، و دیگر
است. در غزلهای حافظ شیرازی، خیلی از صناعات ادبی، یافته می شوند. اینجا فقط صنعت
ملمع را، از غزلیات حافظ، استفاده می کنیم، ملاحظه بفرمایید:

مثالهای ملمع از غزل حافظ شیرازی:

در دیوان حافظ شیرازی، مثالهای صنعت ملمع خیلی زیاد خوانده می شود. در آغاز
غزلیات، مطلع و مقطع غزل اوّل مثال این صنعت است. مانند:

”الَا يَا أَيُّهَا السَّاقِيْ آدِرْ كَاسَاً وَنَاوِلُهَا“

که عشق آسان نمود اوّل ولی افتاد مشکلها
حضوری گرهمی خواهی از وغایب مشو حافظ
مَتَىٰ مَاتَلْقَ مَنْ تَهْوَى دَعَ الدُّنْيَا وَأَهْمِلَهَا

(ص ۲)

در حلقه گل و مل خوش خواند دوش ببل
هَاتِ الصَّبَوَحْ هُبُوا يَا أَيُّهَا السُّكَارَا
آن تلخ وش که صوفی ام الخبائثش خواند
أَشَهَى لَنَا وَأَحَلَى مِنْ قُبْلَةِ الْعَذَارَا

(ص ۵)

سه تا شعر های زیر از، یک غزل، همین صنعت ملمع دارند. اینجا یک مصرع فارسی و دیگری به زبان عربی است:

میدمدم صبح و کله بست سحاب
 الصّوَحُ الصّبُوحُ يَا أَصْحَابَ
 میچکد ژالله بر رخ لاله
 الْمُدَامَ الْمُدَامَ يَا أَجَابَ
 در میخانه بسته اندگر
 إِفْتَرَحْ يَا مُفْتَحَ الْأَبْوَابِ

(ص ۱۱)

شب و صلسٍت و طی شد نامه هجر
 سلامٌ فِيَهِ حَتَّىٰ مَطْلَعَ الْفَجْرِ
 من ازرندي نخواهم کرد توبه
 ولو آذیتَنِی بِالْهَجْرِ وَالْحَجْرِ
 وفا خواهی جفا کش باش حافظ
 فَإِنِ الْرِّبَحُ وَالْخُسْرَانُ فِي التَّحْرِ

(ص ۱۷۰)

چشم بیمار مرا خواب نه در خور باشد
 مَنْ لَكَهُ يَقْتُلُ دَاءَ دَنَقَ كَيْفَ يَنْسَمِ
 تو ترحم نکنی بر من مخلص گفتم
 ذاكَ دَعْوَاكَ وَهَا آنَتْ وَتِلْكَ الْأَيَّامِ

(ص ۲۱۱)

گاهی وقت مصرعه اولی به زبان عربی و مصرعه ثانی به زبان فارسی گفته است،

مانند:

شَمَّمُتْ روحَ وِدَادِ وَشِمَّتْ بَرَقَ وِصَالَ
بِيَا كَهْ بُويٰ تو را ميرم اى نسيم شمال
أَحَادِيَّاً بِجِمَالِ الْحَبِيبِ قِفْ وَأَنْزِلَ
كَهْ نِيَسْتَ صِرْ جَمِيلَمْ زَاشْتِيَاقِ جَمَالَ

(ص ۲۰۶)

دل داده ام به یاری شو خی گشی نگاری
مَرْضِيَّةُ السَّجَایَا مَحْمُودَةُ الْخَصَائِلَ

(ص ۲۰۹)

در غزلیات حافظ شیرازی، مطلع شعر کاملاً به عربی است و بعداً مصرعه ثانی بی عربی

است، مثال:

بُشَرَى إِذَا السَّلَامَةُ حَلَّتْ بِذِي سَلَمِ
لِلَّهِ حَمْدُ مُعْتَرِفٍ غَایَةُ النِّعَمِ
پیمان شکن هر آینه گرددشکسته حال
إِنَّ الْعُهُودَ عِنْدَ مَلِيكِ النَّهَىٰ ذَمَمِ
در نیل غم فتاده سپهرش به طنز گفت
آلَآنَ قَدْ نَدِمَتْ وَمَا يَنْفَعُ النَّدَمَ

(ص ۲۱۲)

مهر تو عکسی بر مانی فکند
آیینه روی سا آه از دلت آه
الصَّبَرُ مُرَّ وَالْعُمَرُ فَانٍ
یا لیت شعری حتماً القاہ
حافظ چه نالی گروصل خواهی
خون باید خورد در گاه و بیگاه

(ص ۲۸۹)

در دیوان حافظ گاهی در تمام غزل، این صنعت دیده می‌شود، مانند:

از سوزدل نوشتمن نزدیک دوست نامه
 انی رأیتْ دَهْرًا منْ هَجْرَةِ الْقِيَامَةِ
 دارم من از فراقش در دیده صد علامت
 لَيْسَتْ دُمْوَعُ عَيْنَى هَذَا لَنَا الْعَالَمَةِ
 هر چند کازمودم ازوی نبود سودم
 ((مَنْ جَرَّبَ الْمُجَرَّبَ حَلَّتْ بِهِ النَّدَامَةِ))
 پرسیدم از طبیی احوال دوست گفتا
 فِي بُعْدِهَا عَذَابٌ فِي قُرْبَهَا السَّلَامَةِ
 گفتم ملامت آید گر گرد کوت گردم
 وَاللَّهِ مَا رَأَيْنَا حَبَّابَ لِمَلَامَةِ
 حافظ چو طالب آمد جامی به جان شیرین
 حتّی يَذوقَ مِنْهُ كَأساً مِنَ الْكَرَامَةِ

(ص ۲۹۵-۲۹۶)

سَبَتْ سَلْمَى بِصُدْغَيْهِ اُفْؤَادِي
 وَرُوحَى كُلَّ يَوْمٍ لَى يُنَادِي
 نَگَارا! بِرْ مَنْ يَيْدِلْ يَنْخَشَائِي
 وَوَاصِلَنَى عَلَى رَغْمِ الْأَعْادِي
 حَبِيباً! در غَمِ سَوْدَى عَشْقَتْ
 تَوْكِلَنَاعَلَى رَبِّ الْعِمَادِ
 أَمَنَ آنَگَرَتَنَى عَنِ عِشْقِ لَيْلَى
 تَزَاوِلَ روی نِيكَوَى لَوْلَى بِوَادِي
 كَهْ هَمْجُونْ مُتْ بِبُوتَنْ دَلْ وَايَ رَه

غَرِيقُ الْعُشْقِ فِي بَحْرِ الْوَدَادِي
بِپَى مَا چَانَ غَرَامَتْ نِسْپَرِ يَمَنَ
دَلْ حَافِظَ شَدَانْدَرْ چِينَ زَلْفَتْ
بِلَيْلٍ مُظَلِّمٍ وَاللَّهُ هَادِي

(ص ۳۰۴ . ۳۰۵)

بِهِ يُمَنْ هَمَتْ حَافِظَ امِيدَ هَسْتَ كَهْ بازْ
أَرَى أَسَامِ رُؤْيَا لَايَ لِيَلَةَ الْقَمَرِ

(ص ۵۸۹)

لَمَعَ الْبَرَقُ مِنَ الطَّوْرِ وَأَنْسَثُ بِهِ
فَلَعْلَى لَكَ آتِ بِشَهَابٍ قَبَسٍ
چند پوید به هوای تو به هر سو حافظ
يَسَرَ اللَّهُ طَرِيقًا بِكَ مُلْتَمِسِي

ص ۵۹۳

سُلَيْمَى مُنْذَحَلَتْ بِالْعَرَاقِ
أُلَاقَى مِنْ نَوَاهِي مَا أُلَاقَى
الاَى سَارِبَانَ مَحْمَل دُوْسَتْ
إِلَى رُكَبِيَانِكُمْ طَالَ اشْتِيَاقِي
يِيَا سَاقِي بِدَه رَطْلَ گَرَانِمْ
سَفَاكَ اللَّهُ مِنْ كَائِسِ دِهْمَاقِ
دَرُونِمْ خُونَ شَدَازْ نَادِيَدَنْ دُوْسَتْ
الاَتِعْسَلَى إِلَيْيَامِ الْفِرَاقِ
رَيْبَعُ الْعُمَرِ فِي مَرْعَى حِمَائِمْ
حَمَائِكَ اللَّهُ يَا عَهْدَ التَّلاَقِ

عروسی بس خوشی ای دختر رز
 ولی گه گه سزاوار طلاقی
 نهانی الشیب من وصل العذاری
 سوی تقبیل وجہ و اعتناق
 دمی بانیک خواهان متفرق باش
 غنیمت دان امور اتفاقی
 مضت فرصل الوصال و ما شعرنا
 بگو حافظ غزلهای فراقی
 دموعی بعد کم لاتحقیق روها
 فکم بحر جمیعن من السوقی

(ص ٥٩٨ . ٥٩٩)

کتبت قصه شوقی و مدامعی باکی
 بیاکه بی توبه جان آدم زغمناکی
 بساکه گفته ام از شوق با دودیده خویش
 ((ایمانازل سلمی فاین سلمائی))
 عجب واقعه ای و غریب حادثه ای است
 آنا اصطبرت قتیلا و قاتلی شاکی
 صبا عییر فشان گشت ساقیا برخیز
 و هات شمسة گرم مطیب زاکی
 دع التکاسل تغنم فقد جری مثل
 که زاد راهروان چستی است و چالاکی
 اثر نماند زمن بی شمایلت آری
 آری مایر محبای من محبیا

(ص ٦٠٠)

يَا مَبِسِّمًا يُحَاكِي دُرْجًا مِنَ الْأَلَى
يَارِبُّ چَهْ دَرْخُورَ آمَدْ گَرْدَتْ خَطْ هَلَالِي
دَلْ رَفَتْ وَ دَيْدَهْ حَوْنَ شَدْ تَنْ حَسْتَ وَ جَانْ بَرُونْ شَدْ
فِي الْعُشْقِ مُعْجِبَاتْ يَأْتِيْنَ بِالْتَّوَالِي
صَافِي اسْتَ جَامْ خَاطِرَ دَرْ دُورْ آصَفَ عَهْدَ
قُمْ فَاسْقَنْ يَرْحِيقَاً أَصْفِي مِنَ الرُّزْلَالِ
الْمُلْكُ قَدْتَبَاهِيْ مِنْ جَلِدَهْ وَ جِلِدَهْ
يَارِبُّ كَهْ جَاوِدَانْ بَادَ اينْ قَدْرَ وَ اينْ مَعَالِي

(ص ۶۰۱)

سَلَامُ اللَّهِ مَا كَرَّ اللَّيْلَى
وَ جَاءَ بَيْتِ الْمَثَانِي وَ الْمَثَالِي
عَلَىٰ وَادِي الْأَرَاكِ وَ مَنْ عَلَيْهَا
وَ دَارِ بِاللِّلْوَى فَوْقَ الْرِّمَالِ
دَعَّا گَوَى غَرِيرِيَانْ جَهَانَمْ
وَ أَدْعُو بِالْتَّوَاتْرِ وَ الْتَّوَالِي
مَنَالِ اى دَلْ كَهْ دَرْ زَنجِيرَ زَلْفَشْ
هَمَّهْ جَمْعِيَتْ اسْتَ آشْفَتْهِ حَالِي
أَمْوَثْ صَبَابَةَ يَأْلِيَتْ شِعْرِي
مَتَىٰ نَطَقَ الْبَشِيرُ عَنِ الْوِصَالِ
بَهْ هَرْ مَنْزَلْ كَهْ روَى آردَ خَدَایَا!
نَگَهْ دَارِشْ بَهْ حَفْظَ لَايَزَالِي
فَحُبُكَ رَاحَتِي فَيِ گُلِّ حَيْنِ
وَ ذِكْرُكَ مَوْنَسِي فَيِ گُلِّ حَالِ

ز خَطْت صَدْ جَمَال دِيَگْر افروزد
 کَهْ عَمَرْت بَادْ صَدْ سَالْ جَلَالِی
 خَدَاوَاقْ کَهْ حَافَظ رَاغْرَضْ چِیست
 وَعَلَمُ اللَّهِ حَسْبِیْ مِنْ سَؤَالِی

(ص ۶۰۳ - ۶۰۴)

أَتَتْ رَوَاءُ حَرَقَدِ الْجَمَىْ وَ زَادَ غَرَامِي
 فَدَائِيْ خَاكَ در دوست باد جان گرامی
 پیام دوست شنیدن سعادت است و سلامت
 مَنِ الْمُبَلِّغُ عَنِّى إِلَى سُعَادَ سَلامِي
 بِيَا بَهْ شَامَ غَرِیَانَ وَ آبَ دِيدَهْ مِنْ بَيْنَ
 بَهْ سَانَ بَادَهْ صَافَی در آبَگِینَهْ شَامِی
 اذَا تَغَرَّبَ عَنْ ذِي الْأَرَاكِ طَائِرُ خَمِيرٍ
 فَلَاتَفَرَّدَ عَنْ رَوْضَهَا أَنِينُ حَمَامِي
 بَسَى نَمَانَدَ کَهْ روز فراق ما به سر آید
 رَأَيْتُ مِنْ هَضَبَاتِ الْجَمَى قِبَابَ خَيَامِ
 خَوْشَادِمِی کَهْ در آیِ و گوییمَت به سلامت
 قَدِيمَتْ خَيَرَ قُدُومِ نَزَلتْ خَيَرَ مَقَامِ
 مِنْ ارْچَه هِیچ ندارم سِزَای صحبت شاهان
 زَبَهَرَ كَارَتْوَآیِمَ قِبَولَ کَنْ بَهْ غَلامِی
 لَقِيتُ مِنْكَ وَ قَدَصَرَتْ ذَائِيَا كَهْ لَالِ
 اَگْرَچَه روی چو ماهَت نَدِيدَه اَمَ به تمَای
 وَ انْ رَغَبَتْ بِخُلَدِ وَ صَرَتْ نَاقِضَ عَهَدِ
 فَمَا تَطَيَّبَ يَوْمِي وَ مَا اسْتَطَابَ مَنَامِي

امید هست که زودت به بخت نیک ببینم
تو شاد گشته به فرماندهی و من به غلامی

(ص ۶۰۹)

أَحَمَدُ اللَّهَ عَلَىٰ مَعْدِلَةِ السُّلْطَانِ

احمد شیخ اویسِ حسن ایلخانی

(ص ۶۱۲)

سیل این اشک روان صبر دل حافظ برد
بَأَلَغَ الْطَّافَةَ يَا مُقْلَةَ عَيْنِي بینی

(ص ۶۲۴)

به آخر می توان گفت که حافظ شیرازی، با فکر عالی، زیائی شعر خودش را دوست دارد. دیگر اینکه او نه فقط علوم متداول را، می فهمید، بلکه به زبان عربی تسلط هم می داشت، که این صنعت ملمع را، بکار برده است.

کتابشناسی:

ادوارد براون، تاریخ ادبیات ایران، ترجمه فتح الله مجتبائی، تهران، ۱۹۰۶. م. #

حسن عمید، فرهنگ فارسی عمید، سه جلد، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۴۳ ش. #

خاقانی، کلیات خاقانی جلد دوم، مطبع نول کشور، ۱۲۹۵ ق. #

حافظ شیرازی، دیوان حافظ شیرازی، به اهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، چاپ سینا، تهران، ۱۳۲۰ ش #

رامی تبریزی، شرف الدین حسن بن محمد، حقایق الحدائق، به تصحیح سید محمد

کاظم امام، تهران، ۱۳۴۱ ش.

شاد، محمد پادشاه، فرهنگ جامع فارسی (آندراج)، جلد ششم، انتشارات خیام، ##

تهران، ۱۳۶۳ ش.

شفق، رضا زاده، تاریخ ادبیات ایران، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۴۱ ش. ##

صفا، ذبیح اللّه، تاریخ ادبیات در ایران، جلد اوّل، انتشارات امیر کبیر، چاپ پنجم، ##

تهران، ۲۵۳۶ شهرنشاهی.

عطار، شیخ فرید الدین، دیوان عطار، به تصحیح، تقی تفضلی، شرکت انتشارات علمی ##

و فرهنگی، تهران، چاپ پنجم ۱۳۶۸ ش

غیاث اللغات، ایچ ایم سعید کمپنی، کراچی، ۱۳۷۲ ق. ##

فروزانفر، بدیع الزمان، احادیث مثنوی، تهران، ۱۳۷۵ ش. ##

محمد معین، دکتر، فرهنگ فارسی، ۶ جلدی، چاپ دهم، انتشارات امیر کبیر، تهران، ##

۱۳۷۵ ش.

مسعود سعد سلمان، دیوان مسعود سلمان، انتشارات گلشائی، تهران، ۱۳۶۳ ش. ##

مولوی، مولانا جلال الدین رومی، کلیات شمس تبریزی، به کوشش بدیع الزمان ##

فروزانفر، چاپ چهاردهم، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۷۶ ش.

همو، مثنوی معنوی، دفتر دوّم، با ترجمہ سجاد حسین، اردو بازار، لاہور، ۱۹۷۵ م. ##

وطواط، رشید الدّین، حدائق السّحر فی دقایق الشّعر، به تصحیح عباس اقبال، انتشارات ##

کتابخانه سنائی و کتابخانه طھوری، ۱۳۶۲ ش.

همو، دیوان رشید الدین و طواط، با تصحیح سعید نفیسی، کتابخانه بارانی، تهران، ##

۱۳۳۹ ش.

همایی، جلال الدّین، فنون بلاغت و صناعات ادبی، جلد دوّم، انتشارات توس، تهران، ##

چاپ سوم، ۱۳۶۴ ش.

بازتاب وقایع سیاسی و اجتماعی در رقعات میرزا قتیل دهلوی

دکتر نسیم الرحمن

دانشکده دولتی بامه بالا او کارا

Reflection of Political and Social Events in the Prayers of Mirza Qatil Dulavi

Abstract:

Besides the books compiled on historical topics, letters written by various eminent people are also an excellent source of information on historical and social events of their time and sometimes provide information that is not available in any regular history book.

Mirza Muhammad Hasan Qateel Dehlavi was one of the most respected people of his time and his letters contain glimpses of the political and social events of his time which can be very useful in understanding the historical and social conditions of the time. The article under review examines the narration of such political and social events described in Qateel's letters.

Keywords: #Qateel #Persian Letters #Mughal Princes #Insha Allah Khan Insha.

چکیده:

در کنار کتابهای تاریخی، نامه‌ها و رقعتات افراد برجسته نیز منبع اطلاعاتی بسیار خوبی در مورد وقایع تاریخی و اجتماعی است و گاهی اطلاعاتی را ارائه می‌دهد که در هیچ کتاب تاریخ عادی موجود نیست. میرزا محمد حسن قبیل دہلوی یکی از معتبرترین افراد زمان خویش بود و رقعتات وی حاوی نیم نگاهی به وقایع سیاسی و اجتماعی زمان خود است که می‌تواند برای درک شرایط تاریخی و اجتماعی آن زمان بسیار مفید باشد. مقاله زیر موارد روایت چنین رویدادهای سیاسی و اجتماعی را در متن رقعتات قبیل بررسی می‌کند.

واژه‌های کلیدی: قبیل، رقعتات فارسی، شاهزاده‌های تیموری، انشا الله خان

در هر عصری، مورخان و وقایع نگاران رویدادهای مهم سیاسی و اجتماعی زمان خود را پوشش داده‌اند. به این طریق، وقایع مهم سیاسی، اجتماعی و مذهبی هر زمان در کتابهای مختلف حفظ شده است. جدا از آنها، اگر به نامه‌ها و رقعتات ناموران دوره‌های مختلف نگاه کنیم، آن نامه‌ها و رقعتات نیز نگاهی اجمالی به وقایع آن دوران می‌دارد. این اطلاعات ارائه شده عمدتاً شخصی و دقیق است، و رقعتات شخصی می‌تواند بهترین منبع برای اطلاع از وقایع مهم این دوره باشد.

میرزا محمد حسن قبیل دہلوی (۱۷۵۶-۱۸۱۸م) [۱] از مشاهیر زمان خود بود. وی در انشاپردازی و شعر فارسی دسترس تمام داشت. خانواده‌وی به آئین هندو تعلق داشتند؛ اما وی در کودکی به اسلام گروید و از خانواده خود جدا شده به تعلیم و تحصیل متوجه شد. برخی در دھلی و بیشتر در لکھنؤ زندگی کرد. اولًا در دربار نواب سعادت علی خان به عنوان منشی کار کرد. سپس منشی شاهزاده میرزا سکندر شکوه دہلوی شد. رقعتات میرزا محمد حسن قبیل بهترین بیانگر وقایع سیاسی و اجتماعی دوره خویش است و زمینه‌ای برای درک بهتر مسائل آن زمان فراهم می‌آرد.

دو مجموعه از رقعتات قبیل به عنوان "معدن الفوائد" و "ثمرات البدائع" به کوشش

شاگردان قتیل به چاپ رسیده است. مجموعه های دیگر از رقعات قتیل به صورت نسخه های خطی به کتابخانه ها نگهداری می شود. اینجا برخی از نمونه های بازتاب وقایع سیاسی و اجتماعی در رقعات قتیل بررسی می شود.

الف) وقایع سیاسی:

۱- ذکر فتح جزیره جاوه به دست انگلیسی ها:

هنگامی که نیروهای انگلیس جزیره جاوه را در سال ۱۸۱۱ م فتح کردند، میرزا سکندر شکوه، شاهزاده دهلی، تبریک پیروزی آن فتح به قلم میرزا قتیل به جان بیلی، افسر انگلیسی، ارسال کرد. شرح آن در رقعات قتیل چنین آمده است:

”محفی نماند که چون طبع همایون را از دریافت خبر فرحت اثر فتح قلعه جاوه که درینولا به عنایت ایزد متعال و اقبال کمپنی انگریز بهادر به برادر مهربان نواب گورنر جنرل لارد متتو بهادر اتفاق افتاده انبساط تمام حاصل شده خاطر ملکوت ناظر چنین اقتضا می نماید که روزی از سر شام جلسه قرار داده آمد که دران جلسه آن امیر بلند مکان عزیز تر از جان بهم با جمیع دوستان و سائر تبعه و لحقة آمده مابدولت را مسرور و مبتهج سازند.“ [۲]

۲- ذکر مشکوک شدن میرزا جهانگیر، شاهزاده تیموری، به همسرش:

میرزا جهانگیر شاهزاده تیموری بود و در دهلی زندگی می کرد. با میرزا سکندر شکوه روابط برادرانه می داشت. هنگامی که زنش حامله شد، شک کرد که بجهه اش نداشت و اراده قتل او کرد. مادر میرزا جهانگیر آن زن را نزد میرزا سکندر شکوه فرستاد تا محفوظ بماند. این قضیه در ۱۸۱۲ میلادی رو داد. قتیل شرح آن در رقعه ای آورده است:

”مرزا جهانگیر شاهزاده را حرمی بوده است در شاهجهان آباد چون حامله شد، زنی از راه رشك ذهن نشین شاهزاده موصوف کرد که این بجهه که در شکم دارد از شما نیست. چون اغنية را خصوصاً اطفال را همین گوش است و دگر هیچ و مقدمه زن نزد صاحب عزت بسیار نازک است مرزای ممدوح قصد کشتن به او کرد. ممتاز محل که مادر شاهزاده باشد، او را پنهان کرد و من بعد با حضرت ظل سبحانی و نواب قدسیه والده حضور اقدس اعلی مشوره نموده او را

روانه لکھنؤ نزد صاحب عالم خود ما کرد که ازان آفت مصون بماند و مضمون خط ممتاز محل اسمی صاحب عالم بھادر این بود که پسری که از بطن این زن متولد خواهد شد، آن را شما به فرزندی خود بگیرید و نامش محمد مرزا هرمز بگذارید. چون حامله آمده بود بعد دو ماه و چند روز وضع حمل اتفاق افتاد لیکن به جای مرزا جهان افروز بانو پیدا شد. چون این دختر اولین فرزندان شاهزاده موصوف است و سوای این زرکارها می کند، چنین بنا گذاشته شد که هزار روپیه در مهم شادی دختره صرف باید کرد و مرزا سلیمان شکوه بھادر با اهل و عیال و جناب عالی دام اقباله و صاحب کلان بھادر را جدا مدعو باید ساخت این هزار روپیه را مادر شاهزاده مقدم الذکر فرستاده بود به این گمان قوی که پسر متولد خواهد شد لیکن نوشته بود که این پول را در هر دو صورت به مصرف باید رسانید.^[۳]

۳- ذکر ورود شاهزاده میرزا جهانگیر در لکھنؤ:

میرزا جهانگیر، شاهزاده دھلی چون به لکھنؤ رفت، نواب آصف الدوله او را استقبال کرد و میرزا قبیل نیز به او شرف ملاقات یافت. قبیل در نامه ای شرح آن چنین آورده است:

”مرزا جهانگیر شاهزاده روز پنج شنبه بیست و چهارم محرم داخل لکھنؤ شدند. جناب عالی با حشم تمام که شاید آصف الدوله به این صورت استقبال مرزا جوان بخت شاهزاده نکرده باشند پذیره شده بودند. شاهزاده موصوف با وصف غور سلطنت و بدمزاجی جناب علی را در یک هودج پھلوی خود نشانید. شاهزاده موصوف رخت انگریزی می پوشد و پر جانوری ارغوانی رنگ بر سر می زند. چهار کس دیگر از رفیقانش همین هیئت دارند. فقیر را هم یک روز اتفاق صحبت به او شد. همین که سلام کردم، کرسی طلب کرد و فقیر را نشانید و چیز هم همراه خود خوارانید.“^[۴]

۴- ذکر رفتن میرزا سلیمان شکوه نزد میرزا سکندر شکوه:

میرزا سلیمان شکوه نیز شاهزاده دھلی بود که به لکھنؤ زندگی می کرد و برادر میرزا سکندر شکوه بود. اکثر اوقات به میرزا سلیمان شکوه به میهمانی میرزا سکندر شکوه می رفت. در رقعه ای قتیل از دعوت میرزا سلیمان شکوه ذکر آورده است:

”فردا دعوت جنابعالی با فرزندان ارجمند و صاحب کلان و دیگر صاحبان عالیشان به خانه حضرت مرشد زاده خودما مقرر است لیکن جلسه از سر شام تا یک و نیم پاس شب خواهد بود. درین صحبت مرزا سلیمان شکوه بهادر هم خواهند بود. آتشبازی از سابق دوچند و دیوارهای نی برای روشنی چار طرف و بعد رفتن شما از به دست آمدن زمین نو و سعت احاطه هم بسیار است و برجهای کاغذی هم درست شده است. این برجها همانست که به هوا بلند می شود و عوام آن را غباره می نامند. شما هم ملاحظه نموده اید و دو صد و پنجاه روپیه برای باورچی خانه جنابعالی و نصف آن برای مطبخ صاحب کلان فرستاده شد و طعامهای دیگر اینجا هم پخته خواهد شد.“ [۵]

۵- ذکر گرفتار شدن بسرام سینگه:

بسرام سینگه صاحب زمینی بود که دزدان و رهنان را حمایت می کرد. قتيل حادثه گرفتار بودن او در رفعه ای نوشته است:

”از اخبار تازه این که بسرام سینگه نام زمینداری بود که به حسب ظاهر رجوع به عامل سرکار داشت و زر معامله بلا تکرار می رسانید. لیکن در باطن مغوى زمینداران و محروم اسرار و حامی قطاع الطريقان بوده است. درین روزها صاحب نوه شده در حوالی خود مشغول تماشای رقص و محو آواز خنياگران بود. دفعتاً سواران رساله قندهاری غافل به سروتش در رسیدند و مردکه را با چند رفيق بدنهاش گرفتار کرده آوردند. طرفه اينست که مردکه می دانست که شيوه طراری و رفاقت او با دزدان و رهنان معروض حضور پنور شده است و با اين همه نگريخت. وقتی که سواران قندهاری نزديك رسیدند آن وقت اراده گريز کرد. آنها برای اين که به جای خود بماند و قصد گريز نکند راه را بر گردانند و به طرف قلعه دیگر متوجه شدند. مردکه باز تسلی شده مشغول رقص شد. حریفان وقت شب از آن طرف برگشته جلو ریز بر سرش می آیند و مردکه را می گیرند. آدمی نیست برای خود بجهه فیل است پریروز یا دیروز زنجیر گرانی زیب پاییش کردن.“ [۶]

ب) وقائع اجتماعی:

نامہ های قبیل به غیر از وقایع سیاسی زمان وی ، حاوی اطلاعات مفیدی در مورد برخی از مشاهیر نیز می باشد.

ذکر رسوایش میر انشا اللہ خان انشاء:

میر انشا اللہ خان انشاء، شاعر و زبانشناس بزرگ زبان اردو، معاصر قبیل بود۔ با قبیل او مراسم عمیقی داشت۔ انشا به دربار نواب سعادت علی خان توسل می داشت۔ ولی بعداً به دلیل کینه از نواب اخراج شد۔ دشمنان او هجوهای بزرگان شهر را نوشتند و آنها را به او نسبت دادند و انشا در سراسر شهر با رسوای روبرو شد۔ این اتفاق در ۱۸۱۴ میلادی رخ داد [۷]۔ قبیل جزئیات این حادثہ را در نامہ ای خطاب به خواجه امامی نوشته است۔ که تصویر روشنی از موضوع ارائه می دهد:

”احوال خان مزبور این است که از دو ماہ برطرف شده و سبحان قلی بیگ راغب که آشنای چهل ساله اش بود، او را در تمام شهر رسوای نموده یعنی چند هجو برایش گفتہ که جایجا نقل آن برداشته شده و او سوای این کار دیگر این کرد که هجو بعضی اعزه شهر گفته نزد خان موصوف فرستاد. این عزیز بی تامل آن هجوها را نزد طرف ثانی به این خیال فرستاد که گوینده را شلاق بکنند. آنها چون برین معنی مطلع شدند، سبحان قلی بیگ را طلبیده پرسیدند که ای عزیز تو خود را چه فهمیده بود که این را رفتی. حالا با تو چه سلوک نورزیم. سبحان قلی بیگ گفت که میانه من و صاحب کدام معامله دنیا بود که بر سر آن هجو می کردم. این قدر گفته قرآن را بر سر گذاشت که اگر من یک مصرع در هجو صاحب گفته باشم، قرآن مجید کمر مرا بزند. چون من درین روز هجو انشاء اللہ خان کرده ام و او نمی تواند که پشم مرا بکند لهذا... هجو اعزه خود گفته تخلص من داخل نموده است تا بزرگان و بزرگ زادگان در پی آزار من شوند. چون خان موصوف هجو بعضی بی گناهان گوش نشین و دیگر اجله و اهالی کرده بود، همه را به گفته سبحان قلی بیگ یقین حاصل شد که این هجوها گفته خان مزبور است و دفعتاً مستعد آن شدند که بلای بر سر خان موصوف نازل بکنند. این مرد ازین خبر به دست و پاچه شده داماد و پسر

خود و دیگر آشنايان خودش را نزد طرف ثانی ها فرستاده به الحاج و زاري پيش آمده به ايمان موکده و احلاف عرضيه از اين بليه محفوظ ماند.“ [۸]

۲- ذكر در گذشت مولائی بیگم، دختر میر انشا الله خان:

مولائی بیگم دختر میر انشا الله خان در ۱۲۲۸ق [۹] در اپيدمي آبله در گذشت. قتيل

این سانجه را در رقهه اى آورده است:

”دیگر اين که در اين شهر چيچك بی پير خيلي هنگامه آرائي کرد. مولائی بیگم دختر مير انشا الله خان صاحب سوای زن مير محمد تقی، که به مرزا حمد نامي منشا تخلص منسوب شده بود، صاحب يك دختر دو نيم ساله و يك پسر هشت ماه شده در هفده سالگي به اين مرض مبتلا شد. با وجود اين که پيشتر سه بار دانها برآورده بود يك بار کوچك کوچك در دو سالگي دو بار آبله هاي بزرگ اين بار که چيچك برآورد بعد دوازده روز هر دو چشمش از دیدن عاطل شد و رنگ رو سياه و دست و پالنج بود. اگر زنده می ماند، بدتر از مرده شده بود. از صورت او بيمارداران حتى پدر و مادرش می لرزيدند غرض که بیچاره روز شانزدهم ازین بيماري جان به حق تسلیم کرد.“ [۱۰]

۳- ذكر نمايش گاه لکهنو:

نمایش گاه ها و جشنواره ها جزو جدابي ناپذير زندگاني لکهنو بود. و قتيل على رغم

همه بی نيازي جذب آن داشت و در رقعات خود ذكر آن کرده است:

”من از روزی که وارد لکهنو بودم، گاهي به سر شما و به امير المؤمنين عليه السلام که صورت ميله هاي لکهنو نديده بودم. از روزی که مولوي عبدالقادر خان و رفقاى ايشان وارد اين شهر شدند و به من چسپان شدند، يك بار برای دو گهری [۱۱] وقت عصر در ميله آتهون [۱۲] و يك روز بر تالاب ميان فتح على رفته بودم و اين همه گرداش ها يعني به ميله هنومان و سورج کند [۱۳] و کتار گومتى که اتفاق رفتن شد، از دولت عموم صاحب شما خواجه امير خان سلمه الله تعالى و والد ماجد شما است.“ [۱۴]

۴- ذکر شکار شیر:

میرزا قبیل بالشکر میرزا سکندر شکوه به شکار نیز می رفت و در بعضی از رقعتات شرح شکار آورده است:

”تازه این که پریروز یک شیر دیگر در پتیاره مرزا مهد علی خان صاحبزاده و اصغر علی خان نوہ جناب عالی تنها به دست خود شکار کرده آورده بودند. همگی بیست و نه شد. تمام راه که می آئیم بچه های شیر در پنجره های چوبین می خروشنند. یک بچه جناب عالی به حضرت صاحب عالم نیز وعده کرده اند به لکھنو که می رستند، می دهنند. ایشان در موسم زمستان بیحتمل که نزد حضرت خدیو آفاق روانه فرمایند. مسکر آن که چون خط تمامی رسید، سواری جناب عالی از شکار مراجعت به خیمه کرد و یک شیر کلان بر فیل بار بود، حالا سی شد و به روایت بعضی سی و یک. لیکن شیر امروزی کلانتر از همه شیرها و سخت ریشخندی بود یعنی هر گاه گله رفل خورده از پا در آمد رو به روی فیل حضور نشست و به قهر تمام حمله ها می کرد لیکن طاقت حرکت نداشت. آخر تکیه ها از چار طرف برو باریدن گرفت و در دهن گرفته آن را ژولیده می ساخت و می غلطید و می خروشید.“ [۱۵]

۵- ذکر شکار شیر دیگر:

”امروز بیست و دوم شهر حال روز یک شنبه است، یک شیر دیگر شکار شد و خیمه به جای خود است. هر چند پیش خیمه از دیروز رفته است خدا داند فردا هم کوچ می شود یا شیر دیگر بر می آید. پس تا امروز شش شیر به شمار رسید. لیکن عند التحقیق معلوم شد که هیچک از اینها نربوده است. تا دیروز می دانستم که یکی نر هم بود، امروز معلوم شد که همه ماده بوده اند. اگرچه اینجا در هر منزل سیر و تماشای تازه است و واشد خاطر حاصل می شود لیکن روز به روز آبهای بی مزه مضعف معده نصیب مردم می شود.“ [۱۶]

۶- ذکر حشره سمی در کناره رود گومتی:

قتیل همراه لشکر میرزا سکندر شکوه به اطراف لکھنؤ می گشت و اخبار آن گشت در رقعتات خود به تحریر می آورد. یک جا کنار رود گومتی از حشره سمی ذکر می کند:

”اینجا چهبوونده نام جانور کوچک پردار، که نیش آن در یک ساعت آدم را فنا می سازد و علاجش ورای پر دراج سیاه نیست به این طریق که آن را بر سر قلیان گذاشته قلیان را به قوت تمام بکشند تا زهر آن از بدن بیرون آید، بسیار است لیکن الحمد لله که یک کس راهنوز نگزیده۔ قاعده این بی پیر است که خود بخود نیش نمی زند تا وقتی که زیردست کسی نیاید۔ خلاصه امروز درین جا مقام است.“ [۱۷]

۷- ذکر انواع شیرینی ها:

لکهنه در دوره قتیل یک مرکز مهم فرهنگی بود و بهترین اقلام آن دوران در آنجا موجود بود. در رقعتات قبیل چیزهای مختلف و شیرینی های این دوره ذکر شده و به خوبی می توان دانست که در آن دوره چه چیزهایی در غذا و مصرف مردم وجود داشته است. برای مثال به گذیده های زیر مراجعه کنید:

”وقتی لال بیگ به دکان لولی رفته خبر بیارد که برفی شیر کوچک ورق نقره بر آن پیچیده تیار است یا کهنه شده از مزه افتاده. اگر نو ساخته باشد، فردا چار تنگه را برفی و سه فلوس را شیرینی پیتهه [۱۸] و یک فلوس رالدوی مونگ [۱۹] بیارد یا لدوی موتی چوری [۲۰] بیارد.“ [۲۱]

”امروز دوپهرو خدمت شما حاضر خواهم شد. چای نخواهم خورد. آب را گرم نباید کرد لیکن قدری نبات کالپی به قدر یک پیاله کوفته باید گذاشت که من همراه خود خواهم برد. امروز برفی دکان کولی و قند در برنج پیره [۲۲] خشکه داخل کرده ام.“ [۲۳]
به طور خلاصه می توان گفت که بازتاب حوادث سیاسی و جمعی که در اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم در شبه قاره رخ داده است، در رقعتات قتیل دیده می شود و بیان وقایع سیاسی، اجتماعی و ادبی آن دوره می توان باعث افاده خوانندگان باشد.

حوالشی:

- ۱- برای شرح حال و آثار قتیل، ن.ک: نهر الفصاحت، دانشگاه جی سی لاهور، صص

- ۱- قتیل، ثمرات البدائع، صص ۱۶-۱۷.
- ۲- قتیل، معدن الفوائد، صص ۵۸-۵۹.
- ۳- قتیل، معدن الفوائد، صص ۱۷۶-۱۷۷.
- ۴- قتیل، معدن الفوائد، ص ۵۷.
- ۵- قتیل، معدن الفوائد، ص ۱۲.
- ۶- قتیل، معدن الفوائد، صص ۱۱۰-۱۱۱.
- ۷- جالبی، تاریخ ادب اردو، جلد سوم، صص ۱۱۱-۱۱۱.
- ۸- قتیل، معدن الفوائد، صص ۱۴۵-۱۴۶.
- ۹- جالبی، تاریخ ادب اردو، جلد سوم، ص ۱۱۲.
- ۱۰- قتیل، معدن الفوائد، ص ۴۰.
- ۱۱- دراصل "گھڑی"
- ۱۲- دراصل "آٹھون"
- ۱۳- دراصل "سورج کنڈ"
- ۱۴- قتیل، معدن الفوائد، صص ۹۹-۱۰۰.
- ۱۵- قتیل، معدن الفوائد، صص ۱۳۱-۱۳۲.
- ۱۶- قتیل، معدن الفوائد، ص ۱۴۲.
- ۱۷- قتیل، معدن الفوائد، ص ۱۵۹.
- ۱۸- دراصل "پیشہ" (نوعی از شیرینی شبے قارہ)
- ۱۹- دراصل "لڈوی" (نوعی از شیرینی شبے قارہ)
- ۲۰- دراصل "لڈوی" (نوعی از شیرینی شبے قارہ)
- ۲۱- قتیل، معدن الفوائد، صص ۱۸۷-۱۸۸.
- ۲۲- دراصل "پیڑہ" (نوعی از شیرینی شبے قارہ)
- ۲۳- قتیل، معدن الفوائد، ص ۱۸۸.

کتابشناسی:

- | | |
|---|----|
| جالبی، جمیل، تاریخ ادب اردو، جلد سوم، مجلس ترقی ادب لاہور، چاپ دوم ۲۰۰۸م. | ## |
| قتیل، میرزا محمد حسن، ثمرات البدائع، مطبع محمدی، ۱۲۶۱ق. | ## |
| قتیل، میرزا محمد حسن، معدن الفوائد، مطبع مصطفایی، لکھنؤ، ۱۲۵۹ق. | ## |
| قتیل، میرزا محمد حسن، نهر الفصاحت، دانشگاہ جی سی لاہور، ۲۰۱۵م. | ## |

مهدویت اور دور حاضر: ایک جائزہ

ڈاکٹر قمر بتوں

اسسٹنٹ پروفیسر، شعبہ ایجو کیشن

گورنمنٹ پوسٹ گریجوائیٹ اسلامیہ کالج برائے خواتین، لاہور کینٹ

An Overview of Mahdism and the Present

Abstract:

Mahdaviat is not only to believe in the zahoor of Imam Mehdi (A.S) but also to perceive his Maarfat. Evident signs of his zahoor are being noticed in our era mentioned in the Ahadiths and some quotes of the Imams. The period of his arrival will bring forth peace and prosperity thus diminishing the walls of disappointment. Justice and Equality being a part and parcel of his rule will eradicate the element of fear among beings thus raising the flag of islam above all grounds. This article provides a food for thought in order to understand the concept of Mahdaviat in our lives dealing with the present scenario of our era.

Key Words: #Prophet Muhammad (S.A.W.W) #Hazrat Ali (A.S)
#Imam Muhammad Baqir (A.S) #Imam Jafar Sadiq (A.S) #Imam Mehdi (A.S).

خلاصہ:

مہدویت صرف امام مہدیؑ کے ظہور پر یقین ہی نہیں بلکہ ان کی معرفت کا ادراک بھی ہے۔ آئمہ طاہرین اور رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کے ارشادات کی روشنی میں کچھ علامات ظہور امام دکھائی دے رہی ہیں اور کچھ علامات کی وقوع پذیر ہونا باقی ہے۔ ظہور کے بعد امن، سکون اور خوشحالی کا دور ہو گا۔ غربت، مایوسی، خوف اور تمام غیراخلاقی قدرؤں کا خاتمه ہو جائے گا۔ ہر ایک کو انصاف ملے گا۔ قرآن و سنت کے مطابق درست فیصلے ہوں گے۔ تمام مذاہب ختم ہو جائیں گے۔ صرف اسلام تمام دنیا میں پھیل جائے گا۔ یہ آرٹیکل ہماری زندگیوں میں مہدویت کے تصور کو سمجھنے کے لیے فکر اور سوچ فراہم کرتا ہے۔

کلیدی الفاظ:

#حضرت محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم #حضرت علیؑ #امام محمد باقرؑ #امام جعفر صادقؑ #امام مہدیؑ #دلامہ اقبالؑ

امام مہدیؑ کا سلسلہ نسب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سے منسوب ہے۔ امام محمد مہدیؑ بن امام حسن عسکریؑ بن امام علی نقیؑ بن امام محمد تقیؑ بن امام علی رضاؑ بن امام موسی کاظمؑ بن امام جعفر صادقؑ بن امام محمد باقرؑ بن امام زین العابدینؑ بن امام حسینؑ بن امام علیؑ بن ابی طالب اور ابن فاطمہ الزہراؓ بنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہیں۔ آپؑ کو مہدی اس لیے کہا گیا کہ وہ امورِ گم شدہ کی طرف ہدایت فرمائیں گے اور آپؑ کا نام قائم اس لیے ہے کہ آپؑ حق کو لے کر اٹھیں گے اور قیام کریں گے۔ آپؑ ۱۵ شعبان ۵۲۵ کو شهر سامرا میں پیدا ہوئے۔ ۸ ربیع الاول ۵۲۶ کو امام غیبت صغیر میں چلے گئے۔ ۱۵ شعبان ۵۳۲ سے اب تک کا دور غیبت کبریٰ کا زمانہ کھلاتا ہے۔

امام مہدی پیدائش کے تھوڑے عرصے کے بعد غیبت میں چلے گئے۔ جس کی وجہ یہ تھی کہ سلسلہ امامت قائم رہے اور حکومت وقت ان کو ختم نہ کروادے۔ کیونکہ تمام اماموں

کو قتل یا زہر دے کر شہید کروانا دنیا کا دستور رہا ہے۔ اس کی زندہ مثال واقعہ کربلا ہے۔

قرآن پاک میں اللہ تعالیٰ نے سورہ نمل میں فرمایا ہے:

”أَمَّنْ يُحِبُّ الْمُضْطَرَ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْسِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ“ (۱)

ترجمہ: بھلا کون ہے وہ ذات جو بیقرار کی سنبھال جب وہ اس کو پکارے گا۔ اور اس کی مصیبت کو دور کر دے گا۔ اور تم لوگوں کو زمین میں خلیفہ بنانے گا۔

علامہ محمد باقر مجلسی اس آیت کے بارے میں امام جعفر صادقؑ کا بیان لکھتے ہیں:

”آپ نے فرمایا کہ یہ آیت امام قائم کی شان میں نازل ہوئی ہے۔ خدا کی قسم وہ

بہت بیقرار ہوں گے۔ جب وہ مقام ابراہیمؐ میں دور کعت نماز پڑھیں گے۔ اور دعا کریں گے۔ تو اللہ ان کی دعا کو قبول فرمائے گا۔ اور ان کی مشکلات کو دور کر دے گا۔ اور انہیں ساری روئی زمین کا خلیفہ اور حاکم بنانے گا۔“ (۲)

قرآن پاک میں اللہ تعالیٰ سورہ بقرہ میں فرماتا ہے:

”الْم ۰ ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَبَّ بِهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ۰ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ“ (۳)

ترجمہ: الم۔ یہ وہ کتاب ہے جس میں کوئی شک نہیں۔ پرہیز گاروں کے لیے ہدایت ہے جو غیب پر ایمان رکھتے ہیں۔

علامہ محمد باقر مجلسی اس آیت کے متعلق امام جعفر صادقؑ کی روایت بیان کرتے

ہیں کہ:

”بالغیب سے مراد حجت غائب یعنی امام مهدیؐ ہیں۔“ (۴)

قرآن پاک میں سورہ حديد میں اللہ تعالیٰ فرماتا ہے:

”أَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا“ (۵)

ترجمہ: جان لو کہ اللہ زمین کو اس کے مردہ ہونے کے بعد پھر سے زندہ کر دے گا۔

اس آیت میں بھی اللہ تعالیٰ قائم آل محمدؐ کے ذریعے زمین کی اصلاح کر دے گا۔

جبکہ زمین ظلم و جور سے بھر جائے گی۔

امام مهدیؑ کا ظہور برحق ہے۔ کیونکہ قرآن وحدیث کی روشنی میں ظہورِ امام تو ضرور ہوگا۔ لیکن اس کا وقت اور مدت متعین نہیں ہے۔ ظہورِ مهدیؑ سے پہلے بہت سی علامات بھی ظاہر ہوں گی۔ جس سال امام ظہور کریں گے۔ وہ سال طاق سال ہوگا۔ دس محرم کی تاریخ ہو گی۔ جمعہ کا دن ہو گا۔ چونکہ امام قائم کا غیبت کبریٰ کا دور بہت طولانی ہو گا۔ اس لیے اس میں بہت سی علامات کا ذکر ہے۔

قرآن پاک میں اللہ تعالیٰ سورہ انعام میں ارشاد فرماتا ہے:

”إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً“ (۶)

ترجمہ: یہ شک اللہ اس پر قادر ہے کہ آیت (نشانی) نازل کر دے۔

علامہ محمد باقر مجلسی اس آیت کی وضاحت کے لیے امام محمد باقرؑ کا قول نقل کرتے ہیں:

”اللَّهُ تَمَهِّيْنَ آخْرَى زَمَانَى مِنْ أَپْنِي بَهْتَ سَى نَشَانِيَانَ دَكَهَائِيْ گَا۔ ان میں دابہ الارض کا ظہور، دجال کا خروج، حضرت عیسیؑ کا آسمان سے نزول اور آفتاب کا مغرب سے طلوع ہونا ہے۔“ (۷)

اللہ تعالیٰ قرآن پاک میں سورہ حم سجدہ میں فرماتا ہے:

”سَرِبِيْهُمْ آيَاتَنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِيْ أَنْفُسِهِمْ“ (۸)

ترجمہ: عنقریب ہم ان کو اپنی نشانیاں دکھانے والے ہیں آفاق میں۔ اور ان کے نفسوں میں۔

علامہ محمد باقر مجلسی نے اس آیت کی تفسیر امام موسیٰ کاظمؑ کے حوالے سے بیان کی ہے۔ آپ فرماتے ہیں:

”آفاق میں نشانیوں کا مطلب زمین میں فتنے و فساد اور نفسوں میں

نشانیوں کا مطلب دشمنانِ خدا کا مسخ ہونا ہے۔“ (۹)

علامہ محمد باقر مجلسی نے قرآن کی آیت بیان کی۔

”وَلَنَبْلُونَكُمْ بِشَيْءٍ عِنْدَ الْحَوْفِ وَالْجُحُورِ“

انھوں نے اس آیت کی تفسیر امام جعفر صادقؑ کے اس قول سے بیان کی ہے۔ آپؑ نے فرمایا:

”یہ آیت خاص بھی ہے اور عام بھی۔ خاص تو یہ ہے کہ اہل کوفہ بھوک میں مبتلا ہوں گے اور اس کو آل محمدؐ کے دشمنوں کے لیے مخصوص کر دیا ہے۔ اور عام یہ کہ بھوک اور خوف میں اہل شام ایسے مبتلا ہوں گے کہ اس سے پہلے کبھی مبتلا نہیں ہوئے ہوں گے۔ قبل ظہور قائمؓ اہل شام بھوک میں مبتلا ہوں گے۔ اور بعد ظہور قائمؓ خوف میں مبتلا ہوں گے۔“ (۱۰)

علامہ طالب جوہری نے ظہور مهدیؐ کی علامات بیان کرتے ہوئے حضرت علیؓ کا قول ذکر کیا ہے :

”آپؑ نے فرمایا کہ جب تمہارے حجاز میں آٹک پیدا ہو جائے اور تمہارے نجف میں پانی جاری ہو جائے۔ تو اس وقت امام کے ظہور کی توقع رکھو۔“ (۱۱)

علم کے حوالے سے آجکل لوگ دنیاوی علوم حاصل کرنے کی بلندیوں تک پہنچ چکے ہیں۔ اس کے لیے مغربی دنیا کا رخ کرتے ہیں۔ وہاں کی اسناد لینا فخر محسوس کرتے ہیں۔ لیکن دینی تعلیم کے حوالے سے ایران کا شہر قم آج علم کا مرکز و محور مانا جاتا ہے۔ تمام علمائے اکرام وہاں سے علم حاصل کرنا اپنے لیے اعزاز کی بات سمجھتے ہیں۔ ظہور امام زمانہؐ سے پہلے قم کی بہت شہرت ہو گی۔ دینی علوم کی درس گاہیں وہاں قائم ہوں گی۔ جس کی زندہ مثال آج قم کی شکل میں موجود ہے۔ اس حوالے سے علامہ طالب جوہری نے امام صادقؑ کا قول بیان کیا ہے :

”علم ایک شہر میں ظاہر ہو گا۔ جس کا نام قم ہے۔ وہ شہر علم و فضل کامعدن بن جائے گا۔ بہان تک کہ اس زمین پر کوئی کمزور ایمان رکھنے والا باقی نہ رہے گا اور یہ ہمارے قائمؓ کے ظہور کے قریب ہو گا۔ تو اللہ قم اور اہل قم کو حجت کا مقام قرار دے گا۔ اس لیے ایسا نہ ہوا تو زمین اہل سمیت تباہ ہو جائے گی۔“ (۱۲)

علامہ صادق حسن نجفی، علامت ظہور امام بیان کرتے ہوئے لکھتے ہیں:

”اخلاق اور ایمان کے اعتبار سے بدترین دنیا کا زمانہ ہو گا۔ انسان ہر واجب کو نظر انداز کر رہا ہو گا۔ ہر حرام کا ارتکاب کر رہا ہو گا۔ نیکی، ایمان اور تقویٰ دنیا سے ائمہ چکا ہو گا۔ اور کوئی شخص بھی ایسا نہ ہو گا۔ جو سیدھے راستے کا حکم دے اور غلط راستے سے انسان کو روکے۔ یہاں تک کہ گمراہی کی وجہ سے لوگوں کی وہ حالت ہو جائے گی۔ کہ علمائے دین ناپید ہو جائیں گے۔ لوگ علماء کی اتنی یہ قدری کریں گے کہ کوئی عالم بننے کے لئے تیار نہیں ہو گا۔“ (۱۳)

دور حاضر میں بھی ہمیں کچھ علامات دکھائی دیتی ہیں۔ لوگ گمراہی میں مبتلا ہیں۔ غلط کو صحیح اور صحیح کو غلط سمجھا جاتا ہے۔ دولت مند کو اہمیت دی جاتی

۔۔۔

علامہ طالب جوہری، رسول کریم ﷺ کا قول بیان کرتے ہیں:

”کہ جب ظہور مہدیؑ کا وقت قریب ہو گا تو کچھ امراض کثرت سے ظاہر ہوں گی۔ آپ فرماتے ہیں ” بواسیر (ریاحی امراض) ناگھانی موت اور جذام (جلدی بیماریاں) وقت نزدیک آجائے پر ظاہر ہوں گی۔“ (۱۴)

آج ہم اپنے ارد گرد نظر ڈالیں تو ہمیں بہت سے لوگ ان بیماریوں میں مبتلا نظر آتے ہیں۔ ناگھانی اموات بھی کثرت سے ہو رہی ہیں۔ لوگ گندی اور آلودہ ہوا کی وجہ سے بہت سی جلدی امراض کا شکار ہیں۔

علامہ طالب جوہری نے آخری زمانہ کے بارے رسول کریم ﷺ کا فرمان نقل کیا ہے۔

آپ نے فرمایا:

”کہ آخر زمانہ میں میری امت کے درمیان نفاق ظاہر ہو گا۔ امانت ائمہ لی جائے گی اور رحمت روک لی جائے گی۔ امانت دار پست سمجھا جائے گا اور خیانت کرنے والا امین سمجھا جائے گا۔ جب ایسا ہو گا تو تم پر سیاہ راتوں کی طرح فتنے نازل ہوں گے۔“ (۱۵)
چونکہ امام مہدیؑ کا غیبت کبریٰ کا دور بہت طولانی ہے۔ اس لیے ہم یہ بھی نہیں

کہہ سکتے کہ غیبت بہت قریب ہے۔ لیکن ہم ان علامات اور رسول کریم ﷺ کی احادیث اور فرمان کی روشنی میں یہ ضرور کہہ سکتے ہیں کہ ہمیں آج بھی اس زمانے میں آخری زمانہ کے آثار دکھائی دیتے ہیں۔ جن میں علمائے اکرام کا قتل عام جو کہ پچھلی دو دہائیوں سے بہت زیادہ دیکھنے کو ملا۔ لوگ اس زمانے میں خائن ہیں۔ دو دہ میں ملاوت، چیزوں کے ناب تول میں کمی اور وعدہ خلافی۔ یہ تمام اخلاقی برائیاں عام ہیں۔ جو کہ وقتاً فوقتاً مختلف ٹی وی کے چینلز ان چیزوں کی تیاری اور مختلف چیزوں میں بد دیانتی کرتے ہوئے لوگوں کو رنگ ہاتھوں پکڑتے ہوئے دکھاتے ہیں۔

علامہ صادق حسن نجفی، ظہور مهدی سے آئھے مہینے پہلے عجیب و غریب واقعات کا ذکر کرتے ہوئے لکھتے ہیں:

”جمادی الشانی اور رجب کے مہینے میں کثرت کے ساتھ بارشیں، شعبان کے مہینے میں چاند گرہن اور سورج گرہن کالگنا، تیغیسوں رمضان کو جمعہ کا دن ہونا، شوال اور ذوالقعدہ کے مہینے میں چھوٹے چھوٹے گروہوں کا آپس میں لڑنا، ذوالحجہ کی تیغیس تاریخ کو خانہ کعبہ کی سرزمین پر ایک آل محمد کی نسل سے تعلق رکھنے والے مومن کو شہید کیا جانا شامل ہے“۔ (۱۶)

رسول کریم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کی ایک حدیث بیان کرتے ہیں۔ آپ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نے فرمایا:

”امام مهدیؑ میری اولاد میں سے ہوں گے۔ ان کی غیبت پر حیرت ہو گی۔ جس کی وجہ سے بہت سے گروہ گمراہ ہو جائیں گے۔ وہ انبیاءؑ کے ذخائر (تبرکات) لے کر ظہور کریں گے۔ اور زمین کو عدل سے اسی طرح بھر دیں گے۔ جس طرح وہ ظلم و جور سے بھری ہوئی ہو گی“۔ (۱۷)

ظہور کے بعد امام مهدیؑ تمام جعلی قوانین ختم کر دیں گے۔ اور قرآن و سنت پر مبنی درست قوانین کی حکمرانی ہو گی۔

علامہ محمد باقر مدرسی، امام محمد باقرؑ کا قول نقل کرتے ہیں۔ آپ نے فرمایا:

”حضرت صاحب الاثر میں انبیا کی ستیں ہوں گی۔ ایک سنت حضرت موسیٰ کی ہو گی۔ ایک سنت حضرت عیسیٰ کی ہو گی، ایک سنت حضرت یوسف کی ہو گی اور ایک سنت حضرت محمدؐ کی ہو گی۔ حضرت موسیٰ کی سنت یہ کہ وہ خائف و ترسان رہے۔ حضرت یوسف کی سنت یہ ہے کہ وہ معاشرہ سے کٹ کر بالکل اللہ قیدخانی میں رہے۔ حضرت عیسیٰ کی سنت یہ کہ لوگ ان کے لیے کہتے ہیں کہ حضرت عیسیٰ مر گئے حالانکہ وہ مرے نہیں ہیں اور حضرت محمدؐ کی سنت یہ کہ آنحضرت نے تلوار اٹھائی۔“ (۱۸)

امام مہدیؑ کے ظہور کے بعد حضرت عیسیٰ بھی تشریف لائیں گے۔ جو کہ مسلمانوں کے عقیدے کے مطابق مرے نہیں ہیں، ان کو اللہ تعالیٰ نے آسمان پر انہا لیا تھا۔ محمد محمدی اشتہار دی، حضرت عیسیٰ کا قول جو کہ انہوں نے امام مہدیؑ کے بارے میں فرمایا ہے۔ بیان کرتے ہیں:

”میں آپ لوگوں کو مطلع کر رہا ہوں کہ میرے بعد ایک پیغمبر آئیں گے۔ ان کے نام مبارک احمد ہے۔ ان کے ایک فرزند (حضرت مہدیؑ) وہ مخلوق پر حجت خدا ہوں گے۔ وہ قیام کریں گے زمین کو اسی طرح عدل و انصاف سے بھر دیں گے۔ جیسے وہ ظلم و جور سے پُر ہو چکی ہو گی۔ میں اس زمانے میں آسمان سے اُتروں گا۔ اور میرا ظہور، ظہور قیامت کی نشانی ہو گا۔“ (۱۹)

ظہور قائم کا زمانہ حضرت آدمؑ سے لے کر اب تک کے تمام زمانوں سے افضل زمانہ ہو گا۔ ان کا دور علم، روشنی اور خوشحالی کا محور ہو گا۔ نہ کہ ایسا دور جس میں ہم رہ رہے ہیں جو کہ جہالت، گمراہی، غربت، ظلم اور مصائب کا گزہ ہے۔

سید محمد کاظم قزوینی، رسول کریم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اور آئمہ طاهرين کے اقوال کی روشنی میں اُس دور کو بیان کرتے ہیں۔ رسول کریم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کی احادیث کی روشنی میں:

”امام مہدیؑ کی خوش خبری دو۔ وہ اموال کو صحیح صحیح تقسیم کریں گے۔ امت محمدیؑ کے دلوں کو غنی کر دیں گے اور ان کا عدل تمام لوگوں پر محيط ہو گا۔“ (۲۰)

”مہدیٰ خروج فرمائیں گے تو خدا آسمان سے بارش برسائے گا۔ زمین اپنے نباتات باہر نکال دے گی۔ وہ مال کو تھیک تھیک تقسیم کریں گے۔ اس وقت مویشیوں کی کثرت ہو گی اور امت کی تعظیم کی جائے گی“۔ (۲۱)

سید محمد کاظم قزوینی حضرت علیؑ کے اقوال کی روشنی میں ظہور امام کے بعد کا دور بیان کرتے ہیں۔ حضرت علیؑ فرماتے ہیں:

”برے لوگ هلاک ہو جائیں گے۔ نیک باقی رہ جائیں گے اور اہل بیتؑ سے بغض رکھنے والا کوئی بھی باقی نہیں رہے گا“۔ (۲۲)

آپؑ فرماتے ہیں:

”اس زمانے میں بھیز اور بھیزیا ایک جگہ کھائیں گے۔ بچے سانپوں اور بچھوؤں کے ساتھ کھیلیں گے۔ کوئی چیز انھیں نقصان نہیں پہنچائے گی۔ شر چلا جائے گا اور خیر باقی رہ جائے گی“۔ (۲۳)

امام جعفر صادقؑ کے اقوال کی روشنی میں ظہور امامؑ کے بعد کا دور امن و امان اور پُرامید زندگی پر مبنی ہو گا۔ آپؑ نے فرمایا:

”جب حضرت قائم آل محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قیام کریں گے تو لوگوں کے مابین حضرت داؤدؑ کی طرح فیصلہ کریں گے۔ انہیں گواہی کی ضرورت پیش نہیں آئے گی۔ خدا ان کو الہام کریے گا تو وہ اپنے علم سے فیصلہ کریں گے اور سب لوگوں کو ان کے پوشیدہ کاموں سے آگاہ کر دیں گے“۔ (۲۴)

اللہ تعالیٰ سورہ حج میں ارشاد فرماتا ہے :

”الَّذِينَ إِنْ مَكَّنُوهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَمُوا الصَّلَاةَ وَأَتَوْا الزَّكَوةَ“ (۲۵)

ترجمہ: یہ لوگ ہیں کہ جب ہم ان کو زمین پر حکومت دیں گے تو یہ نماز کو قائم کریں گے اور ادائے زکوہ کا انتظام کریں گے۔ علامہ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار میں اس آیت کے حوالے سے حضرت امام محمد باقرؑ کا ارشاد رقم کرتے ہیں۔ آپؑ نے فرمایا:

”یہ آیت آل محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اور آخر تک تمام آئمہ اور امام مہدیؑ اور ان کے اصحاب تک کے لیے ہے - ان کو اللہ مشرق سے مغرب تک حکومت دے گا۔ ان کے ذریعے سے اپنے دین کو غالب کرے گا۔ ان کے اور ان کے اصحاب کے ذریعے سے بدعتوں اور باطل امور کو مٹا دے گا - جس طرح اہل باطل بیوقوف لوگوں نے حق کو مٹائے رکھا تھا۔ اور پھر ظلم کھیں نظر نہ آئے گا۔ وہ لوگ نیکیوں کا حکم کریں گے اور برائیوں سے روکیں گے“ - (۲۶)

سید محمد کاظم قروینی ظہور کے بعد امام مہدیؑ کے زمانے میں معاشرے کی حالت بیان کرتے ہوئے لکھتے ہیں۔

”غربت ختم ہو جائے گی لوگوں کے دُکھ و پریشانیاں دور ہو جائیں گی۔ جہنم نما زندگی جنت میں بدل جائے گی۔ لوگ امن و سکون سے رہیں گے۔ ظالم و مظلوم کا سلسلہ ہی ختم ہو جائے گا۔ مسلمانوں کی امیدیں پوری ہو جائیں گی۔ اسلام ساری دنیا میں پھیل جائے گا۔ ثقافتی زندگی میں چھل پہل آجائے گی۔ علم و دانش پھیل جائیں گے۔ اور خاص طور پر علوم دینیہ کی نشورواشاعت ہو گی۔ رسول کریم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کے بعد ایجاد ہونے والے تمام مذاہب ختم ہو جائیں گے۔ صرف دین خالص باقی رہ جائے گا۔“ (۲۷)

دراصل امام مہدیؑ کے غیبت کبریٰ کا دور طولانی ہونے کی وجہ سے مومنین کے مصائب و مشکلات میں بھی اضافہ ہوتا جا رہا ہے۔ امام قائمؐ کے ظہور کا مقصد ہی اس بدترین زمانہ کو خوشحالی اور امن میں تبدیل کرنا ہے۔ اصل میں اس زمانے میں انسان کو کسی طرح سکون نصیب نہیں ہو رہا ہے۔ اگر کچھ نجات ہو سکتی ہے۔ تو خاموش رہنے۔ ایمان کی حفاظت کرنے اور پروپیگنڈہ سے باز رہنے میں ہے۔

اس دور میں ہمیں ظہور قائمؐ کی کچھ علامات دکھائی دیتی ہیں۔ لیکن ابھی ظہور کے وقت کا تعین کرنا ممکن نہیں۔ مومنین کو امام قائمؐ کے لیے منتظر رہنا چاہیے، کیونکہ ہرزوال کے بعد عروج آتا ہے۔ پستی کے بعد بلندی آتی ہے۔ برائی کے بعد نیکی کا دور آئے گا۔ اس لیے بعدِ ظہور کا زمانہ آئمہ طاہرین کے اقوال کی روشنی میں بتانے کا مقصد

ہی یہ تھا کہ لوگ ماہیوس نہ ہوں۔ پریشان نہ ہوں۔ ان شاء اللہ حالات بہتر ہوں گے۔ وقت بدلے گا۔ لوگوں کو انصاف ملے گا۔ بد دیانتی کی جگہ امانت داری لے گی اور لوگ بالآخر رسول کریم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کے وقت کو یاد کریں گے۔ اس کے لیے صرف اور صرف امامؐ کا انتظار کرنا ضروری ہے۔ اور ان کی یاد سے لمحہ بھر بھی غافل نہ رہا جائے۔

اقبال امام مہدیؐ برق کے بارے میں ضربِ کلیم میں لکھتے ہیں:

”سب اپنے بنائے ہوئے زندان میں ہیں محسوس

خاور کے ثوابت ہوں کہ افرنگ کے سیارا!

پیرانِ کلیسا ہوں کہ شیخانِ حرم ہوں

نے جدتِ گفتار ہے، نے جدتِ کردار

ہیں اہل سیاست کے وہی کہنے خم و پیچ

شاعر اسی افلامِ تخیل میں گرفتار!

دنیا کو ہے اس مہدیؐ برق کی ضرورت

ہو جس کی نگہ زلزلہ عالم افکار!(۲۸)“

حواشی و حوالہ جات:

۱ - قرآن مجید، سورہ نمل: ۶۲

۲ - محمد باقر مجلسی، علامہ، بحار الانوار، جلد ۱۱، محفوظ بلک ایجنسی، کراچی

- ۳- قرآن مجید، سورہ بقرہ: ۱-۳
- ۴- محمد باقر مجلسی، علامہ، بخار الانوار، جلد ۱، محفوظ بلک ایجنسی، کراچی
-۲۰۰۷، ص ۱۰۲
- ۵- قرآن مجید، سورہ حمید: ۱۷
- ۶- قرآن مجید، سورہ انعام: ۳۷
- ۷- محمد باقر مجلسی، علامہ، بخار الانوار، جلد ۲، محفوظ بلک ایجنسی، کراچی
-۲۰۰۴، ص ۶۲
- ۸- قرآن مجید، سورہ حم سجدہ: ۵۳
- ۹- محمد باقر مجلسی، علامہ، بخار الانوار، جلد ۲، محفوظ بلک ایجنسی، کراچی
-۲۰۰۴، ص ۱۲۴
- ۱۰- ایضاً، ص ۱۳۹
- ۱۱- طالب جوہری، علامہ، علامت ظہور مہدی، افتخار بلک ڈپو، کرشن نگر، لاہور،
-۲۰۰۳، ص ۳۰۸
- ۱۲- ایضاً، ص ۲۷۷
- ۱۳- صادق حسن نحیفی، علامہ، چودہ ستارے (مرتب) مولانا ندیم عباس حیدری علوی،
ادارہ منهاج الصالحین، لاہور، ۲۰۱۳، ص ۵۱۹
- ۱۴- طالب جوہری، علامہ، علامت ظہور مہدی، افتخار بلک ڈپو، کرشن نگر، لاہور،
-۲۰۰۳، ص ۲۶۵، ۲۶۶

- ۱۵- ایضاً، ص ۲۳۴-
- ۱۶- صادق حسن نجفی، علامہ، چودہ ستارے (مرتب) مولانا ندیم عباس حیدری علوی، ادارہ منهاج الصالحین، لاہور، ۲۰۱۳، ص ۵۲۸-۵۲۹
- ۱۷- محمد باقر مجلسی، علامہ، بخار الانوار، جلد ۱۱، محفوظ بلک ایجننسی، کراچی - ۲۰۰۷، ص ۱۴۱
- ۱۸- محمد باقر مجلسی، علامہ، بخار الانوار، جلد ۱۱، محفوظ بلک ایجننسی، کراچی - ۲۰۰۷، ص ۳۳۴، ۳۳۵
- ۱۹- اشتہاری، محمد، مهدی، قصص الانبیاء (مترجم) علامہ آزاد حسین مشهدی، ادارہ منهاج الصالحین، لاہور، ۲۱۰۲، ص ۵۱۳
- ۲۰- سید محمد کاظم قزوینی آیت اللہ، امام مهدی: ولادت سے ظہور تک (مترجم) سید محمد عدنان نقوی، مولانا، ادارہ منهاج الصالحین، لاہور، ۲۰۱۶، ص ۴۰۷
- ۲۱- ایضاً، ص ۴۰۹-
- ۲۲- سید محمد کاظم قزوینی آیت اللہ، امام مهدی: ولادت سے ظہور تک (مترجم) سید محمد عدنان نقوی، مولانا، ادارہ منهاج الصالحین، لاہور، ۲۰۱۶، ص ۴۰۴
- ۲۳- ایضاً، ص ۴۱۴-
- ۲۴- ایضاً، ص ۳۹۸-

- ۲۵ - قرآن مجید، سورہ حج: ۴۱

- ۲۶ - محمد باقر مجلسی، علامہ، بحار الانوار، جلد ۱، محفوظ بک ایچنسی، کراچی

- ۹۳ ، ۲۰۰۷ ص

- ۲۷ - سید محمد کاظم قزوینی آیت اللہ، امام مهدی: ولادت سے ظہور تک (مترجم) سید

محمد عدنان نقوی، مولانا، ادارہ منهاج الصالحین، لاہور، ۲۰۱۶، ص ۴۰۰،

- ۴۰۱

- ۲۸ - اقبال: ”ضربِ کلیم“، شیخ غلام علی اینڈ سنز پبلیشورز لاہور، ۱۹۷۸ء، ص ۴۴

بانو قدسیہ کے افسانوں میں رسوماتی و توهہماتی عناصر

ڈاکٹر محمد مسعود عباسی

اسسٹنٹ پروفیسر شعبہ اردو

جامعہ آزاد جموں و کشمیر مظفر آباد

ڈاکٹر غلام اصغر

اسسٹنٹ پروفیسر شعبہ اردو

اسلامیہ یونیورسٹی، بھاول پور

Ritual and Superstitious Elements in the Myths of Banu Qudsia

Abstract:

Bano Qudsia is a name of well-known Novelist & short story writer. She narrated and painted the real shape of specific mystic in her fiction. In this presentation, she drew a vast circle to show difference between Rural & Urban community in sense of living styles, customs and standards. In Pakistan, Comparatively rural area is more populated as well as more ignorant. All the atmosphere is overwhelmed by supernatural and

federalistic elements. In this article, author tried to gave a bird eye view on Qudsia's fiction to reach the facts and ignorant of her area and era through customs presentation.

Keywords: #Rural & Urban community #Comparatively rural area
#federalistic elements #mystic

خلاصہ:

بانو قدسیہ ایک معروف ناول نگار اور مختصر افسانہ نگار ہیں۔ انہوں نے اپنے افسانوں میں مخصوص صوفیانہ نظریات کو پیش کیا۔ اس اظہاریے میں، انہوں نے دیہی اور شہری سماج کے درمیان رہن سہن، رسوم و رواج اور طرزِ زندگی کے معیارات کے فرق کو ظاہر کیا۔ پاکستان میں نسبتاً دیہی علاقے زیادہ آبادی کے ساتھ ساتھ زیادہ ان پڑھ بھی ہیں۔ دیہی سماج میں تمام فضا مافوق الفطرت عناصر سے بھری پڑی ہے۔ اس مضمون میں ان حقائق تک پہنچنے کے لیے بانو قدسیہ کے افسانوں پر ایک طائرانہ نگاہ ڈالنے کی کوشش کی گئی ہے۔

کلیدی الفاظ:

#اردو ادب #اردو افسانہ #رسمات، توهمنات #بانو قدسیہ #پاکستانی
کلیچر #دیہی و شہری سماج

اردو ادب کو ”راجہ گدھ“ ایسا اہم ناول دینے والی بانو قدسیہ افسانہ لکھتے ہوئے اشfaq احمد سے بالکل مختلف ہوتی رہی ہیں۔ اس کی مثال کے طور پر ”کلو“ اور ”انتر ہوت

اُداسی“ ایسے باکمال افسانے پیش کیے جا سکتے ہیں۔ ہمارے ہاں کی مغرب زدہ عورتوں کی طرح بے جڑ آزادی اس کا مسئلہ نہیں ہے۔ زمین اور روایت کی خوبصورتی کے لفظ لفظ میں گندھی ہوئی ہے؛ جس سے تازگی کی مہلک آتی رہتی ہے۔ وہ روایت سے جڑے رہنے کی خواہاں ہیں اور محدود دائیرے میں ارتقا کی قائل ہیں۔ اس لیے ان کے فن میں ہمیشہ پرانی قدروں اور بنیادوں پر نئی عمارت بنی ہوئی نظر آتی ہے۔ اس طرح وہ قدیم اور جدید کے بیچ ایک کمزی اور ربط کی قائل ہیں۔ ان کے یہاں پرانی قدروں اور رسوم میں غیر اخلاقی مقامات کی نشاندھی بھی ملتی ہے اور نئے امکانی معاشرے میں دور رسوم مسائل کی پیش گوئی بھی دکھائی دیتی ہے۔ ان کے یہاں حلال و حرام کا جو نظریہ ہے؛ وہ مکمل طور پر مشرقی ہے اور اس میں پیجیدگیوں کا سلجهاؤ بھی نظر آتا ہے۔ وہ ادب برائے زندگی اور مقصد کے نظرے کے تحت ایک راہ کا تعین کرتی ہیں۔ ان کے فن پر بات کرتے ہوئے مرزا حامد بیگ لکھتے ہیں:

”بانو قدسیہ کے افسانوں میں نئی اور پرانی اقدار کا تصادم اور رسوم و رواج کی جگہ بندیاں، ازدواجی زندگی کی پیجیدگیوں کے ساتھ کچھ اس طرح مربوط اور منسلک ہیں کہ انہیں اللگ اللگ خانوں میں بانٹ کر نہیں دیکھا جا سکتا۔“ ۱۵

اس نئے مغرب زدہ سماج میں مذہب سے بیزاری ایک عام تاثر اور رسم بن چکی ہے۔ اب کے نئے معاشرے کے اندر مذہب شکنی اور مذہب پرست انسانوں سے نفرت ایک ایسی روش ہے جو کسی کے شخصی وقار کے لیے ایک معیار کی حریثت اختیار کر چکی ہے۔ مذہب سے اس قدر بیزاری کا یہ روپہ جدیدیت کے اجتماعی لاشعوری دھارے سے برآمد ہوا ہے۔ اس کی بنیاد اگر مذہبی لوگوں کی شدت پسندی سے مخالفت ہے تو پھر یہ بھی اپنی ذات میں ایک شدت پسند روپیہ ہے۔ اس لیے یہ روپیہ بھی کسی طور قابل قبول نہیں ہے۔ انسانی سماج کو کسی نہ کسی مذہب اور آئین کے تحت رہنا ہی اس کے امن اور بقا کے لیے لازم ہے۔ اگر معاشرے سے مذہب کو ختم کر دیا جائے تو پھر نہ کسی کی عزت محفوظ ہو گی اور نہ کسی جان اور مال۔ اس لیے مادر پر آزاد روپیوں سے آزادی کی بات کرنے والے تصویر کا صرف ایک

رخ دیکھتے ہیں، جب کہ انسانی رویوں کے کتنے امکانات ہیں جو انسان کو ذلت کی گھائیوں میں دھکیل سکتے ہیں۔ اسی ذلت سے بچانے کی خاطر بانو قدسیہ اپنے قاری کو نئے رویوں سے روشناس کرا کے اس کی ہولناکیوں سے خبردار کرنا چاہتی ہیں۔ بانو قدسیہ اپنے افسانے ”نیو ولڈ آرڈر“ میں اپنے کرداروں مسرت، مریم وغیرہ کے ذریعے قاری تک یہ پیغام پہنچاتی ہیں کہ ہمارے ہاں کس حد تک نئی نسل میں مذہب سے بیزاری آگئی ہے اور اس سے کیا نقصانات جنم لیں گے۔ اس ایک افسانے میں وہ دو کام ایک ساتھ کر رہی ہیں۔ ایک طرف مذہب سے بیزار لڑکیوں کی نفسيات کو اجاجر کر رہی ہیں تو دوسری طرف شدت پسند مذہبی مردوں کو میانہ روی اور عدم شدت پسندی کا درس دے رہی ہیں۔ کیوں کہ اس نہج پر آکر معاشرہ واضح طور پر دو مختلف اور مخالف سمتوں پر چل پڑا ہے اور اس سے بیگانگی اور عدم توازن کی فضاقائم ہو جائے گی اور اس طرح کرنے سے ایک دم انسانی معاشرہ حیوانی معاشرے میں بدل جائے گا۔ مکالمہ میں وہ اشارتاً لکھتی ہیں:

”طاهرہ ہمارا یہ خیال ہے یعنی مسرت، مریم اور میرا..... کہ مذہب کے پیرو کار عام طور پر بڑے تنگ نظر ہوتے ہیں۔ ایسے لوگوں کے ساتھ اول تو رہنا بہت مشکل ہوتا ہے۔ شخصی آزادی قدم پر مجروم ہوتی ہے۔ پھر میرا خیال ہے کہ جو شخص مذہب کے فریم ورک میں رہتا ہے، وہ نہ تو اچھا انسان ہوتا ہے نہ شوہر۔“ ۲۷

اشفاق احمد کی بیوی ہونے کے ناتے بانو قدسیہ میں بھی تصوف کا ایک خاص رنگ موجود ہے مگر اشفاق احمد چابک دستی سے توہم کو تصوف سے ہمکنار کرنے کا ہنر رکھتے ہیں جب کہ بانو قدسیہ توہم اور تصوف کو دو الگ الگ خانوں میں دیکھتی ہیں۔ اس لیے ان کے یہاں توہم کو اکثر مالیخولیے کے مرضیوں اور زندگی سے فرار اختیار کرنے والے بزدلوں کے ہتھیار کے طور پر پیش کیا جاتا ہے۔ ان کے یہاں منت مانٹے کردار یہ یقینی اور عجلت کے شکار نظر آتے ہیں اور ان کے یہاں صبر نام کی کوئی چیز نہیں پائی جاتی۔ ان کے افسانے ”حاکستری بوڑھا“ میں اس یہ جا بات بات پر منت مانٹے کو خدا سے سودے بازی کے رنگ میں دکھایا گیا

ہے۔ اس اقتباس کو پڑھ کر توہم پرست انسانوں اور توہم مزاج ذہنوں پر ایک فوری تاثر قائم ہو جاتا ہے۔ ان مخصوص لوگوں کی ذہنی حالت مشکوک اور ابتر ہوتی ہے اور یہ خدا یا خدا کے نیک لوگوں سے مقصودیت کی بجائے جزو قتنی مفاد پانے کے لیے رشوتوں اور سودے بازیوں کا ایک خاص کاروبار کرتے نظر آتے ہیں۔ افسانے کے کردار تنزیلہ کی بدحواسی اور روز بروز کی منت ماننے کی عادت کو اس اقتباس میں ملاحظہ کیجیے:

”اب میں سارے بازار میں انہیں کھاں ڈھونڈتی پھروں گی..... پھر ہمیشہ کی طرح تنزیلہ نے متین ماننا شروع کر دیں.... ایک دیگر داتا کے دربار.... بیس نفلیں.... دس آدمیوں کا کھانا.... بڑھتے بڑھتے جب اس نے "PUSH" والا شیشے کا دروازہ کھولا تو سو نفلوں اور دس دیگروں پر اللہ میان سے بات چیت ہو چکی تھی۔“ ۳۴

بانو قدسیہ کا اسلوب اچھوتا اور منفرد ہے۔ ان کے اسلوب میں لفظوں کا چنانہ اس انداز سے ہے کہ وہ اپنی بات منوانے کے لیے قاری کو غیر محسوس طریقے سے قائل کر لیتی ہیں۔ ان کا افسانہ ”موسم سرما میں نیلی چڑیا کی موت“ ایک زبردست تحریر ہے جس میں وہ دو مختلف نظریات کو کرداروں کی زبانی بیان کر رہی ہیں۔ آفرینشِ انسان سے متعلق ان کا نظریہ الہامی اور آفاقی ہے۔ وہ انسان کو آدم کی اولاد گردانتی ہیں اور اس کے لیے قدرے جذباتی نظر آتی ہیں۔ ان کے نزدیک ڈاروں کا نظریہ ناقابل قبول ہے۔ وہ خود کو بندروں اور بوزنے کی اولاد کے تصور سے سہمی نظر نہیں آتیں۔ وہ شرفِ آدمیت کی قائل ہیں اور ان کے نزدیک ڈاروں کا نظریہ اپنی ذات میں ایک توہم اور گھٹیا پن ہے۔ اپنے آپ کو پیغمبروں سے نسبت پر انہیں فخر ہے کہ ہر انسان کے جسم میں حضرتِ آدم سے لے کر حضرتِ نوح تک آئنہ^(۸) پیغمبروں کا خون ہونے کی نسبت شامل ہے۔ یہ الگ بات ہے کہ ہم نے اپنی نسبت کا خیال نہیں رکھا لیکن اس نظریے کو تنگ نظری کے نام سے اگر مغرب کی دنیا ہمیں یاد کرتی ہے تو کرتی رہے مگر ہم اس نظریے اور نسبت سے کسی طور دست بردار نہیں ہونے والے۔ اب یہ دونوں نظریات دونوں اطراف میں توہم پرستی اور بنیاد پرستی کے زمرے میں آتے ہیں؛ اس لیے بانو قدسیہ کے

افسانے کے اقتباس کو یہاں دونوں انتہاؤں کے ساتھ پیش کیا جاتا ہے اور اسلوب کارنگ دیکھا جا سکتا ہے:

”آپ لوگ بھول سکتے ہیں تو بھول جائی لیکن ہم لوگ حضرت آدم سے لے کر رسول اللہ تک تمام پیغمبروں کو سنجد گی سے لیتے ہیں۔ ہم بندروں کی اولاد نہیں ہیں۔ پیغمبروں کی مسخ شادہ سہی لیکن ہیں انہی کی اولاد.... آپ ہمیں تنگ نظر کھیں چاہیے بنیاد پرست۔ ہم ایسی ہی باتوں کا نوثس لے کر جہاد کرتے ہیں۔ نہ اپنی جان کی پروا کرتے ہیں نہ ان لوگوں کی؛ جو پیغمبروں کو معمولی ہیومن بینگر سمجھتے ہیں۔“ ۴۴

اہل یونان، اہلِ عرب، اہلِ فارس اور اہلِ هند کے یہاں علمِ فلکیات اور علمِ نجوم کا استعمال زمانہ قبل تاریخ سے چلا آتا ہے۔ نظامِ شمسی کو ایک سال میں بارہ برجوں کے ذریعے تقسیم کر کے نظامِ تقویم کو مرتب کیا گیا ہے۔ پہلا برج حمل شمار کیا جاتا ہے جس میں سورج ہر سال اکیس مارچ کو داخل ہوتا ہے اور اسی نسبت سے اہل فارس آج بھی نوروز کا جشن مناتے ہیں۔ ان کی تقویم کا پہلا دن یہی دن شمار ہوتا ہے۔ ان برجوں کو رات کے وقت آسمان پر دیکھا جا سکتا ہے۔ ان ستاروں کی مخصوص اشکال کو کسی نہ کسی جانور یا چیز سے مشابہ قرار دے کر اس کی صفات کو دنیا کے انسانوں پر اطلاق کیا جاتا ہے۔ ان اشکال کے ناموں میں دبِ اکبر اور قطب ستارے کے نام پر مضحکہ خیزی نظر آتی ہے جب اس ستاروں کے گروہ کو ”بنات النعش“ یعنی جنائز کے پیچھے چلتے والی لڑکیاں کے نام سے موسوم کیا جاتا ہے۔ قطب شمالی کے عین مقابل میں قطب جنوبی پر بچھو کی شکل میں ستاروں کا جھرمٹ ”عقرب“ کے نام سے پکارا جاتا ہے۔ اس برج عقرب میں مہینہ کے اندر ایک بار تین دنوں کے لیے چاند اور سال میں ایک بار تیس دنوں کے لیے سورج کا گزر ہوتا ہے۔ اس دورانے کو بالترتیب ”قمر در عقرب“ اور ”شمس در عقرب“ کی اصطلاحوں سے یاد کیا جاتا ہے۔ ان دونوں دورانیوں کو منحوس تصور کیا جاتا ہے اور ان اوقات میں کوئی نیا کام کرنے سے منع کیا جاتا ہے۔ اسی طرح برج زحل کو اور قوس کو منحوس اور برج مشتری کو سعد شمار کیا جاتا ہے۔ اس توہم

کی مثالیں آج بھی موجود ہیں کہ لوگ اپنا طالع بنواتے پھرتے ہیں اور رشتون کے لئے بھی ایک دوسرے کے موافق طالع والے انسان تلاش کرے جاتے ہیں۔ اسی کی بنیاد پر ہر روز ٹی وی، اخبار اور ریڈیو پر ”آپ کا آج کا دن کیسا گزرے گا“ کے نام سے پروگرام چلا کر تقدیروں کے فیصلے سنائے جاتے ہیں۔ توہم پرست لوگ صرف انہی کی پیش گوئیوں کی بنیاد پر اپنی معاملات زندگی کو ترتیب دیتے ہیں۔ اس علم پر بانو قدسیہ نے بھی تحقیق کی ہے اور اپنے افسانے ”شطرنج چال“ میں اس کا ذکر کر کے انسانی معاشرے کے اس خاص رویے اور ضعیف الاعتقادی کو پیش کر کے گویا ایک طنز کیا ہے کہ انسان کا اس یقین سے خدا اور اپنی ذات دونوں سے یقین اٹھ جاتا ہے اور انسان محض ایک کٹھ پتلی نظر آتا ہے۔ افسانے کے کردار ”گل جان“ کو ستارہ شناس کے بتائے ہوئے راز کو بانو یوں بیان کرتی ہیں:

”گل جان کو کسی ستارہ شناس نے بتا رکھا تھا کہ جھرمٹ قوس میں البلاہ ستارے عقرب کے عینی ستاروں کے خلاف ہیں۔ وہ کوئی قدم اٹھانے کے مجاز نہیں کہ یہ وقت دافع بلا نہیں، مصیبت میں پھنس جائے گی۔“ ۵

اسلامی عیدوں کی بنیادی تعداد تو دو (۲) ہے مگر بعد کے واقعات اور محبتون عقیدتوں نے کچھ رسوم کو جنم دیا جنہیں ”عید“ کے نام سے منسوب کر کے منایا جانے لگا۔ کیوں کہ عید سے مراد خوشی ہے تو کسی بھی خوشی کو منانے کے لیے یہ اصطلاح عام ہو گئی۔ عید کے لفظ کے استعمال پر کچھ فرقوں میں تشویش پائی جاتی ہے مگر حضرت علیؓ کے ایک قول سے اس کے لئے جواز فراہم ہوتا ہے:

”مومن کے لئے ہر وہ دن عید کا دن ہے؛ جس روز اس سے کوئی گناہ سرزد نہ ہو۔“ ۶

اس طرح خوشی منانے کے حوالے سے سب سے زیادہ پرجوش دن عید میلاد النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کا ہے۔ جو اکثریت مسلمان بارہ ربیع الاول کو مناتے ہیں۔ اس کے باقاعدہ جلوس برآمد ہوتے ہیں اور ”جشنِ آمدِ رسول“ کے جواب میں ”اللہ ہی اللہ“ اور ”سرکار کی آمد“ کے جواب میں ”مرحبا“ اور جگہ جگہ پر ”صلی علی“ کے نعروں کی گونج سنائی دیتی

ہے۔ گلیاں بازار سجائے جاتے ہیں اور گھر گھر میں محافل نعمت کے علاوہ جلوسوں میں ہر چوک پر سپیکروں پر نعمتوں کے مقابلے اور درود شریف کے ورد کبیے جاتے ہیں۔ اس میں خاص طور پر کلاسکیت کے حامل بزرگوں کے کلام کو بطورِ خاص اہمیت حامل ہوتی ہے۔ اپنے افسانے ”سوغات“ میں بانو قدسیہ عید میلاد النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کا ذکر کرتے ہوئے گولڑا شریف کے مشہور صوفی شاعر پیر مهر علی شاہ کے کلام کا ذکر بھی کرتی ہیں۔ یوں یہ عقیدت کے راہ و رسم کو اس تھوار کے ساتھ پیش کرتی ہیں:

”عید میلاد النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کی وجہ سے ابھی ابھی بازار کی طرف سے لاؤڈ سپیکر پر بجهی آواز میں کوئی گارہا تھا：“

کته مہر علی، کته تیری ٹنا
گستاخ اکھیں کته جالڑیاں“^{۷۶}

عرب کی سرزمین کے برعکس بر صغیر پاک و ہند میں عشقِ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کا اپنا الگ ہی رنگ اور مزاج ہے۔ یہاں کے بزرگوں اولیاؤں کے کلام کی سب سے بڑی خوبی عشقِ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم میں ڈوبی ہوئی شاعری ہے۔ جس کلام اور محفل میں رسول خدا کی شان بیان کی جائے وہ روحانی معراج میں اس قدر پختہ ہوتی ہے کہ لوگ وجد میں آجاتے ہیں اور دھممالیں ڈالتے ہیں یا رقص کنان ہو جاتے ہیں۔ کچھ یہ کیفی و سرشاری میں ہے ہوش ہو جاتے ہیں۔ طریقت کے جتنے سلسے ہیں اور تصوف کی جتنی شاخیں ہیں وہ عشقِ رسول اور فنا فی الرسول کی منزل کا راستہ ہیں۔ اس لیے اس بات پر اتنا زور دیا گیا ہے کہ عشقِ خدا ثانوی حیثیت اختیار کر گیا ہے۔ کسی بھی طور اس معاشرے میں رسول خدا کو کم اہم اور خدا سے کم نہیں جانا جاتا۔ یہاں جتنی بھی فرقہ وارانہ وارداتیں ہوئی ہیں اس میں اہم عنصر عشقِ رسول کے بارے میں کسی تضھیک کے شائیے کا ہے۔ راجپال کے قتل سے لے کر گورنر پنجاب سلمان تاثیر کے قتل تک تمام جگہوں پر یہی عمل کار فرمایا ہے۔ اس کے بارے میں ایک ضرب المثل ”با خدا مستی گُن و با مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وآلہ

وسلم ہوشیار باش“ اس بات کی بین دلیل بن جاتی ہے کہ خدا کے بارے میں عشق پر مصلحت کی جا سکتی ہے پر عشقِ مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پر کسی صورتِ مصلحت نہیں کی جاتی۔ اسی کے بارے میں اقبال کی پوری شاعری کا احاطہ کیا جائے تو وہ خدا کے بارے میں اس کا رویہ جارحانہ ہے اور رسولِ خدا کے بارے میں اس کا رویہ عاجزانہ ہے۔ خدا کے بارے میں ”دامنِ بزداد چاک“ کرنے کی جسارت کر جاتا ہے مگر جب رسولِ خدا کی بات ہوتی ہے تو فوراً خدا کے حضور گزرگاتا ہے کہ ”مکن رسوأ حضورِ خواجهہ ما را“۔ اسی لیے ان کے ہادیمان عشقِ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کا نام ہے۔ جب وہ یہ کہتے ہیں:

محمدؐ کی محبت دینِ حق کی شرطِ اول ہے

اس میں ہو اگر خامی تو ایمان نامکمل ہے ۸۴

اسی عشقِ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کا خاص رنگ ہے کہ جب لوگ حج پر جاتے ہیں تو وہ مکہ کی بجائے مدینہ منورہ کے مقام پر زیادہ جذباتی ہوتے ہیں اور ان عازمین حج کو جب لوگ ملنے کے لیے آتے ہیں تو ان سے فقط یہی استدعا کرتے ہیں کہ سبز گنبد پر نگاہ جاتے ہی همارے لیے یہ دعا کرنا۔ فلاں منت ماننا۔ غرض یہ رنگ اس لیے ہے کہ ہر مسجد اور سکول میں حمد کی بجائے نعمت پڑھی جاتی ہے۔ ہر خوشی اور غم کے موقعہ پر نبی اکرم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کے حضور نذرانہ عقیدت پیش کیا جاتا ہے اور ثقافتی حوالے سے بھی قوالی کا رنگ اس عشقِ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کے لیے مختص کیا گیا ہے۔ اسی لیے رسولِ خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کے بارے میں خدائی فیصلوں کا اختیار رکھنے کا عقیدہ بھی در آیا ہے۔ یہ اختیار جزو قوتی نہیں بلکہ کل و قوتی ہے۔ دنیا اور آخرت کے بارے میں رسولِ خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کو مختارِ کل کے طور پر پیش کیا گیا ہے۔ اپنے افسانہ ”سوغات“ میں بانو قدسیہ اسی انتہائی جذباتی عمل کو اپنے افسانے میں یوں بیان کرتی ہیں کہ اس کا تمام پس منظر اپنی پوری آب و تاب سے کھل کر سامنے آ جاتا ہے:

”شریفان.... مکے میں تو اللہ کی حاضری ہے.... پر.... روضہ مبارک کو جب

دیکھے گی تو غش کھا جائے گی... کالی کملی والے کے دربار میں کوئی دکھہ رہتا ہی نہیں
جی کو... سب کی سنتا ہے وہ.... سب جانتا ہے وہ....” ۹۶

عقيقة ایک اسلامی رسم ہے۔ یہ کسی بچے کی پیدائش کے بعد سنت کے طور پر ادا کی جاتی ہے۔ لڑکے کی پیدائش پر دو عدد اور لڑکی کی پیدائش پر ایک عدد بکرے کی قربانی کی جاتی ہے اور سب برادری اور خاندان والوں کو باقاعدہ دعوت دے کر یہ گوشت اور اس کے ساتھ دیگر لوازمات پیش کیے جاتے ہیں۔ اس قربانی میں ایک تصور موجود ہے کہ جس نومولود کے لیے یہ قربانی پیش کی جا رہی ہے، اس جانور کا خون اور گوشت اس کا نعم البدل اور صدقہ بن جاتے ہیں۔ اس نومولود کے خون کے بدلے اس جانور کا خون بھہ گیا۔ اس کے جسم کے ہر ہر عضو کے بدلے میں جانور کا ہر ہر عضو پیش کر دیا گیا۔ اس کے علاوہ ایک تصور یہ بھی کیا جاتا ہے کہ نومولود کی کوئی ہڈی کبھی نہیں ٹوٹے گی؛ اس لیے جانور کا گوشت بناتے وقت ہڈی کو توڑا نہیں جاتا بلکہ جوڑوں سے جوڑنکال کر علاحدہ کیے جاتے ہیں۔ اس طرح ایک اور معاشرتی اور نفسیاتی عمل بھی موجود ہے کہ یہ رسم ہر گھرانا ادا نہیں کرپاتا، تو جس گھروالے یہ رسم ادا کر رہے ہوتے ہیں؛ وہ دوسرے رشتہ داروں پر اپنی برتری کا رعب بھی ڈال رہے ہوتے ہیں اور اس رعب کو اور احساسِ برتری کو مستزad کرنے کے لیے بہترین سے بہترین برتنوں کی نمائش کرتے ہیں اور صاحبِ خانہ اسی احساس کو پیڑی پر بیٹھی خوان تقسیم کرتے وقت پیش کر رہی ہوتی ہے۔ بانو قدسیہ نے اسی رسمِ عقيقة اور اس سے جزوی باتوں کو اپنے انسانی ”سوغات“ میں بہت عمدگی سے ادا کیا ہے:

”بہن خورشید کے منجلہل بیٹے کا عقيقة تھا.... خوب ذات برادری کا اکٹھ ہوا، تین دیگیں پلاٹ کی اور ایک دیگر زردے کی اتری تھی۔ تام چینی کی تھالیوں میں ٹیسی ٹیسی اٹھے ہوئے پلاٹ پر ایک بوٹی.... اور روغنی پیالوں میں دو، دو آلو اور ایک ایک بوٹی کا حساب لگاتی خورشید پیڑھی پر بیٹھی تھی...“ ۱۰

بانو قدسیہ کا افسانہ ”امریبل“ بیک وقت علامتی اور بیانیہ انداز میں اپنے متن اور پس

متن کھانی کو بیان کرتا ہے۔ اس افسانے میں محبت اور اس کی توجیحات کو یوں بیان کیا گیا ہے کہ یہ موسموں کے ساتھ بدلتی رہتی ہے۔ یہ ایک کاروبار ہے اور اس کاروبار میں سود و زیاد کو ملحوظ رکھا جاتا ہے۔ یہاں جدیدیت کے معاشرے میں محبت کی نئی معنویت کے ساتھ ساتھ کسی کے سعد اور منحوس پن کو بھی دیکھا جا سکتا ہے۔ اس افسانے کو رسموں اور توهہمات سے براہ راست مزین نہیں کیا گیا بلکہ یہاں رسومات اور توهہمات کو تشبیہ اور استعارے کے طور پر استعمال کیا گیا ہے۔ اس طرح یہ ایک منفرد تکنیک ہے اور اس میں مطلوبہ بات کا بیان بھی موجود ہے اور بات کو پراثر کرنے کے لئے علم بیان کا سہارا بھی۔ اس ساری بحث کا نچوڑ اس ایک اقتباس میں آگئا ہے:

”اگر وہ خجستہ صورت لیکن منحوس لڑکی میری زندگی میں نہ آئی تو تمہاری محبت کا سریند چشمہ میرے دل میں کبھی نہ پھوتتا۔ تمہاری محبت میرے دل میں اس طرح بچھی ہے جیسے کسی پرانے مزار پر تازہ پھولوں کی چادر،.. نئی عقیدت کا اظہار۔ اس مرقد میں تمہاری محبت دفن ہے اور تعویز پر ہائی سنتھ کی پھولوں کی تازہ چادر تنی ہے۔“ ۱۱
بانو قدسیہ کا افسانہ ”مجازی خدا“ طوائف کی زندگی پر ایک انوکھی تحریر ہے۔ اس افسانے کو جنس کاری کے خلاف ایک انجانی نفرت کے لیے استعمال کیا جا سکتا ہے۔ اس افسانے میں طوائف کی زندگی اور اس کے مذہبی اور معاشرتی نظریات کو بیان کرنے کے ساتھ ساتھ اس کے اندر محبت کی متلاشی اور درد دل رکھنے والی عورت کو بیان کیا گیا ہے۔ اس افسانے میں بانو قدسیہ نے انسانی جذبات اور سماجی جبر کے ہاتھوں مجبور انسانوں کو ٹوٹتے بکھرتے دکھایا ہے۔ سب سے پہلے ایک طوائف تابی کو حرام کی اولاد جتنے کے بعد اس پر غالب آنے والے جذبات کو دکھایا گیا ہے۔ وہ اس نومولود بیٹی کو دودہ پلاتے ہوئے کس قدر جذباتی ہو جاتی ہے کہ اس کو دودہ پلانے سے پہلے وضو کرتی ہے۔ حالانکہ اس کو وضو کرنا نہیں آتا مگر وہ مقدس جذبے کے تحت ایسا کرتی ہے۔ اس بیٹی کی آمد کو وہ ایک صاحبِ دربار ”شریف شاہ“ کی کرپا سے منسوب کرتی ہے۔ وہ اس دربار پر ہر سال عرس کے

موقع پر مُحرا کرنے جاتی تھی اور اس کے عقیدے کے مطابق اس کے پاس دولت، شهرت، بیٹھی بسم اللہ اور گھر بار سب اسی مجرما کرنے کی وجہ سے تھا۔ اس نظریے کو ہمارے ہاں لال شہباز قلندر سیہون کی دربار پر طوائفوں کی سالانہ حاضری اور دربار کے صحن میں دھماں ڈالنے کے عمل میں دیکھا جا سکتا ہے۔ ان کے یہاں یہ دھماں ہمہ وقت کئی کاموں کے لیے ڈالی جاتی ہے۔ ایک کے نزدیک اس کے سال کے کردہ گناہوں کا کفارہ ہے تو دوسری کے نزدیک سال بھر آئے والی آمدنی کا شکرانہ۔ ایک دھماں اس نیت کو دل میں لیے ڈال رہی ہے کہ اس کی بیٹھی کی نتھی فلاں و ڈیرا کھولے اور کوئی اس آس پر دھماں ڈال رہی ہوتی ہے کہ اس کا نیا چاہنے والا اسے چھوڑ کر نہ جائے۔ ایک اگلے سال اپنی آمدنی کو بڑھوانے کے لیے رقص کر رہی تو دوسری اپنے حُسن کو برقرار رکھنے کی زکوٰۃ ادا کر رہی ہے۔ ایک کے یہاں کوئی منت ادا کی جا رہی ہے تو دوسری کے ہاں منت سے پہلے پیر کو راضی کیا جا رہا ہے۔ ایک کے یہاں اولاد ہونے پر قرض مودت ادا کیا جا رہا ہے تو دوسری اپنی بیماری سے نجات کی خاطر یہاں دعا مانگنے آئی ہے۔ اس تمام توهہ اور خود ساختہ عقیدت کے ساتھ ساتھ طوائفوں کے یہاں ایک خاص جنسی احتساب اور کسی طوائف کے کوٹھی کی ویرانی اور کسی کے کوٹھی کی آبادی سے حسد کو اس انداز سے بیان کیا ہے کہ اس سب سے ایک ترحم کی کیفیت پیدا ہو جاتی ہے۔ تابی نامی طوائف جب بیٹھی کی خاطر عین جوانی میں دھندا ترک کر دیتی ہے تو اس کے رد عمل کے طور پر دیگر طوائفین جو عمل سرانجام دیتی ہیں؛ وہ انتہائی طنزیہ اور مذہبی توهہ پرستی پر چرکے لگانے والا ہے اور اس سے عام دنیا اور ایک طوائف کی دنیا کے نیک و بد اور خیر و شر کے متضاد عقائد کی کھل کی تشریح ہو جاتی ہے۔ بانو قدسیہ کہتی ہیں:

”ادھر تابی نے سونا سو گنڈہ کھائی اُدھر ساری ہیرا منڈی میں جیسے تھوڑی باتوں کے غبارے اُڑنے لگے۔ بنگلے کی خورشید جہاں نے چوری چوری دیگر چڑھائی اور دربار بھجوادی۔ عرصے سے اُس کے سارے گاہلک کسی چور راستے سے تابی کے کوٹھی ایسے چڑھتے کہ پھر وہیں کے ہو رہتے۔“ ۱۲۴

مذاکروں اور مناظروں کی رسم کی باقاعدہ ابتدائی نان میں فینا غورث سے ہوتی ہے جہاں وہ دنیا کے نظام کو (۹) کے عدد پر قائم ہونے کی دلیلیں دیتا رہتا ہے اور آخر اس تحقیق کی پاداش میں اس کی لائبریری کو آٹھ لگا دی جاتی ہے۔ اس مذاکرے کے بعد زینوفینس کے نظریہ وحدت الوجود کے مناظروں کا دور شروع ہوتا ہے اور یہ سقراط کی مناظراتی صورت پر منطبق ہوتا ہے۔ عرب کا میلہ ”عکاظ“ نسلی برتری کے مناظروں کے لئے ہر سال لگایا جاتا تھا اور نسلی تفاخر کا اعزاز یہی میلہ فراہم کرتا تھا۔ اس کے بعد اسلام کے شروع بعد سے مناظرے اور مذاکرے شروع ہو گئے۔ پہلے یہ یہودیوں کے ساتھ ہوتے تھے اور بعد میں عیسائیوں کے ساتھ شروع ہو گئے جن کے نتیجے کے طور پر صلیبی جنگیں دیکھنا پڑیں۔ اس کے ساتھ ساتھ اسلام کے اندر جنگِ حمل کے بعد سے تفرقہ بڑھا اور اس نے بعد میں کربلا کی شکل میں دو واضح گروہوں کو جنم دیا۔ اسلام کا نظریاتی تفرقہ بڑھا تو عباسی دور میں بغداد میں ایک پورا موسم مناظروں اور مذاکروں کا گزرا۔ ان مناظروں نے نئے تصورات کی بنیاد پر نئے مکاتیب فکر کو جنم دیا۔ اس رسم کو مسلمانوں نے برصغیر میں ساتھ رکھا اور اس کی بنیاد پر یہاں انسانی کشت و خون ہوا۔ برصغیر میں دو طرح کے مناظرے اور مذاکرے ہوتے تھے۔ ایک طرف مسلم ہندو مناظرے اور دوسری طرف شیعہ سنی مناظرے۔ ان مناظروں کی تاریخ اور رسم آج تک باقی ہے۔ ان مناظروں اور مذاکروں کا اصل مقصد خود کو سجا، ناجی اور حق پر ثابت کرنا اور مدد مقابل کو جھوٹا اور ناری ثابت کرنا ہوتا ہے۔ اس میں ایک دوسرے کے مذاہب، مسالک اور پیشواؤں کو ہر لحاظ سے غلط ثابت کیا جاتا ہے اور اس کے مزاج میں تندی اور طنز کا عنصر غالب ہوتا ہے۔ اس لیے ان مناظروں میں ہارنے یا جیتنے والے کی جانب سے زبانی اور اخلاقی حملوں کے علاوہ ہتھیاروں سے بھی حملے کر دیے جاتے ہیں۔ اس میں دونوں طرف سے رخصی افراد اپنے فرقے کے لیے غازی اور مر جانے والے افراد شہید کا مرتبہ رکھتے ہیں۔ بانو قدسیہ کا افسانہ ”باب پرست“ جہاں هجرت کی حشر سامانیوں کی داستان ہے؛ وہاں اس میں ایک مسلمان گھرانے میں دادی کی طرف سے ایک مناظرے میں قتل ہو جانے والے شوہر کا نام ایک

مثال اور برتری کے احساس کا ذریعہ ہے۔ دادی اپنی اولاد کو مذہب کی تعلیم دینے کے لیے دادا کی مثالیں دیتی ہے اور اس کا اظہار مہمیز کرنے کے لیے اس طرح کرتی ہے کہ اس رسم کا اظہار بھی ہو جاتا ہے اور اپنے مقتول خاوند سے محبت اور لگاؤ بھی نظر آ جاتی ہے۔ ملاحظہ ہو:

”وہ کہتیں: ”جب تمہارے دادا شہید ہوئے تو یہ احمد دین کلثوم بھری جتنا تھا۔ باہر کسی مذاکرے میں شریک ہونے گئے تھے۔ جاتے ہوئے کہنے لگے۔ ”هاجرہ بی بی، آبخورے میں صندل کا شربت بنا کر رکھے چھوڑنا۔ ایسی محفلوں میں حلق خشک ہو جایا کرتا ہے۔“.... جب لوٹے تو صندل کا آبخورہ دھرے کا دھرا رہ گیا۔ اللہ کی راہ نہ چھوڑی۔ اری کلثوم بھری تجھے قرآن ختم کرنا پھاڑ ہو گیا اور تیرے دادا نے ایک حدیث کی خاطر جان دی۔“ ۱۳۴

بانو قدسیہ کے فن میں وقت کے ساتھ ساتھ جدت اور دور حاضر کی رسموں کا استعمال آیا ہے تو اس میں انگریزی کے لفظوں کا یہ دریغ اور جا بجا استعمال بھی نظر آتا ہے۔ یہ انگریزی لفظوں کا فقط استعمال ہی نہیں بلکہ انگریز نفسیات کو بھی اپنے افسانے میں استعمال کیا ہے۔ یوں ان کا افسانہ پاکستانی یا ہندوستانی معاشرت کی آئینہ داری سے آگے نکل کر عالمگیری ہو گیا ہے۔ ان کے افسانوں میں پلاٹ کے اندر ناول کا فن بھی جھلک مارتا ہے اور نئی نئی تکنیکوں سے آشنائی بھی ہوتی ہے۔ ان کا افسانہ ”تدبیر لطیف“ اپنے اندر مشرق و مغرب کے معاشروں میں تضادات کے علاوہ مماثلتیوں اور مشرق میں مغربی روایات کی سرایت کا عکاس بھی ہے۔ اس میں دونوں معاشروں کے بنیادی مسئلے پر بحث بھی ملتی ہے کہ دونوں مقامات پر انفرادی اور اجتماعی مسئلہ محبت اور آزادی کا ہے۔ ان کے نظریے کے مطابق جو قومیں یا فرد آزادی کا چنانہ کرتے ہیں؟ انہیں محبت نہیں ملتی اور جہاں محبت کے حق میں فیصلہ دیا جاتا ہے؛ وہاں آزادی سے ہاتھ دھونا پڑتے ہیں۔ مشرق اور مغرب میں بھی یہی مسئلہ اور ثنویت کا روپ منعکس ہے کہ مغرب میں آزادی کو چنا گیا تو وہاں صرف جنسی آزادی اور جسم رہ گئے، دوستی نایاب ہو گئی اور رشتے فروعی ہو گئے۔ طلاق اور تنهائی وہاں

کا مقدر ٹھہری جب کہ مشرق میں اس تصویر کے الٹ منظر ہے۔ بانو قدسیہ نے اسی منظر اور مشرقی مغربی رسوم کے اجتماع کو اپنے افسانے کے کرداروں سے پیش کرتے ہوئے ایک یہ ساختہ سی چوت کی ہے۔ ایک پارٹی کا سربراہ جب بوڑھا ہو جاتا ہے تو اس سے سیاست چھوٹ جاتی ہے اور اس کی اولاد بیرونِ ملک چلی جاتی ہے اور وہ اپنی بیوی کے سہارے پڑا رہتا ہے۔ اس کی بیوی ایک مشرقی وضع قطع کی ہوتی ہے اور زمانے کی بہول بھلیوں اور چالاکیوں کو نہیں سمجھتی۔ جب کہ وہ ملک اپنے ایک چچا زاد بھائی ہارون کے دل کی بات کو جانتا ہے کہ وہ اس کی بیوی کو شروع سے چاہتا ہے مگر اس کی بیوی اس بات سے نا آشنا رہتی ہے۔ وہ چچیرا بھائی ادھر ملک احتشام کے گھر میں چار سال تک رہتا ہے مگر وحیدہ کو اس کی بہنک تک نہیں پڑتی اور جب وہ نامراد اور بے آس ہو کر امریکہ چلا جاتا ہے تو بہت مالدار ہو جاتا ہے۔ جب وہ واپس آتا ہے تو ملک احتشام اس کے دل کی بات کو اس کے منہ سے نکلواتا ہے اور اس کو اپنی بیوی وحیدہ سے شادی کرنے پر آمادہ کر لیتا ہے تاکہ اپنی موت کے بعد اسے پریشانی نہ ہو۔ جب وہ ہارون سے شادی کی بات کرنے لگتا ہے تو وہاں ہمیں امریکی سماج میں بسنے کے لئے جو ناگزیر رسم شادی ہے؛ اس کے بارے میں غیر محسوس طریقے سے پتہ چلتا ہے کہ وہاں جا کر ایک شادی کیوں کی جاتی ہے اور اس کا انجام کیا ہوتا ہے:

”کتنے بچے ہیں تمہارے.... ہارون....؟ میں نے شادی نہیں کی بھائی احتشام.....“

شروع میں ایک کالی امریکن سے پیپر میرج کی تھی۔ گرین کارڈ ملنے کے بعد بڑی مشکل سے اس سے جان چھوٹی....“ ۱۴۵

بانو قدسیہ کا افسانہ ”ایک دو اور تیسرا وہ“ دیہاتی ماحول میں ایک توہمناہ اور جاہلانہ زندگی کے بکھریوں میں گھرا ہوا افسانہ ہے جس میں دودھ فروش کی کم عقل بیوی کو ہمیشہ جنت کی فکر رہی کہ وہ عورت ہے اور سنا ہے عورت جنت میں نہ جائے گی۔ اس کے سامنے اس کا شوہر ایک ماورائی مخلوق ہوتا ہے جو جنتی ہو گا۔ اس افسانے میں ایک پہول واری بی ایک درویشہ کے روپ میں موجود ہے جو قبرستان میں رہتی ہے اور اس

قبرستان میں دفن ہونے والے ہر نئے مردے سے اس کی قبر پر جا کر باتیں بھی کرتی ہے اور اس نئی نویلی قبر سے پہول کی پتیاں چن کر اپنے پاس رکھ لیتی ہے۔ اس پہول واری مائی کے بقول عورت جنت میں نہیں جا سکتی کیوں کہ اس کی سات اولادوں میں سے چھے جنت میں ہوں مگر ایک جہنم میں ہو تو وہ عورت جنت میں نہیں جا سکتی۔ اس سارے افسانے پر ایک خاص مشرقيت کا رنگ طاری ہے اور اس توهہمات اور رسومات سے بھرپور افسانے میں ایک رسم ”بسنت“ کا ذکر بھی کیا گیا ہے۔ اس رسم پر اب پابندی لگائی جا چکی ہے مگر ایک خاص وقت تک لاہور اس رسم کا مرکز رہا ہے۔ اس رسم کا ذکر اس لئے بھی اہم ہے کہ آنے والی نسل کے لئے یہ پتنگ بازی ایک کھانی کے سوا کچھ نہ ہو گی؛ اس لئے اس رسم کا ذکر کر کے ایک تاریخ اور لاہور کے افق پر موجود یادوں کے ایک منظر کو محفوظ کر لیا گیا ہے۔ یہ رسم ہندو سماج کی طرف سے لاہور کو دان ہوئی۔ یہ بھار کی آمد کی خوشی میں منائی جاتی تھی۔ اس میں ہر طرف چھتوں پر پیلے رنگ کے لباسوں میں موجود انسانوں کا گروہ پتنگیں اڑانے اور ایک دوسرے کی پتنگ کو کاثنے کے لئے مضبوط ڈور استعمال کرتا نظر آتا تھا۔ اس مقصد کے لئے دھاتی ڈور کا استعمال شروع ہو گیا اور گلے پر ڈور پھر جانے سے کئی اموات ہو جاتی تھیں۔ افسانے میں اس بست کی رسم کا ذکر ایک پتنگ بنانے والے غریب گھرانے کے حوالے سے کیا گیا ہے۔ دودھ فروش عبدالکریم کی بیوی بتول کے ابا کا کاروبار پتنگیں بنانا ہوتا ہے اور اس کے کاروبار کی مانگ بھار کی آمد کے ساتھ شروع ہو جایا کرتی ہے۔ بتول اور اس کے گھرانے کا ہر فرد اس کام میں ایک گروہ کی طرح کام کرتا دکھائی دیتا ہے اور اس بست کی رسم کے واسطے سے ان کا رزق منسلک ہوتا ہے۔ بانو قدسیہ نے اس کو جزئیات کے ساتھ یوں پیش کیا ہے:

”بسنت سے پہلے ابا بہت مصروف ہو جاتا۔ وہ کانچ کا سفوف اُبلے چاولوں میں ملا کر بڑی توجہ سے مانجھا بناتا اور ڈور پر ڈور سونتا جاتا.... مانجھا بنانا، انٹی کرنا، جرخی پر ڈور لپیٹنا بتول کے کام تھے.... پھر کل چڑی، ہلکے پتنگ بنا کر ان گنت چڑھی چڑھی رنگ

برنگی ڈوریں لے کر شاہ عالمی پہنچتا...” ۱۵

بانو قدسیہ کے افسانوں میں چونکا دینے کا ہنر بھی ہے اور افسانے کے عروج پر آکر اسے ایک دم ختم کر دینے کی بجائے اس تجسس کو برقرار رکھنے کا ہنر بھی ہے۔ اس کش مکش کے بعد اختتام کی منزل کو دور تک لے جانے کا تجربہ ان کے افسانے ”ہونی کا لمحہ“ میں ملتا ہے۔ اس افسانے میں ایک دیہات کا ہی منظر ملتا ہے اور اس کے ساتھ جڑی ہوئی تمام آوازیں اور لوگوں کا رہن سہن، کسی بات کو دیکھنے اور سہارنے کا انداز، رسومات و توهہمات اور کسی کی رسائی کے احساس کو دکھایا گیا ہے۔ یہ افسانہ تجسس سے بھرپور ہے اور اپنے متتجسس پن میں اس قدر مضبوط ہے کہ اس میں الیے کی فضا کھیں دور ہی رہ جاتی ہے۔ ایک فیکٹری کے قریب کی بستی میں روز رات نو بجے کے قریب بُدھے سائیں کا کتنا بھونکتا رہتا ہے۔ اس معمول کے وقت کو ایک منحوس گھوڑی کے طور پر لیا جاتا ہے۔ ایک وڈیبرے کا گھر ہوتا ہے؛ جہاں ”صوباب“ کام کرتی ہے۔ اس صوباب کی دو بیٹیاں ”رجو“ اور ”روینہ“ جوان ہوتی ہیں۔ ان کا کردار مشکوک نہیں ہوتا مگر ایک رات نو بجے کے قریب ٹرانسفارمر جل جاتا ہے اور عین اس وقت وہ دونوں لڑکیاں بستی کے معمول کے مطابق رفع حاجت کی غرض سے باہر جاتی ہیں۔ عین اُسی وقت بُدھے سائیں کا کتنا بھی بھونکتا ہے۔ اس رات دونوں لڑکیاں واپس نہیں آتیں تو بستی میں بات پھیل جاتی ہے کہ دونوں لڑکیاں بھاگ گئی ہیں۔ بیچاری صوباب ڈھونڈھونڈ کر تھک جاتی ہے مگر خبر نہیں ملتی۔ تھانیدار کو جا کر مدد کے لئے پکارتی ہے تو تیسرے دن دونوں لڑکیوں کی لاشیں شیرپاؤ پل کے نیچے سے مل جاتی ہیں۔ یہاں پر بانو قدسیہ نے انتہائی زیر ک انداز میں الیے کو توہم سے مغلوب کر دیا ہے۔ بوڑھی صوباب کو انتہائی معصوم سرشت اور سادگی کے اس انداز میں دکھایا گیا ہے کہ وہ اپنی بیٹیوں کے قاتل کی تلاش میں نہیں پھرتی۔ وہ تھانیدار سے بھی صرف یہی تقاضا کرتی ہے کہ اسے ملزمون کی تلاش نہیں؛ وہ صرف اس منحوس وقت کی نشان دہی کر دے جب وہ گھر سے باہر گئی تھیں۔ اس کی اس دماغی حالت کو تمام بستی والے نہیں سمجھے پاتے کہ وہ

کیا تلاش کر رہی ہے۔ اس کی تلاش کو بانو قدسیہ نے اس کے توہم کی خود فریبی میں لپیٹ کر اس کے درد کو اس طرح دوادی ہے:

”وہ یہ نہیں جاننا چاہتی کہ انھیں اغوا کرنے یا ورغلانے والا کون تھا؟..... وہ کبھی ٹیوب ویل والے بدھے سائین کے پاس جاییتھی ہے..... کبھی جمیلہ سے پوچھتھی ہے..... کبھی چاچا غفور کی سائیکل روک کر کہتی ہے..... ”چاچا! تیرا کیا خیال ہے.... وہ اس وقت گئی تھیں.... جب ٹرانسفارمر جلا ہے کہ اس وقت بھاگی ہیں.... جب بدھے سائین کا کتنا بھونکنے سے بند ہوا؟“ ۱۶

انسانی رشتون میں قدریں اور محبیں قربتوں سے باقی رہتی ہیں۔ کسی بھی رشتے میں رابطہ اور قربت اس کی بقا کی ضمانت ہوتے ہیں۔ کہیں پر رشتون کی مضبوطی کے لیے تحفہ تحائف کو اہمیت دی جاتی ہے مگر وہ ان رشتون کے لیے ہوتا ہے جہاں رشتے خود ساختہ ہوں۔ خدا ساختہ رشتون میں تحفے تحائف کی بجائے قربت اور رابطے کا تسلسل اہم ہوتا ہے۔ بانو قدسیہ نے اپنے افسانے ”بیٹے کا خط“ میں اس بات پر زور دیا ہے اور اس میں ثابت کیا ہے کہ تحفے اگرچہ مذہبی پس منظر ہی کیوں نہ رکھتے ہوں؛ وہ رشتون میں آنے والی درازوں کو کم کرنے کی بجائے بڑھاتے جاتے ہیں۔ اس افسانے میں ایک باب جو اپنے بیٹے کو انجینئر بناتا ہے؛ کو عالمِ تھائی میں دکھایا گیا ہے۔ وہ بیٹا کو بیت چلا جاتا ہے اور وہاں شادی کر کے باب کو مطلع کر دینا ہے۔ اس کے بیہان تین اولادیں ہوتی ہیں؛ ان کی تصویریں بھیجتا رہتا ہے۔ مگر باب کو بیٹے کی طلب ہوتی ہے جو پوری نہیں ہوتی۔ ہر خط کے ساتھ اسے پیسے اور آبِ زم وغیرہ ملتا رہتا ہے جو شروع میں اس کے لیے باعثِ مسرت ہوتے ہیں مگر بعد میں مذہبی سوغاتیں اس کو ڈسنے لگ جاتی ہیں۔ اس رسم کو بانو قدسیہ نے عصمت چغائی کے انداز میں پیش کیا ہے کہ مذہبی تحفے اپنی وقعت ایک خاص وقت تک برقرار رکھتے ہیں؛ اس کے بعد ان کی قدر ختم ہو جاتی ہے۔ اس توواتر کے ساتھ تحفے کی رسم کو افسانے میں یوں بیان کیا گیا ہے:

”جو بھی کویت سے آتا، حاکم علی کے لیے اس کی بھوجائے نماز، تسبیح، آب زمزم اور کھجوریں ضرور بھیجتی۔ اس سوغاتوں کی حاکم علی کو بڑی خوشی ہوتی۔ پھر ان سوغاتوں سے اس کا ایچی کیس بھر گیا۔ پہلے پہل تو وہ یہ تحفے بڑی مسرت سے اپنے رشتہ داروں کے پاس اندر ون شہر لے جایا کرتا لیکن آہستہ آہستہ اس نے اپنے رشتہ دار بھی چھوڑ دیے اور تحفے بھی۔“ ۱۷۴

بانو قدسیہ کے یہاں نئی اور پرانی سبھی رسموں اور توهہمات کا ذخیرہ ملتا ہے۔ وہ ان کا استعمال براہ راست بھی کرتی ہیں اور بالواسطہ بھی۔ ان کے افسانے کا فن ہر دور کے مطابق ڈھلتا آیا ہے اور ان کا کمال یہ ہے کہ وہ عام اور غیر محسوس طریقے سے اس نئے دور کے تقاضوں میں ڈھل آئی ہیں۔ ان کے ساتھ اگرانتظار حسین کو دیکھا جائے تو وہ آج بھی موضوعات اور زبان و بیان کے حوالے سے ایک ہی محور کے گرد چکر کاٹ رہے ہیں جب کہ بانو قدسیہ نے اپنا آپ منوایا ہے اور ہر دور کے ساتھ چلنے کی ہمت اور سکت رکھتی آئی ہیں۔ ان کا فن اور تنوع کسی پل، کسی مقام پر اجنبیت کے کسی نامانوس دھارے میں شامل نہیں ہوا بلکہ وقت کے سیل روان کے ساتھ قدم بہ قدم چلا آتا ہے اور خود کو وقت کے ساتھ ڈھال دینے والا ہی زندگی کر پاتا ہے۔

حوالہ جات:

۱. مرزا حامدیبیگ، ڈاکٹر، اردو افسانے کی روایت، دوست پلی شریز، اسلام آباد، ۲۰۱۰ء، ص ۱۱۰۔
۲. بانو قدسیہ، سامان وجود، سنگ میل پلی کیشنز، لاہور، ۲۰۰۵ء، ص ۵۸۔
۳. ایضاً، ص ۹۶۔
۴. ایضاً، ص ۱۲۲۔
۵. ایضاً، ص ۱۹۸۔

٦. حضرت علیؑ، نهج البلاغہ، (مترجم) ذیشان جوادی، افتخار بک ڈپو، لاہور، ۲۰۰۵ء، ص ۱۳۴۔
٧. بانو قدسیہ، امریل، سنگ میل پبلی کیشنز، لاہور، ۲۰۰۰ء، ص ۳۶۔
٨. علامہ اقبال، ڈاکٹر، کلیاتِ اقبال (اردو)، غلام علی اینڈسٹریز، لاہور، ۱۹۹۶ء، ص ۲۰۸۔
٩. بانو قدسیہ، امریل، سنگ میل پبلی کیشنز، لاہور، ۲۰۰۰ء، ص ۴۱۔
١٠. ایضاً، ص ۳۷۔
١١. ایضاً، ص ۲۰۷۔
١٢. بانو قدسیہ، بازگشت، سنگ میل پبلی کیشنز، لاہور، ۲۰۰۰ء، ص ۸-۹۔
١٣. ایضاً، ص ۳۵۔
١٤. بانو قدسیہ، دست بستہ، سنگ میل پبلی کیشنز، لاہور، ۲۰۱۰ء، ص ۲۷۔
١٥. ایضاً، ص ۳۵۔
١٦. بانو قدسیہ، دوسرا دروازہ، سنگ میل پبلی کیشنز، لاہور، ۲۰۰۳ء، ص ۱۰۵۔
١٧. ایضاً، ص ۱۲۱۔

اندیکس

مُدِير

عنوان	صفحات	کلیدی الفاظ	چکیده
پژوهشی در زندگینامه و خدمات علمی	۵ تا ۲۴	#میرمعصوم بهکری تاریخ و تاریخ نگاری #کتیبه نگاری #حوشتویی #بزیان و ادب فارسی #سرزمین سند #میراث مشترک	یکی از چهره های بر جسته علمی و از مورخان و سرآمدان فرهنگ و ادب فارسی که نگارنده این سطور، توفیق دیدارهای مکرر از درگاه و بارگاه و محیط اجتماعی زادگاه او را داشته و مطالعات دامنه داری را در زمینه خدمات علمی و آثار به جامانده وی انجام داده میرمحمد معصوم بهکری مخلص به نامی است.
ایران شناس و نخستین مورخ زبان فارسی در شبه قاره	۲۵ تا ۳۶	#فردوسي شاهنامه #استوار كننده #ترجم #فرهنگ ايراني #مقبوليت جهاني	وی از رجال نامدار و بزرگان تاریخ و ادب خطه سند و از ایران شناسان و مروجان بزرگ زبان و فرهنگ ادبیات فارسی است که به صور مختلف منشأ خدمات بسیار گرانقدری بوده و آثار عدیده ای پدید آورده است. در ایران چندان شهرتی ندارد به همین سبب نگارنده، خود را مکلف دانسته که بخشی از معلومات و اطلاعات خویش را از مشاهده محیط زندگانی و مطالعه آثار او در اختیار علاقه مندان پیشینه زبان و فرهنگ فارسی در خارج از قلمرو کشوری ایران بگذارد و خدمات گرانبهای این شخصیت کم نظیر و تأثیرگذار را در توسعه دانش و هنر و ترویج زبان و فرهنگ مردم ایران زمین مکنوب کند.
محبوبیت و مقبولیت شاهنامه و استقبال تراجم آن در شبه قاره	۲۵ تا ۳۶	#فردوسي شاهنامه #استوار كننده #ترجم #فرهنگ ايراني #مقبوليت جهاني	از میان شاعران هزار سال گزنشته نزدیک به ده تن درجات مختلف شهرت خود را حفظ نموده اند و سر نوشته جاودانگی یافته اند و درمیان آنها فردوسی و شاهنامه امش چون خورشید میان ستارگان می درخشید. فردوسی ناتنها یک شاعر بزرگ ایران بلکه حکیم، متفکر، راهبر، معلم بزرگ ملت ایران، استوار کننده زبان فارسی و جاودانگی بخش آزادی و استقلال ایران شناخته می شود و افتخار ملت ایران می باشد. محبوبیت و مقبولیت جهانی شاهنامه هر ایرانی را مفتخر ساخته است. فردوسی چطور بوسیله شاهنامه مفهوم ایران و ایرانیان را درمیان ادب شناسان جهان ارزشمند ساخته و چه کسانی پیام و باور ها و اعتقادات فردوسی را به صورت ترجمه به جهانیان رسانیده اند. این سوال های اصلی این تحقیق هستند. در این مقاله مقبولیت و اهمیت شاهنامه و راجع به تراجم معروف آن در شبه قاره در زبان های مختلف به طور مفصل بحث می شود.

#صنعت ملمع#لغوی اصطلاحی#غزل حافظ شیرازی	شعر او نویسنده‌گان در نظم و نثر خودشان، گاهی به صنایع ادبی، آراسته می‌کنند؛ یکی از آنها ملمع است. و در اصطلاح، صنعتی که یک مصرع عربی و یک مصرع فارسی یا بیتی عربی و بیتی فارسی داشته باشد. این صنعت در شعر کلامیک خیلی زیاد دیده می‌شود. مانند: سعدی، مولوی و حافظ وغیر آنها. در این مقاله، سعی کرده شده است که در غزل حافظ شیرازی این صنعت ملمع، دیده بشود. این صنعت بدیع در غزل حافظ خیلی زیاد است. گاهی، یک مصرع با شعریه فارسی و دیگری به عربی است. گاهی بالعكس. حافظ گاهی از مصرع یا شعر از شاعر دیگر استفاده کرده، یا مصرعه عربی را تضمین کرده است. گاهی ضرب المثل عربی را، بکار برده است. گاهی آیه یا حدیث را، استفاده کرده است. گاهی غزل کامل به این صنعت آراسته، دیده می‌شود.	۳۷ تا ۶۲	صنعت ملمع در غزل حافظ شیرازی	دکتر مسرت واحد، فرزانه یوسف
قبل، رقعات فارسی، اطلاعاتی را ارائه می‌دهد که در هیچ کتاب تاریخ عادی موجود شاهزاده‌های تیموری، انسا الله خان	در کنار کتابهای تاریخی، نامه‌ها و رقعات افراد برجسته نیز منبع اطلاعاتی بسیار خوبی در مورد وقایع تاریخی و اجتماعی است و گاهی اطلاعاتی را ارائه می‌دهد که در هیچ کتاب تاریخ عادی موجود نیست. میرزا محمد حسن قبیل دهلوی یکی از معتبرترین افراد زمان خویش بود و رقعات وی حاوی نیم نگاهی به وقایع سیاسی و اجتماعی زمان خود است که می‌تواند برای درک شرایط تاریخی و اجتماعی آن زمان بسیار مفید باشد. مقاله زیر موارد روایت چنین رویدادهای سیاسی و اجتماعی را در متن رقعات قبیل بررسی می‌کند.	۶۳ تا ۷۲	بازتاب وقایع سیاسی و اجتماعی در رقعات میرزا قتیل دهلوی	دکتر نسیم الرحمان
#حضرت محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کے ارشادات کی روشنی میں کچھ علامات ظہور امام دکھانی دے رہی ہیں اور کچھ علامات کی وقوع پذیر ہونا باقی ہے۔ ظہور کے بعد امن، سکون اور خوشحالی کا دور ہو گا۔ غربت، ماہوسی، خوف اور تمام غیراخلاقی قدریوں کا خاتمه ہو جائے گا۔ ہر ایک کو انصاف ملے گا۔ قرآن و سنت کے مطابق درست فیصلے ہون گے۔ تمام مذاہب ختم ہو جائیں گے۔ صرف اسلام تمام دنیا میں پھیل جائے گا۔ یہ آرٹیکل ہماری زندگیوں میں مہدویت کے تصور کو سمجھنے کے لیے فکر اور سوچ فراهم کرتا ہے۔	۷۳ تا ۸۶	مہدویت اور دور حاضر: ایک جائزہ	ڈاکٹر قمر بتول	

# اردو ادب	بانو قدسیہ ایک معروف ناول نگار اور مختصر افسانہ نگار ہیں۔ انہوں نے اپنے افسانوں میں مخصوص صوفیانہ نظریات کو پیش کیا۔ اس اظہاریے میں، انہوں نے دیہی اور شہری سماج کے درمیان رہن سہن، رسومات، توهہمات، # بانو قدسیہ # پاکستانی کلجر # دیہی و شہری سماج	بانو قدسیہ کے افسانوں میں رسوماتی و توهہماتی عناصر	ڈاکٹر محمد مسعود عباسی
تا ۱۰۶	۸۷		